

سوم دارویش شاه



بررسیهای تاریخی

۱۳۸۴۷۶



مهر - آبان ۱۳۵۰
شماره مسلسل (۳۵)

شماره ۴
سال ششم

مجله

بررسیهای تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

ع

سال ششم

شماره مسلسل (۳۵)

مهر - آبان ۱۳۵۰

اکتبر - نوامبر ۱۹۷۱



پیشکش و تقدیم
گر اورهای سفید و سیاه و گراورهای رنگی این شماره در چاپخانه ارتش شاهنشاهی
تهیه و به چاپ رسیده است .



« ذکر تاریخ گذشته از واجباتست بخصوص در
مورد ملت‌هایی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
چون آنان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفه حساس فوق العاده به عهده آنها
است. »

از سخنان شایسته آریامهر

بفرمان مطاع عالیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشماران بیات های
 رهبری مجله بررسیهای تاریخی بشرح زیر میباشد

الف - بیات رئیس افتخاری :

تیمار ارتشبد رضا عظمی

(وزیر جنگ)

تیمار ارتشبد غلامرضا زاری

(رئیس ستاد بزرگ ارتشماران)

جناب آقای دکتر هوتنگ بناوندی

(رئیس دانشگاه تهران)

ب بیات مدرسه :

تیمار سپید علی کرملیو

تیمار سپید اصغر بهرشت

تیمار سپید حسین رشکزارمادر

تیمار سرشکر ابوالحسن سعادتمند

جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشماران

معاون هم آسنگ کننده ستاد بزرگ ارتشماران

رئیس اداره کنترول ستاد بزرگ ارتشماران

رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشماران

پ - بیات تحریریه :

آقای دکتر شجاع الدین شفا

آقای دکتر خانبا بایانی

آقای دکتر عباس زریاب خونی

آقای سید محمد تقی مصطفوی

سررنگ جهانگیر قائم مقامی

سررنگ یحیی شهیدی

معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی

استاد تاریخ دانشگاه تهران

رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات تهران

استاد باستانشناسی

دکتر در تاریخ

میرسئول و سردبیر مجله بررسی های تاریخی

نویسنده - مترجم	عنوان مقاله	صفحه
جواد بابك راد	آثار ساسانی خلیج فارس « جزیره قشم »	۱ - ۳۲
س - حیدر شهربار نقوی	جشن نوروز در پاکستان و هند	۳۳ - ۵۴
نوشته: پروفیسور حسن ترجمه: مهدی غروی	نخستین پرتو اسلام در خراسان بزرگ	۵۵ - ۶۶
سروان مجید وهرام	پژوهشی درباره نقش مهر داریوش بزرگ	۶۷ - ۱۰۸
علاءالدین آذری	روابط ایران و هند در عهد باستان	۱۰۹ - ۱۴۶
فرشته نورانی	گفتگوی ملکم خان و لرد سالیسپوری	۱۴۷ - ۱۶۸
حسن جوادی	ایران از نظر مسافری اروپائی	۱۶۹ - ۱۹۸
سرهنگ جهانگیر قائم مقامی	وصیت نامه منسوب به عباس میرزا نایب السلطنه	۱۹۹ - ۲۳۶
شیرین بیانی (اسلامی)	نظری به روابط فرهنگی ایران باستان باشرق و غرب (بقیه)	۲۳۷ - ۲۶۲
حسین محبوبی اردکانی	چند نامه از حکیم الممالک (بقیه)	۲۶۳ - ۲۸۸

CONTENTS

<u>Writers & Translators</u>	<u>Titles</u>	<u>Pages</u>
BABAK RAD (<i>j.</i>)	Sassanid's Relics in Persian Gulf (Qeshm Island)	1-32
SHAHRIAR NAGHAVI (<i>b.</i>)	Now Rooz Celebration in Pakistan and India	33-54
Prof. HASSAN GHARAVI (<i>m.</i>)	The First Beam of Islam in Great Khorasan	55-66
Capt. VAHRAM (<i>m.</i>)	A Research on Seal-picture of Darius, the Great	67-108
AZARI (<i>a.</i>)	The Relations Between Iran and India in Ancient Time	109-146
NOORAI (<i>f.</i>)	Malkam Khan's and Lord Salisbury's conversation	147-168
JAWADI (<i>b.</i>)	Iran From European Tourists Point of View	169-198
Col. GHAEMMAGHAMI (<i>j.</i>)	The Will of Abbas Mirza, the Regent	199-236
BAYANI (<i>Islami</i>) (<i>Sh.</i>)	A Glance At Cultural Relations Between Ancient Iran and East and West (Continued)	237-262
MAHBOOBI ARDAKANI (<i>b.</i>)	Some Letters From Hakim-el-Mamalek (Continued)	263-288

آثار

ساسانی خلیج فارس

«جزیره قشم»

بقلم

جواد بابک راد

(فوق لیسانسیه در باستانشناسی)

آثار ساسانی خلیج فارس

(جزیره قشم)



تکمیل :

جواد بابک راد

(فوق لیسانسیه در باستانشناسی)

بررسی و بازشناخت آثار باستانی ایران براساس برنامه‌ای منظم از سال ۱۳۴۴ در اداره کل باستان شناسی طرح و در سطح استان‌های مختلف پیاده شد و آثار بسیار ارزنده و گرانبهائی که تا کنون توسط هیأت‌های ایرانی کشف و به ثبت فهرست آثار باستانی رسیده نتایج حاصله از این بررسی‌ها است :

بررسی آثار باستانی استان ساحلی نیز در عداد کارهای عادی اداره کل باستان شناسی بود که در برنامه زمستان سال ۱۳۴۸ پیش‌بینی و بر مبنای همان طرح یک هیأت شامل سه باستان‌شناس

ایرانی به استان ساحلی عزیمت کرد و با اینکه به مقدار کافی و فراوان در زمینه شناخت آثار باستانی استان ساحلی و سیادت چند هزار ساله ایران به این خلیج زرخیز مدارك و مقالات متنوع در کتاب سمینار خلیج فارس جمع آوری شده بود مع الوصف استفاده از کتاب دیگری تحت عنوان خلیج فارس تألیف شادروان سدید السلطنه بندر عباسی هیأت اعزامی را به اهمیت این استان متوجه نمود، خوشبختانه در همین احوال انجمن آثار ملی که در طول عمر پنجاه ساله تأسیس خود در راه احیاء و مرمت آثار باستانی و بالاخص در زمینه نشر فرهنگ و ادب و تاریخ و طن عزیزمان بدون تظاهر و دور از گزافه گوئی قدمهای مؤثر و بلندی برداشته است این بار به نشر کتاب ارزنده دیگری تحت عنوان آثار باستانی خلیج فارس مبادرت نمود که در نوع خود از گرانبها ترین نشریات عصر حاضر است و هیأت اعزامی با استفاده از اطلاعات ارزنده همین کتاب به بررسی آثار باستانی حوزه خلیج فارس و دریای عمان و سواحل و بنادر مبادرت نمود.

اولین پایگاه تحقیق و بررسی ما در جزیره قشم مستقر گردید که کار بررسی و گمانه زنی قسمتی از این جزیره قریب دو ماه بطول انجامید و بعلت پایان یافتن مدت مأموریت ادامه کار بسال ۱۳۴۹ موکول گردید منتهی در همان فرصت هیأت موفق شد ۵۴ اثر ارزنده و گرانبهارا از دورانهای مختلف کشف نماید.

هیأت بررسی اعزامی سال ۱۳۴۹ در تعقیب تحقیقات باستان شناسی سال قبل کار بررسی و حفاری و گمانه زنی در جزیره قشم را بپایان رسانید و در این مدت ۲۷ اثر باستانی دیگر کشف شد که جمعاً در جزیره قشم و در طول دو سال بررسی و گمانه زنی ۷۹ اثر باستانی توسط هیأت اعزامی باز شناخته شد و گزارشی که ذیلا بعرض علاقه مندان میرساند مربوط به سدهای تل بالا (Tale.Bala) و دم (Dam) در جزیره قشم است که با استفاده از مقدمه ای کوتاه

درزمینه موقعیت طبیعی و تاریخی و جغرافیائی جزیره قشم دوستداران را در جریان وقایع قرار میدهد .

جزیره قشم که در حقیقت یکی از بزرگترین جزایر متعلق بایران و نزدیک به کرانه آن در خلیج فارس است بطول تقریبی ۱۴۴ کیلومتر و عرض ۳۰ کیلومتر بوده شامل ۵۵ قریه است و بانضمام سه جزیره مهم دیگر نزدیک آن جمعاً ۳۲ هزار نفر جمعیت دارد که تنها در جزیره قشم ۲۶۵۰۰ نفر، هرمز ۳۵۰۰ نفر، لارک ۵۰۰ نفر، هنگام ۱۵۰۰ نفر زندگی میکنند .

هرتازه واردی بمحض ورود باسکله قشم قلعه معروف پرتقالیهارا جستجو میکنند که ویرانه‌های آن در گوشه جنوب شرقی بخش قشم است و تا محل بخشداری نزدیک به ۳۰۰ متر فاصله دارد .

درباره جزیره قشم مورخین و جغرافی نویسان ایرانی و عرب و سیاحان اروپائی مطالبی درزمینه روستاها ، جمعیت ، محصولات ، صادرات ، تعداد نخل و مالیات و مسجدهای آن اطلاعاتی نوشته اند^۱ اما هیچیک به گذشته باستانی جزیره و آثاری که از دورانهای پیشین بجامانده است اشاره نکرده اند و بهمین لحاظ برای اکثریت نسل حاضر نام جزیره قشم مرادف با قلعه پرتقالیهاست و از آن نظر که قلعه مورد بحث بادیدی عمیق و همه جانبه و دور از تعصب مورد بررسی قرار گرفته است عجبالتاً از ذکر جزئیات آن خودداری میشود و گزارش آن را به تفصیل در فصل دیگر بعرض خوانندگان گرامی خواهد رساند .

جزیره قشم یا بقول جغرافی نویسان^۲ جزیره الطویل که در حال حاضر شامل ۵۵ قریه است در روزگار گذشته^۳ حتی در عصر صفویه روستاهای

۱- تاریخ خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه به نقل از تاریخ روضةالصفاء و مروج الذهب و معجم البلدان (سفرنامه ابن بطوطه صفحات ۶۳ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۳۵ - ۱۸۲) .

۲- صفحه ۱۱۶ کتاب خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه صفحه ۱۱۶ ، و سرزمین های خلافت شرقی تألیف لسترنج صفحه ۲۸۲ و جغرافیای تاریخی بارتولد چاپ لنینگراد صفحه ۹۶ .

۳- مروج الذهب صفحه ۷۹ و روضةالصفاء جلد هشتم صفحه ۱۱۵ ذیل وقایع عصر شاه عباس اول .

آباد و پرجمعیت آن بالغ بر ۱۰۰ آبادی بود که در این روستاها مردم بسیار ثروتمندی زندگی میکردند و از تمام مواهب يك زندگی مرفه برخوردار بوده‌اند و با استفاده از ثروت بیکران دریا و تجارت با دیگر ملل ساکن در حوزه خلیج فارس جزیره قشم را بصورت یکی از بازارهای بزرگ تجارتي در آورده بودند.

ویرانه‌های روستاهای بزرگی که در پهنه‌ای باندازه ۳×۵ کیلومتر وجود داشته و در حال حاضر در سکوتی ماتمزا مشرف به دریا قرار دارد خود دلیل بارزی به کثرت نفوس و وجود بازارهای تجارتي و مبادلات اقتصادی بزرگ در روزگار گذشته قشم است.

گذشته دوری که بیان شد برای اکثریت علاقمندان احتمالاً بعصر صفویه ختم خواهد شد در حالیکه عنوان گذشته از دیدگاه باستان شناسی به روزگاری دورتر و باشکوه‌تر تعلق دارد که در واقع عصر طلائی و عصر سروریهای عنصر ایرانی در روزگارمادها، هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان است که به پهنه وسیعی از جهان متمدن آن عصر حکومت میراندند و در قلمرو بیکران شاهنشاهی حتی در کشورهای غیر ایرانی به احداث پل، ترعه، کاخهای زیبا، جاده شاهی مبادرت میکردند.

دریاها، کوهساران، دشتها، همه و همه برای اداره شاهنشاهی بزرگ ایران در حکم قرارگاهی بود که سیادت عنصر ایرانی را باشکوه شایسته به نژادها و مردمان غیر ایرانی انتقال میداد و در هر نقطه‌ای از جهان چه در دریا و چه در خشکی وجود چنین قرارگاهی مرکزی اطمینان بخش برای ایجاد روستاها و بازارهای تجارتي بشمار میرفت، شهرهای آباد و پر جمعیت با تمام امکانات مادی و معنوی به وجود می‌آمد و طبعاً هر ناحیه‌ای که اهمیت نظامی آن افزون بود و سیادت شاهنشاهی ایرانی را بهتر تأمین میکرد توجه شاهنشاهان ایران بیشتر بآن ناحیه معطوف میگشت و در زمینه آبادی و پیشرفت آن اقدامات سریع و قاطعی صورت میگرفت.

یکی از مناطق حیاتی ایران در اعصار باشکوه تاریخی خلیج فارس است که در حقیقت به منزله مؤثرترین و حیاتی‌ترین عضو (قلب، مغز) برای دربار های ایران بشمار میرفت بر مبنای همین نظریه تمام کوشش بر این مدار استوار بود که خلیج فارس و جزایر آن از گزند دشمنان و اهریمنان محفوظ بماند و بهمین نظر قسمت عمده توجه ارتش ایران به خلیج فارس و جزایر آن معطوف بود.

جزایر خلیج فارس که در حقیقت پایگاه‌های بزرگ نی‌روی دریائی شاهنشاهی ایران در اعصار باشکوه است بوسیله ایرانیان میهن پرست چنان آباد و سرسبز گردید که بی شک بصورت بهشت آن روزگار جلوه مینمود. آریائی‌ان اندیشمند پس از استقرار در جزیره قشم به کم‌آبی که بزرگ‌ترین خطر برای زیست و استقرار است برخورد نمودند، خطری که در نقاط دیگر هم بآن چیره شده بودند این بار نیز با آن روبرو گردیدند.

زنان و مردان باهمت و غیرتمند ایرانی بدون توجه به دشواریها و هراس از سختی هادست بکار شدند و هنوز زمان درازی از اقامت آنها سپری نشده بود که مخازن بزرگ و آبگیرهای متعدد در دل کوهساران حفر و برای استفاده آماده کردند. این کار عظیم شبیه اقدامی بود که بوسیله برادران همین مردم در نقاط دیگر ایران در حوزه دریاچه رضائیه در جزیره قرخلر و در بوکان قلابردینه و قلعه قمچی خای در حوزه بیجار باموفقیت انجام پذیرفت و آبگیرهای بزرگی در جزیره قشم همچون مخزن عظیم خوش آب (بین درگاهان و رملکان) بر که-پیزکی (در حاشیه ارتفاعات حمیرا) و بر که کنیزکان بر روی ارتفاعات غربی قشم و بر که‌های کولقان (نزدیک بخش قشم) و بر که باغ محمد احمد شیخ (در بخش قشم) و مهمتر از همه مخزن بزرگ و خارق‌العاده لافت که بالغ بر ۸۵ حلقه چاه در آن وجود دارد و مخزن عظیم خربس که همه آنها از یادگارهای ارزنده عصر مادها و هخامنشیان است به وجود آمد.

جزیره قشم که تا آن زمان بوسیله گروههای کوچکی (آنها در مناطق مرکزی حوزه گل ورمکان) اداره میشد از این تاریخ به بعد در قدرت عظیم و شگرف تازه واردان تحلیل رفت و آبادی و عمران قشم هم از این تاریخ به بعد است زیرا آریائیان که در زراعت و حفر قنات و کاریز و حشم داری و ساختن سد و پل واحداث اسکله مهارت کافی داشتند در راه آبادی جزیره قشم مشقات توان فرسایی تحمل کردند تا آنجا که به طبیعت سرکش پیروزی یافتند و جزیره خاموش و ساکت قشم را که قرنهای آرام به خلیج فارس نظاره میکرد به بزرگترین مرکز بازرگانی و نظامی تبدیل نمودند، شهرهای بزرگ بایبنا و وسیع که ظرفیت کافی برای قبول و بارگیری کشتیهای نیروی دریایی هخامنشیان داشت به وجود آوردند تا آنجا که جزیره قشم را بصورت پل اطمینان بخشی برای تجارت شرق و غرب به جهانیان معرفی کردند.^۴

این مردم باهمت و آزاده که احتمالاً از کوهستانهای حوزه کرمان یا فارس به جزایر خلیج فارس مهاجرت کردند با استفاده از کمکهای مادی و معنوی شاهان گرانقدر و ارتش شاهنشاهی در راه رفع دشواریها از هیچ مانعی نهراسیدند و بهترین گواه همت مردانه آنان وجود آبگیرها و مخازن آب است که با دست همان مردان در دل کوهساران حفر گشته و برای ادامه حیات مردان آینده و ارتش و نیروی دریایی بوجود آمده است^۵، آب باران که تا قبل از ورود آریائیان بطور بی‌امان و بنیان کن به دریا میریخت از این زمان به بعد در مخازن بزرگ نگهداری میشد و در موقع مناسب بمصرف زراعت و باغهای جزیره قشم میرسید و همین امر موجب گردید که آبادهای بزرگ بوجود آید.

در طول دوران باشکوه و طلائی هخامنشیان که شامل شاهنشاهی وسیعی

۴ - بقایای باستانی اسکله لافت، باسعیدو و حاشیه شمال شرقی بخش قشم گواه بر این امر می‌تواند باشد.

۵ - مخازن عظیم لافت، خوشاب، باسعیدو، خربس قشم که بوسیله هیأت کشف و معرفی میگردد.

از سند تا سواحل شمالی آفریقا و مدیترانه بود خلیج فارس در حقیقت مرکز بزرگترین نیروی دریائی هخامنشیان در جهان آن عصر بشمار میرفت و جزایر بزرگی چون قشم، لارک، هنگام، کیش، هرمز بعنوان مراکز قدرت عظیم دریانوردی شاهنشاهی هخامنشی بود که شاهراه های دریائی و تجارتنی و نظامی شرق و غرب را اداره میکرد.

سلسله شاهنشاهان هخامنشی که بیش از ۲۲۰ سال بقسمت عمده ای از دنیای متمدن آن عصر حکومت میراند در عین بکار بستن تدابیر خاص و اعمال دادگری و احترام به ملت ها و مردم غیر ایرانی فعالیت های مهم و شگرفی هم در زمینه سیادت بری و بحری شاهنشاهی ایران انجام داده بود و با زوال آن شیرازه تمام سازمان های سیاسی و اداری کشور از هم گسیخت و باغروب آخرین ستاره این سلسله آشوب و بلوا بتمام ایالات شاهنشاهی سایه افکند.

نیروی بیگانه (یونانیان) که برای محو قدرت های ملی و محلی سرسختانه تلاش بخرج میداد قسمت عمده پایگاه های دریائی ایران را اشغال کرده و از آن نظر که این پایگاه ها برای ادامه حکومت یونانیان و تسلط به دریاهای اطمینان بخش ترین مراکز نظامی بود اشغال آن در حقیقت بمنزله قطع تمام امیدهای ملی ایرانیان بشمار میرفت.

تسلط کوتاه یونانیان به جزایر خلیج فارس که آنهم برای تصرف هند مورد استفاده قرار گرفت ایرانیان غیرتمند را از غرور و سروری های گذشته جدا نکرد و بسا مرگ اسکندر و روی کار آمدن سلوکیان بساط مهاجمان ویرانگر نیز برچیده شد. و سلوکیان که روزگاری در حوزه ایران غربی و شرقی حکومت راندند در مراکز دریائی ایران (خلیج فارس) جز در چند

۶- اشاراتی که در کتاب دوم آریان *Anabasses* در زمینه مراجعت نیروی دریائی یونان از هند است و متن کتیبه یونانی در این زمینه که در موزه کویت نگهداری میشود.

نقطه ۷ برای مدت درازی باقی نماندند زیرا اثری که دال بر اقامت آنها در جزیره قشم باشد ملاحظه نگردید.

پس از مرگ اسکندر تیره ای از شاهزادگان ایرانی سرزمین پارت پرچم شاهنشاهی ایران را به دوش مردانه کمانداران اشکانی سپرد تا بی امان و برق آسا به بیگانگان بتازد و این آزاده سواران تا آنجا عرصه را بسلو کیان تنگ کردند که قوای مهاجم ناچار بعقب نشینی بسوی غرب شد. بدیهی است در پیشاپیش این آزاد مردان، شاهنشاهانی چون مهرداد اول و تیرداد اشکانی بردشمن می تاختند و سلو کیان را بسوی دشت های بین النهرین و آسیای صغیر همی راندند و این تلاش تا آنجا ادامه یافت که بساط ارتش یونانیان و سلو کیان از شرق برچیده و پایگاه های دریائی ایران مجدداً بدست با کفایت شاهنشاهان پارتی سپرده شد.^۸ اداره پایگاه های دریائی ایران در خلیج فارس و در عصر باشکوه اشکانیان بیش از ۴۸۴ سال طول کشید که روزگار اداره کشور را به ساسانیان سپرد.

بر اثر زوال سلسله پارت و روی کار آمدن ساسانیان صرف نظر از اینکه در سیاست داخلی و خارجی ایران تغییرات شگرفی رخ داد در نحوه اداره و استفاده از پایگاه های نیروی دریائی ایران (در خلیج فارس) دگرگونیهای ژرفی صورت گرفت.

ساسانیان که در ایجاد بناهای عظیم و کارهای باشکوه دست کمی از هخامنشیان نداشتند برای تسلط بتمام شرق و دستیابی به ثروت های بی کران و بازارهای تجارتي آن با اقدامات همه جانبه ای دست زدند و از این تاریخ

۷- کاوشهای هیأت علمی دانمارکی در حوزه فلیکا متعلق به کویت که اشیاء و کتیبه های آن مقارن سلطنت آنتیوخوس سوم است.

۸- آثار مربوط به عصر پارتها در خربس که شامل سفالهای خاص این دوره است و بالاخص مهرایه (میترائوم) زیبایی که در دل کوهسار خربس کنده شده یادگاری از سکونت اقوام اشکانی در حوزه قشم است.

به بعد است که گروه‌های بزرگ از اقوام ساسانی بمرکز تجمع و پایگاه‌های دریائی ایران در خلیج فارس^۹ سرزیر شدند و تا شهرهای بزرگ و آبادی که در عصر ساسانیان بوجود آمده و در حال حاضر ویرانه‌هایی بیش نیستند (در سواحل جنوب شرقی و شمالی جزیره قشم و بخش بزرگی از جنوب که بزرگترین آن خربس، مسن، ریکوه، قلات کشتاران و برکه کنیزکان در حوزه جنوب غربی تیاب زینی و تیاب تنگ و خرابه‌های خرگو) و همچنین توسط همین قوم بزرگ و باهمت سدهای عظیمی چون تل‌بالا و دم در حاشیه شمال شرق و شمالغرب جزیره قشم ساخته شده و مهمتر از همه ساختمان دژ عظیم بخش قشم است که بنای آن توسط اقوام ساسانی بوجود آمده که شرح آن در فصل بررسی قلعه قشم بعرض خواهد رسید.

در این زمان مراکز بزرگ دریائی ارتش ایران شامل لاف، خرگو، شیب-دراز، باسعیدو، قشم، خربس، ریکواست که جهازات نیروی دریائی ایران در این مراکز بزرگ لنگر می‌انداختند و از این پایگاه‌ها بتمام شرق و تا پشت دروازه‌های چین برپهنه شاهنشاهی ساسانی نظارت میکردند^{۱۰}.

روزگار عمر این سلسله باشکوه را نیز به زوال کشاند و با انقراض دولت ساسانی سروریهای بی‌حد ملت کهنسال ایران موقتاً روبه‌زوال نهاد، مهاجرت تیره‌های بزرگ ایرانی به نواحی امن در شرق و تخلیه موقت پایگاه‌های نیروی دریائی ایران در جزایر خلیج فارس یکی از پدیده‌های غم‌انگیز تاریخ سیاسی ایران در این روزگار است.^{۱۱}

ناامنی‌ها و نابسامانی‌هایی که به دنبال سقوط شاهنشاهی ساسانی در ارکان سیاسی و امنیتی کشور بوجود آمد عامل مهم مهاجرت‌ها و ویرانی‌های سالهای

۹- آثار شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی صفحه ۲۰۴.

۱۰- وجود اسکله‌های لاف و شیب دراز و باسعیدو.

۱۱- آثار شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی صفحه ۶۳ و ۶۴.

بعدی است ۱۲ که در تمام شئون فردی و اجتماعی ایران بعد از عصر ساسانی تأثیر گذاشت و طبعاً جزایر قشم که یکی از پایگاههای مهم سیادت دریائی ساسانیان و در شمار مراکز مهم تجارتي و اقتصادی بود از گزند همگانی و مصیبت عمومی دور نماند و تیره‌های بزرگ ساکن در روستاها و شهرهای بزرگ قشم خان‌ومان خود را ترك و به مناطق امن‌تر مهاجرت کردند. سدهای بزرگ شکست و باغات و مزارع سرسبز خشک شد و از آن انبوه جمعیت در جزیره بهشتی قشم جز خانواری چند باقی نماند ۱۳.

این وضع تا عصر سلطنت سلسله‌های ایرانی ادامه داشت و بلحاظ توجه شاهان وقت در قرون ۳ و ۴ هجری قشم از نور رونق گرفت. در مرکز جزیره که از آب شیرین چاه استفاده میشود گروه‌های تازه‌ای به کار زراعت مشغول شدند و از این تاریخ ببعده است که روستاهای تازه‌ای چون گورفرنگی، رمکان، جی‌چیان، توریان، زندیان، گربه‌دان، قلات سوزا و قشم از صورت قدیم خارج و محل سکونت تیره‌های بیشتری گردید و سفال‌های قرون ۳ و ۴ هجری که از سطح ویرانه‌های این مناطق بدست آمده معرف سکونت این اقوام در این زمان است. ۱۴

بموازات رونق روستاهای فوق شهرهای بزرگی چون خربس، ریکو، خرگو، سوزا، گل و حمیرا مجدداً از مراکز مهم تجارتي گردید و دریانوردان متاع و مال‌التجاره فراوانی به بازارهای قشم سرازیر کردند. در همان هنگام که قشم میرفت تا به آبادانی قبل از اسلام برسد زلزله‌های ویران‌کننده بدفعات بازمانده‌های مصیبت‌دیده قرون و اعصار را بابی‌رحمی

۱۲- لوح کوفی مورخ بسال ۲۴۴ هجری در مقبره کوشه که بسال ۱۳۴۵ توسط آقای اکبریان متصدی آموزش و پرورش به اداره فرهنگ کرمان فرستاده شده و در کتاب شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی ذیل صفحه ۲۶۰ از آن اثر یاد شده است.

۱۳- معجم البلدان صفحه ۲۴۷.

۱۴- آثار شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی تألیف آقای اقتداری صفحه ۵۸۸ و صفحه ۷۰۰ و صفحه ۱۱۷ کتاب خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه.

نابود میکرد و شاید ریکو، گل و حمیرا در این چنین ماتی از صحنه روزگار نابود شدند.^{۱۵}

اواخر قرن ۷ هجری خربس، قلات، سوزا، دیرستان، لاف و قشم رونق خاصی یافت و مجدداً بصورت پایگاهی امن برای تجار و بازرگانان حوزه خلیج فارس گردید.^{۱۶} اما اوضاع ناآرام ایران در فاصله قرن ۷ تا دهم هجری^{۱۷} میدان را برای ترکتازیهای قبایل عرب حوزه جنوبی خلیج فارس باز گذاشت و مردم جزایر قشم سالها در عذاب بیداد گریهای قبایل قواسم^{۱۸} می سوختند و در انتظار فریادرسی بودند. شروع سلطنت خاندان صفویه جان تازه ای به ساکنان جزایر قشم دمید و به همت شاهان عالیقدر این خاندان یک سلسله اقدامات عمرانی عمیق صورت گرفت متأسفانه این عصر مقارن با دست اندازیهای استعمارگران اروپائی افتاد و بعلت گرفتاریهایی که دولت مرکزی با دولت عثمانی داشت جزایر قشم بتصرف پرتقالیهها درآمد و مدتی هم دریانوردان خون آشام پرتقالی جزایر قشم را تاراج کردند^{۱۹} تا اینکه به همت شاه عباس کبیر ننگ پرتقالیه برای همیشه از دامن ایران زدوده شد^{۲۰} و با اینکه در طول ۳۵۰ سال بعد قشم

۱۵- زلزله وحشتناکی بسال ۸۲۶ هجری جزایر وسواحل خلیج فارس را در هم کوبید و ویرانی فراوانی ببارآورد (بارتولد ذیل صفحه ۹۶) و ایضاً بسالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۱۶ هجری قمری زلزله های هولناکی واقع شد که قسمت عمده ای از دریای عمان و سواحل خلیج فارس را ویران کرد کتاب خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه ص ۱۲۹ .

۱۶- آثار شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی تألیف آقای اقتداری صفحه ۶۹۹.

۱۷- کتاب خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه بندرعباسی صفحه ۲۷۵ و ۶۵ .

۱۸- قواسم تیره هائی از قبایل بدوی عمان بودند که سالها در جزایر قشم به کشتار ساکنان و غارت اموالشان مشغول بودند که با کمک شاهان اول صفویه و همت شیخ محمد کمال جداغلائی نحوی ها که دربند حاجی علی ساکن هستند بساط قواسم به دریا ریخته شد .

۱۹- بسال ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷ میلادی) جزایر هرمز به تصرف پرتقالیان درآمد .

۲۰- شاه عباس کبیر بسال ۱۰۳۱ هجری (۱۶۲۲ میلادی) پرتقالیه را شکست داد و از حوزه خلیج

فارس بیرون راند .

دره کولقان در واقع نمونه خاصی از این نوع مخازن و آبگیرهاست که روزگار درازی بعد از مادها و هخامنشیان از مخازن آن استفاده میشد و پس از آن ساسانیان غیرتمند در دره نامبرده بکار بزرگتر و با عظمت تری دست زدند که در نوع خود از شاهکارهای خیره کننده در جزیره قشم است و با اینکه غیر از تل بالا در نقاط دیگر به احداث سدهای بزرگ توفیق یافتند مع الوصف سد خاکی تل بالا در شمار سدهای بزرگ و آثار ارزنده این اقوام در جزیره قشم بشمار میرود، ناگفته نماند که ساسانیان تنها در جزیره قشم به ساختن سدهای بزرگ اکتفا نکردند بلکه با احداث نظیر اینگونه سدها در حوزه غرب و شمال غرب ایران نیز مبادرت کردند و از جمله سد سنگی عظیم سراب نیلوفر در غرب کرمانشاه و سراب خضرزنده در شمال کرمانشاه و سد عظیم گول سردار را در ۴۰ کیلومتری شمال شرق بوکان برای استفاده های کشاورزی و باغداری بوجود آوردند.

طول سد خاکی تل بالا از شرق به غرب (در دهانه دره) بالغ بر ۴۵۰ متر است که قسمت وسط آن بر اثر سیلابهای تند و ویرانگر ویران شده است.

پهنای سد در کف دره قریب به ۵۰ متر و در بالا ۵ متر و ارتفاع خاکریز در حدود ۱۲ متر است.

در دهانه ویران شده سد (در قسمت وسط) آثار دو دیوار سنگی وجود دارد که انگیزه کنجکاوی و توجه بیشتری به سد و نواحی اطراف آن گردید و پس از چند روز دقت و جمع آوری قطعات سفال گوشه ای از پایه سد در ناحیه غرب ملاحظه شد و پس از بررسی های لازم تصمیم بخاکبرداری پایه سد اتخاذ گردید.

در انجام این منظور گمانه ای به اندازه های ۱۵ × ۲۵ متر بر روی پایه غربی زده شد و عملیات خاکبرداری آغاز گشت. پس از چند روز سه جبهه جنوب و شمال و غرب سد نمایان گردید و از نظر صرفه جوئی در وقت و هزینه با استفاده

از این نتیجه حدود کار در نقاط مختلف سد محدودتر شد و بزودی پایه سد در جانب شرق آن هم ظاهر گشت که در عمق ۳/۵ متری قرار داشت و به تخته سنگهای بزرگی متکی بود. در حاشیه شمال غربی و در پشت سد مخزن بزرگی وجود دارد که بعلت سیلابهای گذشته بمقدار زیادی آسیب دیده است و در روزگار گذشته آب دریاچه سد پس از عبور از نهری که در سمت جنوب غربی آن احداث کرده اند بدرون مخزن نامبرده راه می یافت.

پایه سد بر روی تخته سنگهای عظیم قرار گرفته و بوسیله شفته ای محکم (ملاط گل و گچ) و قلوه سنگ بر فراز آنها استوار شده و شفته ریزی آن از عمق چهار متری انجام گرفته است.

ضمناً پایه سد از سنگهای تراش بسیار زیبا بر روی همین شفته نهاده شده است.

طول پایه سد - ۱۰×۳ متر و عرض آن بین ۲ و ۳ متر و ارتفاع آن به تفاوت از $۱/۵$ تا ۲ متر است.

ابعاد سنگهای تراش نیز تفاوت دارد بطوریکه بزرگترین آنها $۹۰ \times ۳۵ \times ۲۰$ سانتی متر و کوچکترین آنها $۴۵ \times ۲۵ \times ۲۰$ سانتیمتر است و غیر از ملاط محکمی که سنگهای سد را بصورت توده یک پارچه در آورده است فواصل سنگها را نیز بامخلوطی از خاک و گچ بند کشی کرده اند و بجای خاک معمولی از خاک قرمز جزیره هرمز (گل اخری) استفاده شده که به زیبایی سد افزوده است.

دریچه زیبایی در وسط پایه با ابعاد ۲۵×۲۰ سانتیمتر ساخته بودند که در موارد طغیان آبهای زیادتر از ظرفیت پشت پایه را بخارج هدایت مینمود و به عقیده اینجانب دریچه سنگی در این قسمت از پایه سد صرفاً بخاطر جلوگیری از شکست سد ایجاد شده است به این معنی که بمحض اینکه آب بیش از حد معمول در دریاچه پشت سد جمع میشد مقدار اضافی آب از روی

پایه سنگی بداخل دریاچه راه می‌یافت و در همین هنگام متصدیان مسئول بتخلیه دریاچه از طریق نهر شمال غربی اقدام می‌کردند و بدینوسیله آب اضافی از سد بیرون میریخت و در واقع ساختمان این دریاچه متناسب با ظرفیت سد و به میزان مقاومت پایه آن انجام یافته است و مهندسان سازنده با توجه به محاسبات دقیق از نظر فشار سیلاب و مقاومت پایه و میزان ذخیره آب به ساختن این دریاچه که در واقع دریاچه خطر سد است از شکست سد جلوگیری می‌کردند و احتمالاً شکست سد تل‌بالا را باید مولود نبودن مسئول و محافظ سد دانست که یا بعلت ناامنی و آشوب و یا وجود سیلابهای بهاری و طغیانهای بنیان کن سد نامبرده ویران گردیده یا اینکه بر اثر زلزله سال ۱۲۶ هجری سد تل‌بالا شکست برداشته و از آن به بعد تا عصر صفویه غیر قابل استفاده بوده است.

فضای جنوبی دریاچه جلوسد به ابعاد ۴۰×۵۰ سانتیمتر است که دارای دوشیار در حد شرقی و غربی است که در مواقع لزوم با استفاده از تخته یا وسیله دیگر، مانع خروج آب پشت پایه میشده است.

پایه سد پس از ۹ متر بایک زاویه ۱۷۵ درجه از صورت مستقیم بیرون می‌آید و در جهت مشرق به سدخاکی می‌پیوندد.

در جبهه شمال و در خارج سد دو نهر وجود دارد که آبهای زائد جلوسد را بداخل آبگیر غربی میرساند و به این وسیله آب جلوسد بدیوارخاکریز سد خسارتی وارد نمی‌آورد.

رسوب فراوانی که در داخل دریاچه سد بر رویهم انباشته شده است حکایت از درازای زمان استفاده از سد می‌کند و شاید بیش از ۹ قرن از سدخاکی تل‌بالا بهره برداری نموده باشند.

طول دریاچه پشت سد بطور تقریبی ۹۵۰ متر و عرض آن بتفاوت بین ۱۲۰ - ۴۵۰ متر است.

پس از ویرانی سد در طول چند قرن توجهی بتجدید ساختمان آن نشد

و احتمالاً در قرن ۹-۸ هجری مردمانی در دو حاشیه شرقی و غربی دره تل بالا بر روی رسوبهای دریاچه تعدادی خانه ساخته‌اند و سفالهای فراوانی که در حال حاضر بر روی توده خاک رسوبی دیده میشود مربوط بزندگی همین مردم در آن زمان است و اعقاب همین مردم تا اوایل عصر صفویه در این محل زندگی میکرده‌اند.

در عصر صفویه سد تل بالا مجدداً مورد نظر قرار گرفت بمنظور مهار سیلابها و استفاده مجدد از سد در دهانه ویران شده آن دو دیوار بعرض ۸۰ سانتیمتر ساختند که احتمالاً بین دو دیوار را از خاک انباشتند و بدین ترتیب آنرا برای استفاده آماده کرده‌اند و غیر از خاک ریزی وسط قسمت‌هایی از پایه سد راهم مجدداً تعمیر و بند کشی نموده‌اند که نوع بند کشی عصر صفویه با آنچه قبلاً توسط بانیمان اولیه انجام شده بود تفاوت بسیار دارد:

تعمیرات پایه سد در حد شرقی نیز مربوط باین عصر است (تصاویر شماره-

۱ تا ۶)

متأسفانه تمام کوششی که برای احیاء سد و استفاده از آن بعمل آورده‌اند بی نتیجه ماند زیرا نوع تعمیرات و نوسازی عصر صفویه متناسب با سیلابهای بی‌امان حوزه قشم نبود و شاید معماران عصر صفویه در محاسبات خود از نظر میزان طبیعی آب سد و فشار سیلابها و مقاومت تقریبی سد دچار اشتباه شده‌اند که کوشش آنها به نتیجه نرسید و در نتیجه سد برای همیشه ویران و غیر قابل استفاده ماند.

(سد دم)

يك سلسله ارتفاع که از لایه های فشرده رسوبی است سرتاسر جزیره قشم را از شرق به غرب پوشانده و در دامنه های شمالی و جنوبی همین سلسله ارتفاعات روستاهای آباد قشم در گذشته و حال بوجود آمده است.



شکل ۱- نمایش سد «تل بالا» در جزیره قشم که در جریان سیل آبهای بهاری ویران شده و محل حفاری درعکس دیده میشود (عکس از نگارنده)



شکل ۲ - سد «تل بالا» جزیره قشم محل حفاری پایه سنگی آن

(عکس از نگارنده)

(۱۹)

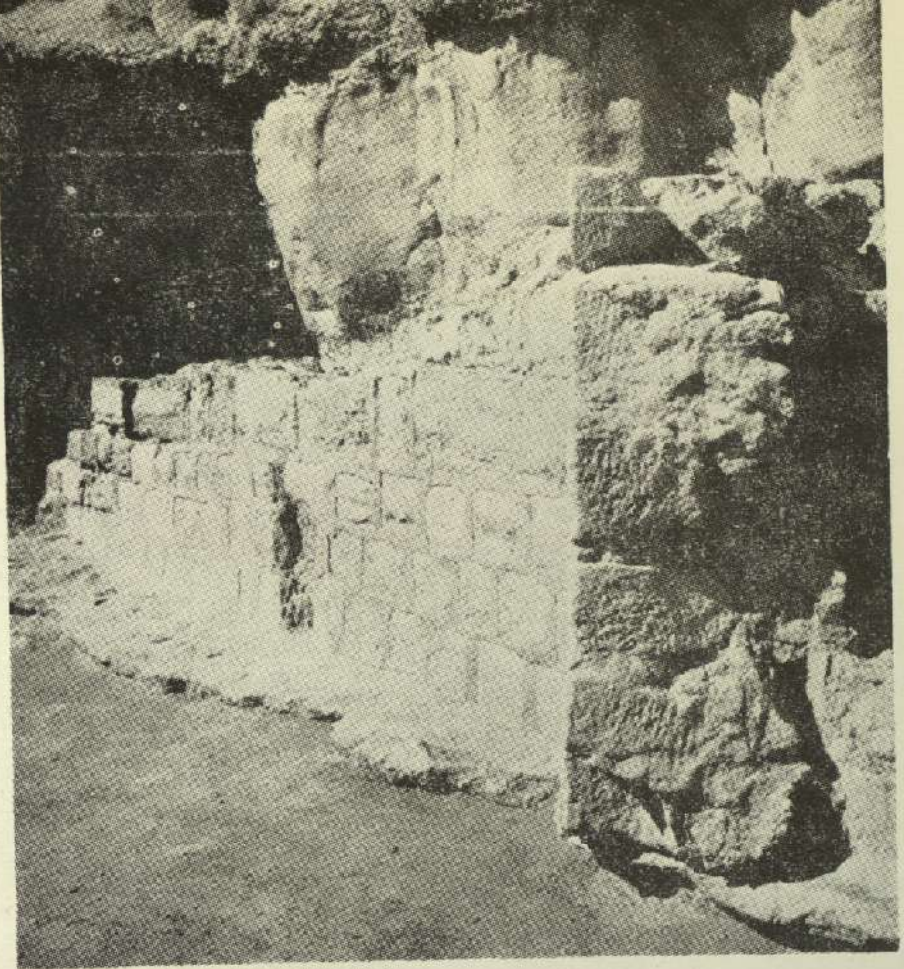


شکل ۳- پایه سنگی سد (تل بالا) پس از حفاری (عکس از نگارنده)



شکل ۴- نمایش کانال غربی سد تل بالا (عکس از نگارنده)

شکل ۵ - پایه سد تل بالا (جزیره
قشم) از سوی خاور
(عکس از نگارنده)



شکل ۶ - نمایش سنگهای بکاررفته
در پایه سنگی سد تل بالا «جزیره
قشم» (عکس از نگارنده)

در آبریز شمالی این سلسله ارتفاع برید گیهای بسیاری وجود دارد که آبهای حاصله از بارانهای موسمی را در دو جنبه (شمال و جنوب) بدریا میریزد. اولین بریدگی در حاشیه غربی و به فاصله ۳ کیلو متری هرگز بخش قشم و به نام دره کولقن است که شرح آن را به تفصیل بعرض رسانید. دومین بریدگی در جنوب قریه گیاهدان است که در عصر صفویه سدی در دهانه آن احداث کرده اند. اما سد بعامل عدم رعایت جنبه های فنی ویران شده و از آن تاریخ ببعده تعمیر یا ترمیم نگردیده است این سد ویران را در محل بنام سد دره اش میخوانند. بریدگی سوم در غرب قریه پی پشت (Payposht) قرار دارد که تا لافت ۱۵ کیلومتر فاصله دارد. در این بریدگی مردمان عصر ساسانی به ساختن سدی مبادرت کرده اند که در نوع خود از سدهای بسیار زیبا و درعین حال استوار بوده که سرتاسر پایه و دیوارهای اصلی آن هنوز بجا مانده است.

مصالح سد از سنگ های تراش و با ملاط خاص عصر ساسانی (گل و گچ) است که مانند تمام آثار عظیم عصر ساسانی تا کنون در برابر سیلابهای تند و بنیان کن بهمان استحکام باقیمانده است و با اینکه در دوره های بعد (عصر صفویه) بمنظور استفاده مجدد از سد دم الحاقاتی بآن اضافه کرده اند اینگونه الحاقات هیچگاه در برابر فشار و سیلابها مقاومت نکرده و تمام آنها و همچنین تعمیرات بعدی ویران گردیده است و در حال حاضر فقط پایه ها و دیوار استوار سد و مجرای خروج آب که از داخل لایه های ضخیم سنگی حفر شده است پا برجا مانده است احتمالاً شکست سد دم هم بر اثر زلزله سال ۱۲۶ هجری اتفاق افتاده است.

مصالح سد از سنگ های رودخانه ای تأمین شده که با مهارت آنها را تراشیده اند.

معماران سد دم بمنظور استحکام بیشتر و یا بر مبنای محاسبات خود

پایه‌های آنرا از عمق ۱۰ متری شروع نموده و با استفاده از ملاط گل‌اخری و گچ و قلوه سنگ‌سد نامبرده را در مقابل سیلابهای عظیم و بنیان‌کن این نواحی استوار ساخته‌اند.

سد دم از نوع سدهای قوسی بوده انحنای آن در جانب شمال است و احتمالاً جبهه جنوبی آن پله پله‌ای است که مقاومت آنرا در مقابل فشار حاصله از آب تضمین مینماید.

در جبهه شمالی دو پایه عظیم که از کف تا رویه سد بالا آمده است در دو جبهه شرق و غرب ساخته‌اند و قوس سد در جبهه شمالی و در فاصله دو پایه است که زیبایی خاصی بآن میبخشد.

طول سد از شرق به غرب ۲۵ متر است و آبریزی در وسط آن (تقریباً در ارتفاع ۱۱ متر و بعرض یک متر و بلندی ۶۰ سانتیمتر و طول $\frac{1}{80}$ تعبیه شده است که آبهای زائد را بخارج سد هدایت مینمود.

ضخامت سد از کف بعلت اینک که جبهه جنوبی انباشته از رسوب شده است قابل اندازه‌گیری نیست اما در بالا بیش از ۵ متر است، ارتفاع سد از کف (در جانب شمال) ۱۰ متر است.

مجرای دیگری در حد شرقی است که از ارتفاع ۱۰ متری سد از جنوب بشمال شرق و در داخل سنگ‌کنده شده و این مجرا بطول تقریبی ۸۰ متر بوده قسمت عمده آن سر پوشیده است و از لایه طبیعی کوه می‌گذرد.

طول دریاچه پشت سد ۱۵۰۰ متر و عرض باریکترین قسمت آن ۲۵ متر و پهن‌ترین بخش آن بالغ بر ۷۰۰ متر است.

باغهای فراوانی در حاشیه شمالی سد واقع بود که در حال حاضر ویران شده آثار آنها بصورت توده‌های مجزا از هم در وسعتی که انتهای آن به سواحل دریا میرسد هنوز بچشم میخورد.

دیوار باغها و جوی‌های پهن آنها با مخزنهای کوچک که با اصول صحیح ساخته شده و مخصوص تقسیم آب است در نقاط مختلف و در دو طرف کشتزارهای قریه‌پی پشت (از جانب شرق و غرب) خشک و خاموش در معرض تماشای رهگذران قرار دارد.

سد دم‌پس از ویرانی قرن‌ها بدون استفاده ماند تا اینکه در عصر صفویه بهمان شیوه‌ای که در نقاط دیگر سدها و آبگیرها تعمیر و ترمیم یافت سد دم هم مورد توجه قرار گرفت و پایه شرقی آن که در واقع شیر اطمینان سد بشمار می‌رود بادیوار کوتاهی که بآن اتصال دارد از یادگارهای تعمیر سد در این زمان است متأسفانه اینگونه چاره‌جویی‌ها و تعمیرات برای مهار سیلابها مفید نیفتاده و پس از زمانی کوتاه سد ویران گشته است و در حال حاضر بقایای این سد عظیم و باشکوه در دره دم بخلیج فارس مشرف است.

تصاویر شماره (از ۷ تا ۱۳)



شکل ۷- بریدگی طبیعی سد دم (Dam) در حاشیه غربی پی پشت Payposht که سد عظیم دم در دهانه شمالی آن در جزیره قشم (عکس از نگارنده)



شکل ۸- نمایش دیوار سد دم از جانب شمال و آبریز آن (عکس از نگارنده)



شکل ۹- دیوار عظیم « سد دم » جزیره قشم (عکس از نگارنده)



شکل ۱۰- رویه سد عظیم «دم» جزیره قشم از سوی باختر و نمایش پایه های قوی آن از سوی شمال (عکس از نگارنده)



شکل ۱۱- نمایش دیوار سد دم (جزیره قشدم) از سوی خاور (عکس از نگارنده)



شکل ۱۲- نمایش پایه‌های سنگی و عظیم سد دم از جانب باختر (عکس از نگارنده)



شکل ۱۳- (سد دم) جزیره قشم از سوی باختر و مجرای خاوری و پایه های آن
(عکس از نگارنده)

جشن نوروز

در

پاکستان و هند

بقلم:

حیدر شہریار نقوی

(دکتر در ادبیات فارسی)

جشن نوروز در پاکستان و هند

مقدم

حیدر شہریار نقوی

(دکتر در ادبیات فارسی)

استادیار دانشکده ادبیات و علوم
انسانی دانشگاه اصفهان

جشن نوروز که از اعیاد باستانی ایران و از نخستین دوران تاریخی مورد علاقه شاهان و همگان این مرز و بوم بوده است قاعدتاً باید از قدیم‌الایام در تمام سرزمینهای ضمیمه شده بآن و در بین کلیه اقوام و ملل خاور میانه که در ظرف قرون و اعصار با ایرانیان محشور و مربوط بودند معمول و مرسوم شده باشد. بویژه در تا کسیلا سایر شهرهای دره‌سند که در اغلب ادوار تاریخی خود با ایران هم‌سرنوشت و جزو خاک این کشور محسوب بود، آشنائی مردم با جشن مزبور امری بسیار طبیعی و عادی بنظر میرسد و با اینکه چنین

ادعائی مستلزم تحقیقات دامنه داری در زمینه فرهنگ قدیم در نواحی مذکور میباشد ولی از ظواهر امر چنین برمیآید که جشن نوروز در پاکستان غربی ریشه بس کهنسال و سوابق درازی دارد.

شبه قاره دارای سه فصل است: جارا، گرمی، برسات. یعنی زمستان، تابستان و فصل باران. هر کدام از اینها چهارماه طول میکشد. در بین اینها فصل بهار که در ایران پس از زمستان میآید وجود ندارد و بجای آن موسم برسات که در ادبیات فارسی بنام برشکال معروف است و بعد از تابستان میآید در هندوستان فصل سبزی و خرمی و شادابی است، طبیعت در آن زمان در آنجا میشکند، هوای لطیف و ملایم میوزد، چشمه سارها و آبشارها، کوه و دمن را آذین بندی میکنند، در صحرا و چمنزارها فرشهای زهردین گسترده میشود، پرندگان خوش نوا چون کویل و پیهها به نغمه سرائی و طاووسان خوش سیمابه رقص و دلربائی میپردازند و درختان سبز قباوشکوفهها و گلهای عطرزا جان و روان صاحبان را بوجد می آورند. ادبیات سانسکریت و زبانهای محلی آن دیارها مشحون از منظوماتیست که در باب چنین فصل کیف و نشاط و سرور و انبساط گفته شده است.

تقریباً در حدود اوایل فروردین که مصادف با ماه «ماگه» هندوان است جشن «بسنت» در بین هندوان برگزار میشود و بابودن آن که در واقع مساوی هست با جشن بهار و نوروز جائی برای جشن خارجی وجود نداشت.

فصل بهار ایرانی که در ادبیات فارسی هندوستان و زبان اردو داخل و با شغف و شور عجیبی توصیف شده کاملاً زائیده تقلید از شاعران ایرانی است و همچنین عید نوروز که قرنهای هندو و پاکستان اهمیت بسزائی داشته و در بعضی از محافل و نواحی هنوز هم در آنجا برگزار میشود توسط ایرانیان به آن ممالک برده و در آن سرزمینها رواج داده شده است.

جشنهای سده و مهرگان از طرف سلاطین غزنوی که در لاهور حکومت

داشتند بر گزار میشد و جشنهای آبپاشان و نوروز در دربارهای سلاطین دهلی و پادشاهان تیموری با اهتمام فراوان و عظمت خاصی بر گزار می گردید.

جشن آبپاشان که جشن ترکان و عید گلابی نیز نامیده میشد تا زمان اورنگ زیب در دربار دهلی انعقاد مییافت و ذکر آن در «عالمگیرنامه» در صفحه ۶۲۳ بمیان آمده است.

نورالدین جهانگیر پادشاه هندوستان در توزک خود در ضمن نهمین سال جلوس چنین مینویسد: «مجلس گلابپاشی که از زمان قدیم به آبپاشی مشهور است و از رسوم مقررۀ پیشینیان است منعقد گشت.»

در کتاب «عمل صالح» موسوم به «شاهجهان نامه» اثر محمد صالح گنبوه- لاهوری (جلد اول چاپ کلکته ص ۳۷۴) در مورد انعقاد این جشن مطالب زیر بچشم میخورد:

« از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتخانه جاوید چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزیین مییابد و آنرا بپارسی عید ترکان میگویند و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی . مجملا بآئین معهود شاهزاده‌های والا قدر و اهرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر و سایر بندها ، صراحی‌های میناکار وزرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذرانیدند...»

در «بادشاهنامه» تألیف عبدالحمید لاهوری چاپ کلکته جلد اول ص ۲۰۴ درباره این جشن چنین نوشته است^۱: «روز دوشنبه سلخ شوال که روز تیر از ماه تیر بود جشن عید گلابی انعقاد یافت پادشاه زاده‌های کامگار و یمین الدوله صراحیهای مرصع و دیگر نوئینان نامدار صراحیهای میناکار وزرین و سیمین پراز گلاب و عرق فتنه و عرق بهار از نظر مقدس گذرانیدند..»

۱- نقل از تمدنی جلوی چاپ اعظم گره صفحه ۴۷۱

جشن نوروز از آغاز سلطنت اسلامی در هند و پاکستان در بین تمام اعیاد سلطنتی و جشنهای درباری اهمیت فراوانی کسب نمود و با اتمام و احتشام خاصی بر گزار میگردد امیر خسرو دهلوی در مثنوی «قران السعدین» انعقاد جشن نوروز را در زمان سلطنت معزالدین کیقباد (۶۸۹-۶۸۶ هـ) چنین شرح داده است:

«صفت موسم نوروز و طرب کردن شاه

بزم دریا و کف دست چو ابر نیسان

نور شرف کرد به گیتی عمل	رفت چو خورشید به برج حمل
موسم نوروز جهان در گرفت	دور جهان روز نو از سر گرفت
قصر فلک مرتبه را تاب داد	شاه در آن روز هم از بامداد
تا بحمل رفته شرف بر شرف	کنگره قصر طرف بر طرف
پرده زربفت فلک خواستند	صفه نه طاق بیاراستند
عرش دگر بر زمین انگیختند	تخت زدند و تنق آویختند
ابر سر از شرم به چادر کشید	چتر ز هر سو به فلک سر کشید
شش جهت آراسته زان پنج مهر	پنج طرف چتر چو مهر سپهر
لعل و سیه گلگرو سبز و سپید	همچو گل و سنبل و سوری و بید

در دنباله این چترهای همه رنگ علیحده علیحده توصیف شده و در دوازده صفحه این مثنوی در بیان کیفیت بر گزارى جشن ادامه دارد و از همه این مطالب عظمت این جشن بخوبی آشکار است.

شعر زیر از بابر مؤسس سلطنت بابریان در هندوستان گوینده علاقه او به نوروز است.

نوروز و نوبهارى و دلبرى خوش است بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست
 بگواهی آثار مورخین نامدار دوره سلطنت جلال الدین اکبر مانند
 شیخ ابوالفضل صاحب اکبر نامه و آئین اکبری و ملا عبدالقادر بدیوانی
 صاحب منتخب التواریخ و امثال اینها جشن نوروز در دربار سلاطین مغول
 بابری کمال اهمیت را داشت و بانهایت علاقه و باشکوه زاید الوصفی بر گزار

میشد، بقول صاحب اکبر نامه (جلد ۲ ص ۱۳ چاپ کلکته) اکبر شاه که بسال ۹۹۲ هـ - تقویم اسلامی را منسوح و تقویم خورشیدی ایرانیان را بجای آن رواج داده بود جشنهای پارسیان را طبق منشور زیر در قلمرو پهناورش مقرر ساخت :

« چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکر گزاری و سپاسداری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و در آن ایام مسرت پیرا اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصه عبادات و زبده طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت فایده تفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر مکروبه و بواطن محزونه اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بر و احسان نموده اند. بنا بر آن بعضی جشنهای عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است، رسماً در این هزار سال معمول سلاطین عداات گستر و حکمای حقایق آئین بوده است و در این زمان بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت ابتغای مرضیات الهی و اقتفای آثار قدما آن ایام مسرت - فرجام رایج ساختیم. باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بوجه اتم و طریق احسن رایج گردانند و در این معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه ای نامرعی نگذارند. تفصیل اعیاد نوروز:

۱۹ فروردین ماه الهی	۳ اردیبهشت الهی	۶ خرداد ماه الهی
۱۳ تیر ماه الهی	۷ مرداد ماه الهی	۴ شهریور ماه الهی
۱۶ مهر ماه الهی	۱۰ آبان ماه الهی	۹ آذر ماه الهی

هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دیمه الهی، دوم بهمن ماه الهی، و پنجم اسفند ماه الهی «

خواجه نظام الدین احمد بن محمد مقیم هروی در طبقات اکبری (چاپ انجمن آسیائی بنگال کلکته جلد دوم صفحه ۳۶۴/۵) در ذکر وقایع سال بیست و هشتم الهی بر گزاری جشن نوروز را در دربار اکبری چنین تعریف کرده است:

« ابتدای این سال روز سه شنبه بیست و هفتم صفر سنه احدى و تسعين و تسعمائة بود، در نوروز امسال دیوار ستون ایوانها و دولتخانه عام و دولتخانه خاص را بامرا تقسیم نموده و در قماشها و پرده های مصور گرفته کمال زینت داده بنوعی آراستند که نظار گیان را از مشاهده آن، حیرت بر حیرت میافزود و صحن بسار گاه دولتخانه را بشامیانه ها زری دوزی و زربفت و غیره ترتیب داده تخت از طلا و مرصع بیساقوت و لآلی در آن نهاده رشك فردوس برین ساختند . »

پرده زربفت فلك ساختند	صفه نه طاق بیاراستند
عرش دگر بر زمین انگیختند	تخت زدند و تنق آویختند

مدت هرزده روز این منازل دلگشا آراسته بود شبها به فانوس های رنگی می آراستند و بندگان حضرت هر روز و شب یکبار، دو بار تشریف فرموده صحبت میداشتند و اهل نغمه فارس و هندوی در ملازمت میبودند، بهریک از امرا و اهل خدمت عنایات خسروانه بظهور میرسید. و بازار شهر فتحپور و آگرا را آئین بندی می نمودند و خلایق اطراف و جوانب بتفریح و تماشای این جشن عالی که هر گز ندیده و نشنیده بودند می آمدند و در هفته ای یکروز حکم عموم میشد و دیگر ایام امرا و مقربان و مردم اعیان آمد و شد میداشتند

« حضرت در روز نوروز بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و امرا و ارباب دولت صفها زده بترتیب مرتبه و حالت ایستادند و روز شرف که آخرین

ایام نوروز است نیز همین دستور مجلس عالی ترتیب یافت و جمیع امرا بمراحم پادشاهی مباحی گشتند. بعضی بعنایات اسب و خلعت و بعضی به زیادتی علوفه و بعضی بز یادتی نوکر و جمعی بیافتن جاگیر و هیچکس نماند که در این هژده روز مورد مراحم خسروانه نشده باشد و امرای کبار پیشکش های لایق گذرانیدند و در این هژده روز حضرت در دیوان یکی از امرای کبار تشریف آورده صحبت میداشتند و در آن روز لوازم مهمانی و صحبت را آنکس متکفل می بود و پیشکش بسیار از پارچه هندوستان و خراسان و عراق و مروارید و لعل و یاقوت و طلا آلات و اسبان عربی و عراقی و پیلان کوه پیکر و قطارهای شتر نر و ماده و اشتران راهوار بردعی میگذرانیدند ، و در ایام نوروز شاهم-خان جلایر از صوبه بنگاله و راجا بهگوان داس از لاهور آمده بشرف عتبه بوسی مشرف گشتند و چنین مقرر شد که در هر سال در ایام نوروز مجلس نوروزی بطریقی که مذکور شد منعقد شده باشد.»

مطابق بیان ابوالفضل علامی که در آئین اکبری (جلد اول آئین شماره ۲۲) مرقوم داشته برگزاری جشن نوروز در زمان اکبر-۱۹ روز طول میکشید و در آن ایام بقدری زیاد با آئین بندی و تزئینات و چراغانی میپرداختند که مردم با دیدن آن از فرط مسرت نعره میزدند در آغاز هر پهر نقاره ها بصدا در می آمدند. آواز خوانها و خنیاگران از هنر خویش مردم را محظوظ میساختند. تمام شبها چراغانی ادامه داشت و در روز قبل از جشن و در آخرین روز آن صدقه ها داده و هدیه ها رد و بدل میشد .

ابوالفضل باز هم در اکبر نامه (ج ۳ ص ۳۷۹) می نویسد که در جشن نوروزی که در بیست و هفتمین سال جلوس اکبر شاه بر گزار شد از طرف دربار احکام تعمیر کاروانسراها و بیمارستانها صادر گردید، شکار پرندگان کوچک و ازدواج دختران کمتر از دوازده سال قدغن شد. سزای مرگ برای کسی بدون حکم شاهی ممنوع گردید و انجام کارهای عام المنفعه زیاد در نظر گرفته شد .

شاهنشاه نورالدین جهانگیر پسر اکبر شاه مطالب بسیار جالبی دربارهٔ برگزاری جشن نوروز که در هر سال در دربار او صورت میگرفت در تألیف ذقیمت فارسی خود بنام «توزک جهانگیری» مرقوم داشته است.

او که در لاهور بخاک سپرده شد ۲۲ سال (از ۱۰۰۴ الی ۱۰۲۶ هـ) بر قلمرو وسیع هند و پاکستان حکمران بود و در ظرف تمام این مدت مانند زمان پدرش هر سال از اول فروردین ماه تا هیجدهم آن برج جشن نوروز ادامه میداشت و روز نوزدهم با برگزاری «جشن شرف» پایان می‌پذیرفت.

توزک جهانگیری بمناسبت مدت سلطنت جهانگیر به ۲۲ بخش تقسیم شده است و هر بخش که جشن نوروز نام دارد و حاوی وقایع مهم سال مربوط میباشد با شرح جریان انعقاد جشن نوروز و جشن شرف آغاز میگردد، بطور نمونه در اینجا عبارتی از بخش اول آن بعنوان «جشن اولین نوروز» بمنظور فراهمی اطلاعات پیرامون برگزاری جشن مزبور در دربار مشارالیه نقل میشود:

« شب سه‌شنبه یازدهم ذی‌قعدة هزار و چهارده صبح که محل فیضان نور است حضرت نیراعظم از برج حوت بخانه شرف و خوشحالی خود که به برج حمل باشد انتقال فرمود، چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهای دولتخانه خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه گرفته آئینی در غایت زیب و زینت بستند و از روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف است خلایق داد، عیش و کامرانی دادند. اهل ساز و نغمه از هر طایفه و هر جماعت بودند لولیان رقاص و دلبران هند که بر کرشمه دل از فرشته می‌ربودند هنگامه مجلس را گرم داشتند فرمودم هر کس از همکیفات و مغیرات آنچه میخواست به بخورد و منع و مانعی نباشد. ساقی بنور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما در ایام پدرم در این هفته هژده روزه مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان

مجلس آراسته پیشکش‌های نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسبان سامان نموده آن حضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود می نمود و ایشان بنا بر سرافرازی بندگان خود بدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش می آمد برداشته تتمه را بصاحب مجلس می بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگی سپاهی و رعیت بود در این سال پیشکشها را معاف فرمودم مگر قلیلی از چندی نزدیکان بنا بر رعایت خاطر آنها درجه قبول یافت. در همین روزها بسیاری از بندگان بزیادتی منصب سرافرازی یافتند.»

در ابتدای تمام بخشهای کتاب توزک جهانگیری شرح نسبتاً مفصلی از انعقاد جشن نوروز سال مربوط داده شده و جریان آن تا نوزده روز برشته تحریر در آمده است.

نمونه دیگری از نحوه برگزاری جشن مزبور بزبان خود جهانگیر بیان میداریم:

(جشن پنجمین نوروز) «روزیکشنبه بیست و چهارم ذی حجه بعد از دوپهر (ظهر) و سه گهری (گهری = ۲۴ دقیقه) حضرت نیراعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نموده و این ساعت فیض بخش در مقام پاک پهل که از مواضع پر گنه باری بوده باشد مجلس نوروز ترتیب داده به سنت پدر بزرگوارم بر تخت جلوس نمودم صباح آنکه روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بارعام داده جمیع امراء و بندهای در گاه به سعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشته پیش کشی بعضی امراء از نظر گذشت. خان اعظم یکدانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و پسران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری ازماز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانیده، مهابت خان دو صندوقچه کارفرنگ که اطراف آنرا بتخته‌های بلور ترتیب داده بودند چنانچه هر چه در درون آنها نهاده میشد

شاهنشاه نورالدین جهانگیر پسر کبرشاه مطالب بسیار جالبی دربارهٔ برگزاری جشن نوروز که در هر سال در دربار او صورت میگرفت در تألیف ذیقیمت فارسی خود بنام «توزک جهانگیری» مرقوم داشته است.

او که در لاهور بختک سپرده شد ۲۲ سال (از ۱۰۰۴ الی ۱۰۲۶ هـ) بر قلمرو وسیع هند و پاکستان حکمران بود و در ظرف تمام این مدت مانند زمان پدرش هر سال از اول فروردین ماه تا هیجدهم آن برج جشن نوروز ادامه میداشت و روز نوزدهم با برگزاری «جشن شرف» پایان می‌پذیرفت.

توزک جهانگیری بمناسبت مدت سلطنت جهانگیر به ۲۲ بخش تقسیم شده است و هر بخش که جشن نوروز نام دارد و حاوی وقایع مهم سال مربوط میباشد با شرح جریان انعقاد جشن نوروز و جشن شرف آغاز میگردد، بطور نمونه در اینجا عبارتی از بخش اول آن بعنوان «جشن اولین نوروز» بمنظور فراهمی اطلاعات پیرامون برگزاری جشن مزبور در دربار مشارالیه نقل میشود:

« شب سه‌شنبه یازدهم ذیقعدۀ هزار و چهارده صبح که محل فیضان نور است حضرت نیراعظم از برج حوت بخانهٔ شرف و خوشحالی خود که به برج حمل باشد انتقال فرمود، چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمود که ایوانهای دولتخانهٔ خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه گرفته آئینی در غایت زیب و زینت بستند و از روز اول نوروز تا نوزدهم درجهٔ حمل که روز شرف است خلایق داد، عیش و کامرانی دادند. اهل ساز و نغمه از هر طایفه و هر جماعت بودند لولیان رقص و دلبران هند که بر کرشمهٔ دل از فرشته می‌ربودند هنگامهٔ مجلس را گرم داشتند فرمودم هر کس از مکیفات و مغیرات آنچه میخواسته باشد بخورد و منع و مانعی نباشد. ساقی بنور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما در ایام پدرم در این هفته هژده روزه مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان

مجلس آراسته پیشکش‌های نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسبان سامان نموده آن حضرت را تکلیف آمدن بمجلس خود می نمود و ایشان بنا بر سرافرازی بندگان خود بدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش می آمد برداشته تتمه را بصاحب مجلس می بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگی سپاهی و رعیت بود در این سال پیشکشها را معاف فرمودم مگر قلیلی از چندی نزدیکان بنا بر رعایت خاطر آنها درجه قبول یافت. در همین روزها بسیاری از بندگان بزیادتی منصب سرافرازی یافتند.»

در ابتدای تمام بخشهای کتاب توزک جهانگیری شرح نسبتاً مفصلی از انعقاد جشن نوروز سال مربوط داده شده و جریان آن تا نوزده روز برشته تحریر در آمده است.

نمونه دیگری از نحوه برگزاری جشن مزبور بزبان خود جهانگیر بیان میداریم :

(جشن پنجمین نوروز) «روزیکشنبه بیست و چهارم ذی حجه بعد از دوپهر (ظهر) و سه گهری (گهری = ۲۴ دقیقه) حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نموده و این ساعت فیض بخش در مقام پاک پهل که از مواضع پر گنه باری بوده باشد مجلس نوروز ترتیب داده به سنت پدر بزرگوارم بر تخت جلوس نمودم صباح آنکه روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بارعام داده جمیع امراء و بندهای در گاه به سعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشته پیش کشی بعضی امراء از نظر گذشت. خان اعظم یکدانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و پسران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری ازماز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانیده، مهابت خان دو صندوقچه کارفرنگ که اطراف آنرا بتخته‌های بلور ترتیب داده بودند چنانچه هر چه در درون آنها نهاده میشد

از بیرون بنوعی مینمود که گویا هیچ مالی نیست پیشکش نموده، کشورخان بیست و دو زنجیرفیل از نروماده پیشکش گذرانید، روز دیگر نوروز بقصد شکار شیرسوار شدم سه شیر دوفر و یکی ماده شکار شد. . .»

مراسم باشکوه جشن نوروزی را که در یازدهمین سال جلوس جهانگیر بر گزار شد وی در توزک خود با تفصیلات زیادی بیان داشته و جریان هر روزی از نوزده روز جشن را نگاشته است:

نور جهان ملکه نورالدین جهانگیر که ایرانی بود جشن نوروز را در قصر خود با اهتمام وصف ناپذیری بر گزار میکرد منجمین در بار رنگی را که بنوروز هر سال مربوط بود باو میگفتند و او مقرر میداشت دیوارهای منزلش را بهمان رنگ نقاشی کنند. رنگ فرشها و پرده ها و لباس تمام بیگمات و کنیزها نیز بهمان رنگ مطابقت داشت.

پوشش فیلان و اسبان و شتران و جانوران اهلی دیگر نیز بهمان رنگ بود حتی مخمل و اطلس هم که در تزئینات در و دیوار کاخهای زنان قصر بکار برده میشد همان رنگ مخصوص سال را داشت در یک موقع خاصی جهانگیر در قصر وارد میشد و همراه نور جهان در شه نشینی جلوس میکرد، در آنوقت از نقارخانه صدای شهنائی و نوبت بلند میشد فقرا دم در قصر جمع میشدند و با آنها صدقه داده میشد. سپس نور جهان و جهانگیر باهم به بالاخانه میآمدند و فیلان و اسبان و شتران و نظامیان از مقابل آنها بان نشان دادن هنرهای خویش میگذاشتند در دنبال آنها مصنوعات صنعتکاران بنمایش گذارده میشد. در آخر از طرف نور جهان مردم در نواحی مختلف شهر اطعام میشدند (سید محمد علی اشهری در کتاب «نور جهان بیگم کی سوانح عمری» که به اردو نوشته مطالب جالبی پیرامون برگزاری جشن نوروز بوسیله نور جهان بیان داشته است).

شاه جهان پسر جهانگیر با ذوق ترین شخصی در بین تمام افراد خانواده سلاطین بایبری بشمار میرود او همان کسی است که زیباترین ساختمان جهان

تاج محل را از خود بیادگار گذاشت و ابنیه متعدد با عظمت تاریخی چون مسجد جامع دهلی و قلعه دهلی و غیره را ساخت.

برگزاری جشن نوروز در دربار چنین شاهنشاه باذوقی با ابهت و شکوه بیشتری صورت می‌گرفت:

شاهجهان در سال ۱۰۴۴ هـ - برای جلوس بر تخت معروف بنام تخت طاووس که با خرج ۱۰ میلیون روپیه آنوقت ساخته شده بود روز نوروز را انتخاب کرد. شعرای دربار در آن روز قصایدی نوشتند. ابوطالب حکیم نیز قصیده‌ای سرود و هموزن خود پول گرفت و آن ۵۵۰۰ روپیه شد. محمدجان قدسی در سال ۱۰۴۲ هـ. در جشن نوروز قصیده‌ای گفت و شاهجهان آنرا خیلی پسندید و امر کرد تا هفت بار دهانش را با جواهرات پر کنند. محمدجان قدسی در سال ۱۰۴۵ هـ. در جشن نوروز قصیده‌ای گفت و از طرف شاهجهان با هموزنش پول بخشیده شد. در جشن نوروز سال ۱۰۴۶ هـ. باقیانائنی شاعر دربار شاهجهان قصیده‌ای گفت و مانند قدسی و حکیم هموزن خود پول گرفت که جمعاً ۵۰۰۰ روپیه شد. ملا عبدالحمید لاهوری مؤلف باد شاهنامه (جلد اول صفحه ۱۸۶ چاپ کلکته) اولین جشن نوروز در زمان سلطنت شاهجهان را زیر عنوان جشن هسرت افزای نوروز عالم آراء چنین بیان نموده است:

«... دید به قدوم بهجت لزوم نوروز جهان افروز جهانیان را نوید عشرت جدید رسانید و طنطنه مقدم فیض توأم بهار نشاط آثار زمانیان را مزده عیش جاوید از رسیدن کو کبه شاه رنگین کلاه گل اشجار پژمرده خلعت خرمی و شادابی پوشید و روزگار خزان دیده چمن مهرگان رسیده بر زمردین بساط سبزه باده شکفتگی و سیرابی در کشید بلبل نغمه سراب لحن باربدی غمزدگان خزان را نشاط تازه بخشید و صلصل جادو نوا بصوت زهروی افسردگان مهرگان را انبساط بی اندازه. ابر گوهر بار سایبان فیض بر روی صحن گلشن برافراخت. رعد خروشنده کوس عروسی گل بر بام فلک می نوازد یا صور رستخیز است که با حیای اموات نبات می پردازد.

روز دوشنبه دوازدهم رجب هزاروسی و هفتم جلالی سرمایه نور و ضیای آسمانیان پیرایه فروبهای زمینیان، جمشید زرین کلاه، خورشید عالم آرا کیخسرو آسمان گاه، آفتاب ظلمت زدارایات عدالت و اعتدال والویه شوکت و جلال بشرف خانه خویش برافراشت، باد سبک پابفراشی بساط عالم را رفت و روب تازه داد و ابرچابک دست بسقائی بسط زمین را آب و تاب بی اندازه روی کوه هامون چون انکلیون بگونههای رنگارنگ نگارین شد و رخسار باغ و راغ چون بوقلمون برنگهای گوناگون نمودار بهشت برین شمال روح پرور از ریاحین روح گستر عنبرتر بدامن و آستین کشید و از بوی بهار چون زلف یار و طبله عطار مشک بیز و عنبر ریز گردید، عرصه زمین راسمن و یاسمین چون آسمان پرزهره و پروین ساخت، صحن بوستان از سبزه زهردین رنگ در فیروزه چرخ برین انداخت. گل جلوه کنان و عشوه گران نقاب از رخ بر انداخت و بلبل شیدا کاشانه دل را از متاع شکیبائی برداخت.

(نظم)

جهان شد تازه از باد بهاران	زمین را آبرو افزود باران
خور و خرم نهاد خرمنی دوست	بگلها بردرید از خرمنی پوست
گل از گل تخت کاوسی بر آورد	بنفشه پر طاووسی بر آورد
زهر شاخ شکفته نو بهاری	گرفته هر گلی بر کف نثاری

در این اوقات فرخنده سمات که از اعتدال هوا دلها از غم واپرداخته بود و خاطرها باخرمی در ساخته باهتمام پیشکاران کار گاه دولت و کار گزاران کارخانه سلطنت در صحن دولتخانه خاص و عام سایه بانای موسوم به دل بادل که مانند عرش بلند مکان است و چون آسمان فراخ دامان برافراخته سپهری دیگر بر روی چرخ برین کشیدند و در ته آن اسپکی از مخمل زربفت و بردور آن شامیانه ها هم از این جنس به ستونهای طلا و نقره برپا کردند و فرشهای رنگارنگ و بساطهای گوناگون گسترده در و دیوار دولتخانه خاص و عام را

بمخمل زربفت پرده‌های فرنگی و دیبایهای رومی و چینی وزربفتهای گجراتی و ایرانی آرایش دادند مجلسی روی کار آمد که عقل دشوار پسندان جهان گرد را بحیرت انداخت.

بیت :

زده خیمه های بریشم طناب	دروفرش زربفت بیش از حساب
همه پرده‌ها دیبۀ شوشتری	همه فرشها سندس و عبقری
چنان نقشها کرده بروی نگار	که نقاش چین گشته زوشرمسار

خدایو عالم ، خداوند بنی آدم ، طراز کسوت جهانبانی مظهر رحمت یزدانی که پیش همت خورشید آثارش گنج شایگان مانند احجار بی مقدار است و دقایق معادن و خزاین بچار چون خاک و آب بی اعتبار بر اورنگ جهانبانی که سدرۀ آمال و امانی است و طوبای افضال و کامرانی با فرآسمانی و شأن سلیمانی جلوس میمنت مانوس فرموده بر روی زمانیان اسباب نشاط و ابواب انبساط آماده و گشاده گردانیدند ، نسایم عدل دماغ روزگار عطر- آمود گردانید و روایح بذل مشام زمانه بخوراند و دو آفتاب برونوال کوه و صحرا را منور ساخت و ابر احسان و افضال خارستان و گلستان را تازه تر.

سریر مملکت اکنون کند سرافرازی	که سایه بر سرش افکنده خسروغازی
فلك كلاه غرور این زمان نهد از سر	که هست افسر شه بر سر سرافرازی
خطاب خسرو انجم کنون بگردانند	که مصلحت نبود خسرو بانبازی

غریو کوس و کرنا و صدای نفیر و سرنا آوای مسرت در زمان و زمین انداخت و وطنطنۀ دعای اصحاب عمایم و استحقاق و زمزمۀ ثنای سخن طرازان نظم و نثر و لوله در چرخ برین ، دراری برج دولت در درج حشمت چار- پادشاهزاده والا گوهر که چار عنصر شخص دولت اندوارکان اربعه کعبه سلطنت در چار گوشۀ تخت سلیمانی با فرساطانی قرار گرفتند و درپای سریر خلافت سرآمد ارکان مملکت سردفتر اعیان دولت یمین الدوله اصفخان استاد سر

اعتبار برافراخت و دیگر ارکان دولت و اعیان سلطنت و سایر ارباب مناصب در خور نسبت و منزلت ایستادند و مجمع مفاخر و معالی یمین الدوله بنوازشهای ملوکانه امتیاز یافت و عنایت خلعت زرین و انعام فیل گزین چندوله نام با یراق طلا و ماده فیل ضمیمه دیگر عواطف گردید. . . .»

مؤلف بادشاهنامه بر گزارى همه ساله جشن نوروز را در دربار شاهجهان در کتابش شرح داده و مطالب طولانی در این مورد در قوم داشته است. مطابق نگارش او در هشتمین سال جلوس شاهجهان که برابر با سال ۱۰۴۶ هـ - بود عید فطر مصادف با نوروز گردید و در آن موقع دربار بمنتهی درجه تزئین گشت، خیمه‌های زربفت و مخمل در مقابل دیوان عام و دیوان خاص در قلعه دهلی زدند در بین آنها يك خیمه بوسیله صنعتکاران گجرات با هزینه صد هزار روپیه تهیه و نصب گردید، ستونهای خیمه را باطلا و نقره ساختند فرش هم کارهای طلائی داشت در نزدیکی تخت گاه شامیانه زرنکاری بود که در آن مرواریدهای قیمتی آویخته بودند ستونهای شامیانه هم طلائی بودند چتر مرصع که در آن دیده میشد غلاف مرواریدی داشت در و دیوارها با نقره باف گجراتی، زربفت عراقی، دیبای رومی و چینی و پرده‌های فرنگی مزین بودند و در بین اینها تخت طاووس گذاشته شده بود تفصیلات زیادی در باره این جشن نوروز که با عید فطر همراه بود در کتاب مزبور داده شده است و از این نگارشات بخوبی پیداست که جشن نوروز در زمان شاهجهان با شکوه و عظمت خاصی برگزار میشده است.

محمد صالح کنبولاهوری در تألیفش «عمل صالح» چاپ کلکته جلد اول صفحه ۲۸۲/۴ زیر عنوان سر آغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک (شاهجهان) مطالب زیر را نگاشته است :

« سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات نه گهری و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سی و هفت

هجری سپری گشته تشریف تحویل اشرف ازکاشانه حوت بطرف خانه حمل
مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادی ومبارکباد سال اول جلوس اقدس
خود بنفس نفیس همت بر اهتمام آذین جشن نوروزی گماشت وبام ودر هفت
کشور را در پرند زربافت نور گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزیین
صفحه زمین و زمان را به سبزکاری قوای نامیه تفویض نمود. حسب الامر
قرّة العین نیر اعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام
دارالخلافة اکبر آباد از آذین جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و
پیرایش تزیین لیل و نهار آمد و بارگاه دلبادل که همانا نسخه فلك اطلس
است و بسعی و تلاش سه هزار فراش چابکدست ترفع آن با ضم هزار گونه
جرثقیل و نصب صدمنصوبه و حیل دست بهم میدهد برپای شد. و در سایه آن
خرگاههای عالی که مشبکهای سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکاررفته
بود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل زربفت و زردوزی آراستند. و جا
بجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین به سلسلههای لالی آبدار و
علاقه‌های در شاهوار برافراخته روکش قبه فلك ثوابت و مرسله هجره خوشهای
عقد ثریا و نثره ساختند و چندین جا تخت‌های مرصع و سریرهای زرین گذاشته
زمین بارگاه فلك اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده
غیرت نگارخانه چین گردانیدند. و در و دیوار انجمن همایون را بانواع
اقمشه هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو
عالم درین روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید
جهان آرا از مشرق جهر و کوه والا (دریچه‌ای در دیوار قلعه که پادشاه در آن
جهت دیدار عوام می نشست) طلوع نموده زبان بحمد و سپاس یگانه دادار و
دست بخشش و بخشایش بر گشودند. اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت
گرانمایه و فیل خاصه با یراق و ماده فیل باپوشش مخمل زربفت مرحمت
نمود، لشکرخان را بصاحب صوبگی کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز

فرمودند و فوجی آراسته از سادات بارهه و مغول و افغان از بندهای پادشاهی که عددشان با تعیناتیان کابل به پانزده هزار سوار میکشید به همراهی او تعیین گشتند...»

محیی الدین اورنگ زیب جانشین شاه جهان شد و مردی مقتصد و مسلمان متعصبی بود و در زمان حکومت وی بر گزاری جشن نوروز از طرف دربار دهلی منسوخ گردید ولی پس از او باز هم سلاطین دهلی این جشن را بر گزار میکردند و حتی آخرین پادشاه بابری بنام بهادر شاه ظفر که بدست انگلیسیها حکومتش فقط بقلعۀ دهلی محدود شده بود در انعقاد جشن نوروز اهتمام خاصی داشت و این موضوع از بعضی از قصاید اردوی شیخ ابراهیم ذوق بخوبی پیدا است.

در نتیجه اهمیت فراوانی که قرنهای از طرف پادشاهان و امرا و درباریان مسلمان در هندوستان به نوروز داده میشد آن در زندگی عموم مردم مسلمان آن سرزمین نفوذ قابل ملاحظه ای پیدا کرد و در بین توده مردم علاقه خاصی نسبت بجشن نوروز بوجود آمد بویژه شیعیان آن دیارها که در عقاید دینی تابع علمای ایران بوده بحکم بستگیهای دینی و ملی با اهالی این کشور هم مرام و همگام اند گرفتن عید نوروز را جزو فرایض مذهبی و سنن ملی محسوب داشته اند مرحوم علامه محمد حسن نجفی در مقاله نهم خود که در مورد نوروز نگاشته و بسال ۱۳۵۹ هـ - در بمبئی چاپ گردیده است مینویسد :

« اقوام مختلفه شیعه اثنی عشری امروزه از ایرانی و عرب و ترک و هندی و سندی و تبتی و کشمیری و غیره نوروز شناس اند و همه آنان بسا یک عاطفه دینی آن روز بزرگ را گرامی دارند و آثار نوروزی و وظایف مذهبی را در

آن بجا آورند . . . شیعیان هندوستان نیز نوروز را گرامی دارند و آن عید را بزرگ شمارند و مخصوصاً در لکهنشو و غیره خوشنودیها کنند و وظایف نوروزی خود را بجا آورند نسبت به بزرگی نوروز و تاریخ اجتماعی آن بزبانهای مختلف اوراقها نوشته و خدمتها باین روز باستانی نموده اند.»

در پاکستان جشن نوروز که مصادف با ۲۱ الی ۲۳ مارس میباشد معمولاً سه روز بطول می انجامد در خلال این مدت شیعیان اثنی عشری معتقدند به اینکه نوروز روز اعلام خلافت بلا فصل امیر مؤمنان علی علیه السلام است لباسهای نوپا کیزه دربر و بساط دعوت و شادی پهن می کنند اوراد و اذکار و دعاهای مربوط و سایر آداب را در آن روز و در هنگام تحویل آفتاب به برج حمل که هر سال در تقویمهای اردو چاپ میشود بجای می آورند و بیکدیگر این عید را تبریک میگویند نمازی که در روز نوروز وارد گردیده میخوانند در منازل و جاهای اجتماع آنان چراغانی و تزئینات جالبی صورت میگیرد و در آن محافل قصیده خوانی برپا میشود. در اینگونه محافل قصایدی در منقبت مولای متقیان علی بن ابیطالب (ع) خوانده میشود. سفره نوروز هم عده ای تهیه مینمایند که شامل هفت نوع سبزی و هفت رقم میوه های تازه و هفت جنس از آجیل همراه تخم مرغهای رنگارنگ و بادبزنیهای دستی میباشد.

عید نوروز در بین شیعیان شبه قاره بدون مراسم دیگر آن که در ایران رواج دارد مانند چهارشنبه سوری و خانه تکانی و سیزده بدر و امثال اینها بر گزار میشود و بیشتر جنبه دینی و مذهبی بخود گرفته است بهمین جهت آن توأم با نیایش و عبادت و نماز و نیاز است. اعتقاد عموم مردم در آنجا بر اینست که در لحظه تحویل خورشید در اجابت دعا بازو ادعیه قبول و مرادها بر آورده میشود از اینرو هنگام تحویل آفتاب مرادخواهان دور هم گرد می آیند

و در مقابل چشمان همگی تنگه‌ای پر از آب که سوراخ باریکی در ته آن وجود دارد بوسیله طنابی می‌آویزند همه حاضران چشم بدان تنگه میدوزند و با نهایت اشتیاق منتظر فرارسیدن لحظه تحویل آفتاب مینشینند همینکه حس میکنند جریان قطرات آب از سوراخ کمی متوقف شد با شعف عجیبی ادعیه و مرادهائی که در سینه محبوس نگاه میدارند بالبهای لرزان رهامی‌سازند.

در تعدادی از خانواده‌ها مرسوم است که در موقع تحویل خورشید تمام افراد فامیل دورهم جمع میشوند در وسطشان کاسه‌ای پر از آب روی سینی بزرگی قرار میگیرد. در آب عطر و گل‌های محمدی و گلاب میریزند و بزرگ خانواده: «یا ذوالجلال و الاکرام یا مدبراللیل والنهار یا ملقب-القلوب والابصار حول حالنا الی احسن الحال» بر زبان می‌آورد و سایرین در خواندن این فقرات از او پیروی میکنند و این عمل ۳۶۵ بار تکرار میشود و پس از خواندن او را شخص مزبور درود گویان آب کاسه را بوسیله انگشتان دست بر روی همه افراد موجود می‌پاشد و بقیه آب را در گوشه‌ای از حیاط میریزد و این تشریفات نزد همه علاقمندان به نوروز سرچشمه یمین و سعادت محسوب میگردد.

شیعیان لکهنو که بپاکستان مهاجرت نموده‌اند در روزهای نوروز ابتکاری را بخرج داده و آب رنگارنگ را بوسیله تلمبه‌های کوچک و ظریف روی لباسهای یکدیگر می‌پاشند و از این بازی چنان لذت مفروطی می‌برند که گوئی مقصد حقیقی‌شان را یافته‌اند.

در خود لکهنو که یکی از مراکز مهم شیعیان هندوستان بشمار میرفت هنوز هم اهتمام خاصی در مورد گرفتن جشن نوروز بکار برده میشود و جوش

و جنب زاید الوصفی در بین شیعیان آن دیار در نوروز بچشم میخورد بطوری-
که این جشن را باید از اعیاد بزرگ دینی آن قلمداد نمود.

وزیر محمد اشرف خان متخلص به اشرف در آغاز اثر خود بنام «ارمغان
گلگت» که بسال ۱۹۵۷م در لاهور چاپ شد مینویسد که در نواحی گلگت در
شمال کشمیر بر گزاری جشن نوروز همراه بابر نامه های آتش بازی و تیراندازی
و چوگان بازی میباشد.

برنامه های جشن نوروز در نواحی شمال غربی پاکستان باختاری که از
چندین حیث بایران نزدیکتر است بسیار جالب و توأم با جریانات خاصی
میباشد. در آنجا علاوه بر پوشیدن لباس نو و تیریک گفتن بیکدیگر پس از
تحویل خورشید و ترتیب یافتن مجالس قصیده و شعر ضیافتهایی نیز بمناسبت
جشن مزبور در منازل صورت میگیرد و در آن سفره امیر المؤمنین که شامل
هفت نوع میوه خشک و سبزیجات و یکنوع بیسکویت بنام «کلوچه نوروزی»
و پلو با گوشت مرغ سفید و تخم مرغهای رنگ زده میباشد گسترده میشود.
مرغ سفید هر قدر هم که ناپیدا باشد فراهم میکنند زیرا که تهیه پلو با گوشت
مرغ سفید را شگون نیک میدانند.

کلوچه نوروزی در بین مردم پیشاور محبوبیت خاصی دارد و حتی افراد
غیر شیعه نیز بآن علاقه زیادی دارند.

پس از «فاتحه» (نیاز) امیر المؤمنین مردان و زنان شیعه در آن
نواحی از خانه بیرون میروند و مدتی در باغها و چمنزارها بگردش میپردازند
و کوشش میکنند برهنه پا بر سر سبزه و چمن قدم بزنند و این عمل را «سبزه
لگد کردن» مینامند. بدین ترتیب تمام روز را با خوشحالی و شادکامی بسر
میبرند و عید نوروز یکی از اعیاد جالب مرزنشینان پاکستان غربی بشمار
میرود.

در ناحیه پاراچنار (پاکستان غربی) در روز نوروز زنان باتفنگ از خانه بیرون میروند و در مرغزارها و لب رودخانهها بشکار میپردازند و مردها نیز در جاهای وسیع مبادرت به نمایش بازیهای مختلفی میورزند.

ناگفته نماند ایرانیان و زردشتیان مقیم پاکستان و هند که در تعداد قابل توجهی در نقاط مختلف آن دو کشور سکونت دارند عید نوروز باستانی را با کلیه ترتیبات و مراسم آن که در ایران معمول است برگزار میکنند و جشن نوروز آنان با جشن نوروز ایرانیان در ایران فرقی ندارد.

نخستین پرتو اسلام در خراسان بزرگ

بقلم

پروفسور دكتور، س. ا. حسن

رئيس و استاد مركز مطالعات
اسلامی در دانشگاه مالایا

ترجمه

مهملدی غروی

(دکترتایخ)

« معاون رایزنی فرهنگی درهند »

پروفسور دكتور، س. ا. حسن
رئيس و استاد مركز
مطالعات اسلامی در دانشگاه
مالایا، مقاله مفصل و مستندی
در باره پیشرفت‌های اولیه
مسلمانان در آسیای مرکزی
تهیه کرده است که در شماره
نخست از دوره ۴۴ (ژانویه سال-
۱۹۷۰) مجله فرهنگ اسلامی
(Islamic Culture) چاپ
حیدرآباد کن درج شده است،
چون این مقاله حاوی مطالب
جالبی درباره نخستین برخورد
دو عنصر ترك و عرب در آسیای
مرکزی، وضع سیاسی و اداری
خراسان بزرگ در صدر اسلام،
نقش ترکه‌ها در پیشرفت مسلمانان
و بی میلی عمر به پیشرفت

مسلمانان در شرق است، ترجمه‌ای آزاد ازین مقاله تهیه و بنظر خوانندگان گرامی میرسد.

اگرچه ایران در دوران خلافت عمر تسخیر شد، اما نواحی دور افتاده ایران از جمله خراسان تا نخستین دوران حکومت امویان به تصرف مسلمانان در نیامد. وقتی سخن از خراسان بمیان می‌آید، مقصود خراسان کنونی نیست، خراسان بمعنی سرزمین خاور در عصر میانه تاریخ ایران، شامل سرزمین وسیعی بود شامل همه ماوراءالنهر در شمال شرقی، سیستان و کوهستان در جنوب و مرزهای خارجی آن در آسیای مرکزی بیابانهای چین و فلات پامیر بود، سلسله جبال هندو کش خراسان را از هند جدا می‌کرد، در عصر اسلام خراسان به چهار بخش قسمت شده بود که بهر یک یک ربع میگفتند و هر یک ازین چهار بخش شامل یکی از شهرهای معروف مرو، هرات، بلخ و نیشابور بود.^۱

در حالی که خراسان بزرگ برای اعراب همیشه یک واحد جدا گانه و کشوری پس از کشور ایران شمرده میشد، در سراسر دوران شاهنشاهی ساسانیان خراسان قسمتی ازین شاهنشاهی بود و برخی از دانشمندان نامدار اسلام نیز حدود خراسان را تا خوارزم و بلخ دانسته‌اند.^۲ بلخ یکی از شهرهای خراسان بزرگ بوده است.^۳

۱- سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج کامبریج ۱۹۳۰ ص ۳-۳۸۲ بفارسی ترجمه شده است.

میراث ایران، لندن ۱۹۶۲ ص ۱۳-۱۲، بفارسی ترجمه شده است.

۲- البلدان، یعقوبی لیدن ۱۸۹۲ ص ۲۸۷ بفارسی ترجمه شده است.

حدود العالم، مینورسکی لندن ۱۹۳۷ ص ۱۰۸

احسن التقاسیم، مقدسی لیدن ۱۸۷۷ ص ۲۸۴

المسالک و الممالک، ابن حوقل لیدن ۱۸۷۲ ص ۳۰۸

التنبیه والاشراف، مسعودی، لیدن ۱۸۹۳ ص ۶۲-۶۰

مروج الذهب، مسعودی، پاریس ج ۱ ص ۲۱۱، ابن حوقل و مسعودی صحرای غزمرز میان

خوارزم و خراسان دانسته‌اند و یعقوبی بلخ را شهری از خراسان می‌داند.

۳- البلدان، یعقوبی

مرز طبیعی میان خراسان و ماوراءالنهر بایستی رود جیحون باشد.^۴ مرو در غرب رود جیحون از خراسان و ترند در شرق رود از ماوراءالنهر بوده است.^۵ هنگامیکه اعراب بسوی شرق پیشروی میکردند و بخراسان رسیدند در هیچیک از نواحی مورد بحث حکومت مقتدری وجود نداشت بلکه در تمام این منطقه از کابل در شرق تا طخارستان، ختل، صغانیان، سغد (بخارا و سمرقند) بلخ و خوارزم و خیلی از شهرستانهای مهم دیگر دارای خودمختاری بودند و نمیتوانستند در مقابل یک فاجعه ملی ایستادگی کنند. در حقیقت از عصر سقوط امپراتوری کوشان ببعد در آسیای مرکزی وضع چنین بوده است گذشته از حکمرانان این نواحی که خودشاهی کوچک بوده اند، در سراسر این نواحی عیاران (پهلوانان) جنگاور، دهقانان (زمین داران و کشاورزان) و بازرگانان که در نتیجه تجارت با کشورهای بزرگ خاور دور از جمله چین ثروتمند و مقتدر شده بودند، نیز وجود داشتند، روحانیون نیز با قدرت نفوذ در عامه مردم، یا صاحبان قدرت همکاری نداشتند.^۶ در دوران خلافت عثمان (۳۵-۲۳) عبدالله بن عامر پسر عموی خلیفه مأمور تسخیر خراسان شد، طبق اسناد و مدارکی که اخیراً در چین یافته شده عبدالله از جیحون نیز عبور کرد و مردم ماوراءالنهر پس از اطلاع از سقوط خراسان در آن سوی جیحون خود مطیع شدند.^۷ به روایت دیگر در فاصله سالهای ۳۴-۲۹ که مصادف است با سالهای سخت برای یزدگرد سوم و ملت ایران، عربها تمامی مرغ (در جنوب

۴- جیحون، آمودریا، مشتق از نام شهر (آمول، آمو، آمویه)، دائرة المعارف اسلام، ج ۱ ص ۵۷-۵۴، بارتولد، ترکستان ص ۸۰ و ۶۵، بلاذری، فتوح البلدان ص ۴۱۰ و... نام اروپائی آن Oxus نیز از ریشه فارسی و خشن بمعنی افزایش گرفته شده.

۵- نزهة القلوب: حمداله مستوفی، چاپ لیدن ۱۹۱۵، ص ۲۰۵

۶- بارتولد ص ۱۸۲ و ۱۸۰ و ص ۶

۷- بلاذری ص ۴۰۸

شرقی سمرقند) پیش رفتند و این ولایت را پس از تصرف بکلی خراب کردند.^۸ و پیمانی نیز میان مردم ماوراءالنهر و عثمان بسته شد.

لشکر کشی ابن عامر نخستین لشکر کشی مسلمانان به خراسان است که بسال ۳۰ یعنی یکسال پیش از کشته شدن یزدگرد صورت گرفت، ابن عامر هنگامی که فرماندار بصره شد فقط ۲۵ سال داشت، پیش از وی ابو موسی اشعری این مقام را داشت و در آن تاریخ تمام نواحی خلافت شرقی جزو بصره بود. ابن عامر زیاد پسر ابوسفیان را در بصره بجای خود گذاشت و بسوی خراسان رفت. متأسفانه در تحقیق بسیار عالمانه بار تولد: تر کستان پیش از حمله مغول این مطلب حذف شده است.^۹ ولی سرهامیلتون گیب در اثر ممتاز خود فتوحات اعراب در آسیای مرکزی بدان اشاره کرده است.^{۱۰} ابن عامر درین لشکر کشی شهرهای بلخ و مرو و هرات را تصرف کرد. نیروی احنف ابن قیس و بقولی عبدالله بن خازم^{۱۱} پیش قراول ارتش اسلام بود که مانند نیروهای دیگر مسلمانان بسوی شهرهای مختلف خراسان عزیمت کردند و شهرهای جام و باخرز و نیشابور در نخستین مرحله^{۱۲} و جوین در دومین مرحله تصرف گردید.

اسود بن کثوم العادوی مأمور گشایش بیهق بود، و بیهق بر خلاف شهرهای دیگر مقاومت کرد، اسود درین نبرد کشته شد و مسلمانان به سرکردگی ادهم برادر وی بیهق را بسختی تصرف کردند.^{۱۳} نیشابور توسط خود ابن عامر تصرف شد،

۸- بلاذری ص ۴۰۳

۹- تر کستان. بار تولد. مقدمه سردنيس راس.

۱۰- The Arab Conquest in Central Asia

مقدمه جلد ۷ لندن ۱۹۲۳ H. R. A. Gibb

۱۱ و ۱۲ و ۱۳ - بلاذری، ۴۰۳ و ۴۰۴، یعقوبی ص ۱۶۷

حکمران و مردم نیشابور تقاضای صلح کردند و حاضر به پرداخت خراج گردیدند و یک میلیون و بقولی هفتصد هزار درهم پرداختند.^{۱۴} سرنوشت شهر نسا نیز چنین بود و مردم نسا قبول کردند که هفتصد و بقولی سیصد هزار درهم بپردازند.^{۱۵} حکمران ابیورد، بهمنه نیز حاضر شد که چهار صد هزار درهم بپردازد. بهمنه پیش از آنکه لشکر اعراب به ابیورد برسد تقاضای صلح کرد، حکمران سرخس نیز مانند حاکم طوس صلح را به بهای ششصد هزار درهم خرید. مرزبان هرات نیز همینکه شنید ابن عامر قصد دارد به هرات لشکر کشی کند، پیشنهاد صلح کرد و طبق روایت دیگر ابن عامر به هرات لشکر کشی کرد و در حین نبرد، مرزبان تقاضای صلح کرد و حاضر به پرداخت یک میلیون درهم شد. مرزبان مرو شاه جهان نیز با پرداخت یک میلیون درهم و ۲۰۰ هزار جریب گندم و جو پیمان بست. سال ۳۳ ه. شهر سنج قبالا تصرف و به قلمرو مسلمانان اضافه شده بود.

احنف هنگامیکه عازم مروالرو بود قلعه‌ای را تصرف کرد، بدون خونریزی تنها شرط احنف این بود که مردم یک نفر مبلغ مسلمانان در میان خود بپذیرند و فقط سیصد درهم بپردازند، این قلعه بعدها بنام قصر الاحنف معروف شد.^{۱۶}

مأموریت بعدی احنف تصرف مروالرو و لشکر کشی به ترکستان

۱۴ - بلاذری، ۴۰۳ و ۴۰۴، یعقوبی ص ۱۶۷

۱۵ - نسا و ابیورد که نام ترکیشان بعنوان یک واحد طبیعی آطاق (تپه‌های پای کوه) است در تاریخ تجاوز چادر نشینان شمالی به خراسان نقش مهمی را برعهده داشته است. مینورسکی. جلد اول دائرة المعارف اسلام - لوسترنج ص ۳۹۴ - بلاذری ص ۴۰۵ و ۴۰۴

۱۶ - بلاذری ص ۴۰۵ و ۴۰۶ .

بود، احنف برای تصرف مروالروود ناچار به جنگ شد و سرانجام مردم این شهر با پرداخت شصت و بقولی ششصد هزار درهم آشتی کردند. ۱۷ درینجا برای نخستین بار ترکان بیماری مردم مروالروود شتافتند (سال ۳۳) و هنگام تصرف شهرهای جوزجان، طالقان، فاریاب و صغانیان^{۱۸} نیز ترکان دوش بدوش ایرانیان با مسلمانان جنگ کردند، جوزجان توسط اقرع بن حبیس - التمیمی^{۱۹} و طالقان و فاریاب توسط خود احنف تصرف شد.^{۲۰} احنف، سپس بلخ را تصرف کرد و مردم بلخ حاضر به پرداخت هفتصد یا چهار صد هزار درهم شدند، سپس خود را برای لشکر کشی به خوارزم آماده ساخت^{۲۱} پیش از شروع این لشکر کشی، احنف برای شکر گزاری و انجام عمره عازم مکه شد و قیس بن هیشمه را بجای خود گماشت^{۲۲} قیس تقریباً تمام شهرهای ترکستان را بدون جنگ تصرف کرد و با حکمرانان نواحی عهد نامه هایی بست، جز شهر سمنگان که حکمرانش ترك بود و رعب خان نام داشت سمنگان نیز طی يك محاصره و جنگ خونین تصرف شد.^{۲۳}

در سال ۳۱ هجری برابر با ۶۵۱ میلادی، اعراب و ترکان بهم رسیدند.^{۲۴} احنف، سرگرم تصرف قهستان (کوهستان) در جنوب نیشابور بود و طبسین^{۲۵} را که شهر اصلی و مرکز این ناحیه بود مجبور ساخت که صلح و آرامش را در برابر پرداخت هفتاد و پنج هزار درهم بدست آورند.^{۲۶}

۱۷ تا ۲۲ - بلاذری ص ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸

۲۳ - و نیز کیب ص ۱۵

۲۴ - طبری چاپ لیدن ج اول ص ۵

۲۵ - دو طبس شامل طبس گیلکی (عربی طبس التمر) و طبس مسینان (طبس العناب) یاقوت، معجم البلدان ج ۳ ص ۵۱۴، ۵۱۳، و نیز سفرنامه ناصر خسرو چاپ شقر ص ۹۴ و حدود العالم ص ۳۲۶

۲۶ - یعقوبی ص ۱۶۷

اعراب درین زمان با هیاطله روبرو شدند. همه با احتمال قوی همان ترکان آسیای مرکزی هستند و طبق روایت دیگر گروهی از ایرانیان میباشند که بواسطه خوی بد توسط فیروز شاهنشاه ساسانی از ایران تبعید شدند و در ناحیه قهستان با ترکان آمیزش یافتند.^{۲۷} طبق نظر بارتولد هیاطله ایرانیان مقیم کوشان بودند.

مخالفان معتقدند که هیاطله یساهونهای سفید (در زبان چینی اقوام یه تا یا ته تا (Ye-Tha & te-ta) که در قرنهای چهارم و پنجم میلادی از سرزمین مغولستان کوچ کرده به حوزه رود جیحون آمدند شاخه‌ای از این اقوام هیونگ نوهستند که در قرن دوم پیش از میلاد وارد آسیای مرکزی شدند و مراتع اقوام ساکن این نواحی را تصرف و ایشانرا مجبور ساختند که بسوی غرب برانند همین اقوام بودند که در مرز حکومتهای ساسانیان و کوشان یک دولت مقتدر بوجود آوردند، دولتی که مدتی کوتاه ساسانیان را وادار به پرداخت خراج ساخت.^{۲۸} و بطوریکه میدانیم حکومت مقتدر ساسانی جلو نفوذ این اقوام را بسوی غرب کاملا بسته بود، نخستین برخورد ترکان و عربان در نیمه اول قرن اول هجری صورت گرفت و کشمکش بین دو قوم متجاوز یک قرن و نیم طول کشید تا اینکه سرانجام ترکها ناچار شدند که در ماوراءالنهر و ترکستان بکشور گشایان مسلمان نیز سهمی بدهند.^{۲۹}

۲۷- بعقیده مینورسکی و بارتولد: بررسیهای تاریخی در آسیای مرکزی لیدن ۱۹۵۶،

بجای هیاطله بهتر است هبتالها گفته شود ص ۶

۲۸- گیب ص ۳-۱

۲۹- ترکستان برای ایرانیان نواحی شمال رود جیحون بود زیرا در قرن ششم میلادی برای

اولین بار با ترکان درینجا برخورد نداشتند. ترکستان ج ۴ ص ۸۹۶-۸۹۵ لیدن ۱۹۲۹.

در سال ۲۲ هجری یزدگرد سوم شاهنشاه ساسانی از امپراتور چین، خاقان ترك و پادشاه سغداستمداد کرد، فقط خاقان ترك با نیروئی به كمك یزدگرد آمد. درین موقع یزدگرد در مرو شاهجهان^{۳۰} (مرو بزرگ) بود و احنف ترکانرا که بسوی مروالرود میراندند در کنار رود مرغاب پراکنده ساخت. و به این ترتیب این اتحاد که برای نخستین بار میخواست صورت پذیر شود (اتحاد ایرانیان و ترکان) با شکست روبرو شد، ترکان که نمیدانستند شاهنشاه کجاست پراکنده شدند و باز گشتند.

بهیچوجه نمیتوان ترکانرا درین مورد، یعنی تنها گذاردن ایرانیان در مقابل اعراب سرزنش کرد، زیرا دشمنی ایران و توران، صرفنظر از حماسه‌های ملی ریشه‌ای تاریخی دارد و ترکان ازینکه میدیدند جنوب جیحون بدست اعراب میافتد نگران نبودند و آنرا تهدیدی برای قلمرو خود بحساب نمی‌آوردند، میان ایرانیان و ترکان گذشته از اختلافات قدیمی ریشه‌دار هیچگونه مشابهت نژادی و زبانی هم وجود نداشت تا بر مبنای آن بر ضد اعراب متحد شوند، بعدها ترکان بفکر افتادند که از تشکیل يك دولت غیر عرب ضعیف در ماوراءالنهر طرفداری کنند.

فتوحات اعراب در خراسان در حقیقت دارای جنبه اقتصادی و مالی بود، سرداران عرب به تصرف ظاهری شهرها و گرفتن باج و غرامت اکتفا میکردند در دوران خلافت علی بن ابیطالب، (۴۰-۳۵) خراسان آرام نبود و علی (ع) ماهویه مرزبان^{۳۱} مرو را که به کوفه آمده بود به گرمی پذیرفت و به همه

۳۰- هر دو مرو در کنار رود مرغاب واقع بودند و به رود مرغاب نیز مرو آب، مرغاب

گفته می‌شد لوسترنج ص ۳۹۷

۳۱- بلاذری ص ۴۰۹، ۴۰۸

دهقانان خراسان نوشت که تابع ماهویه باشند و بوی باج بدهند، اما خراسان هرگز زیر بار تسلط اعراب نرفت، تا اینکه قتیبه بن مسلم سردار امویان تمام خراسان را دوباره تصرف و غارت کرد، اما اقدامات شدید قتیبه نیز نتوانست خراسان را آرام سازد و بزرگترین نهضت ایرانی - اسلامی شرق تحت فرماندهی ابو مسلم خراسانی بساط حکومت عربی - اسلامی امویان را برچید و به جایش حکومت مقتدر ایرانی - اسلامی عباسیان را پایه گذاری کرد. راد - مردان خراسان و ماوراءالنهر سر انجام از خلیفه بریدند و حکومت‌های نیمه - مستقل ایرانی در خراسان تأسیس کردند و فرهنگ و تمدن ایرانی را بر پایه زبان و ادبیات فارسی در شرق از نو زنده کردند.

بارتولد معتقد است که فتوحات نخستین اعراب در آسیای مرکزی فقط برای غارت و گردآوری مال بود و بهیچوجه آنگاه نمیخواستند و نه میتوانستند خراسان را بطور دائم تصرف کنند. ۳۲ عوامل طبیعی نیز به این عدم موفقیت کمک میکرد. ۳۳ در حالیکه گیب این پیشرفت‌ها را « صرفاً بمنظور غارت و گردآوری مال و منال » نمیکرد و معتقد است که مسلمانان ناچار بودند که بسوی شرق برانند. ۳۴ برای قضاوت عادلانه درین باره بهتر است کمی به عقب برگردیم و به بینیم وضع در عصر خلفای راشدین و بخصوص عمر چگونه بود، عمر که بیشتر فتح ایران در زمان وی انجام گرفت از پیشرفت مسلمانان بسوی شرق امپراتوری ایران بیم داشت و نمیخواست زیر بار مسئولیت سنگین اداره این سرزمین‌ها برود، پس از جنگ جلو همینکه اسرا و غنایم

۳۲ - بارتولد ص ۱۸۳-۱۸۲

۳۳ - همان کتاب همان صفحه

۳۴ - گیب ص ۱۵

را به مدینه آوردند ، عمر از مشاهده آنها گریه کرد و قدر مسلم اینست که این گریه اشك شوق و شادی نبود . ۳۵ عمر با هر گونه پیشرفت بسوی هند مخالف بود . ۳۶ و از لشکر کشی های بزرگ میترسید ، در حقیقت در آن عصر توده مسلمانان نیز با جهانگشائی خلیفه موافق نبودند ، پس از تصرف عراق در غرب ایران و اهواز در ناحیه خوزستان عمر آرزو کرد که کاش میان ایران و سرزمینهای اشغال شده يك کوه آتشین خلق میشد . ۳۷ اما این آرزو هرگز عملی نشد و سرداران اسلام علیرغم بی میلی خلیفه بسوی شرق جلو راندند زیرا تا شاهنشاه ساسانی زنده بود ، دهقانان که در حکم ستون فقرات امپراتوری بودند ، حاضر نشدند که حتی بمسلمانان باج بدهند ، معاهده ها را میشکستند ، برضد حکمرانان خائن قیام میکردند و از جان و دل برای کمک به شاهنشاه فراری خود آماده میشدند ، سرداران چاره ای جز تصرف نواحی شرقی ، تعقیب یزدگرد و تصرف مراکز قدرت نداشتند . عمر ، باردیگر هنگامیکه اعراب بسوی خراسان پیش میراندند از خداوندخواست که کاش میان ایران فتح شده و خراسان رودخانه ای از آتش وجود داشت . ۳۸ این طرز فکر در زمان جانشینان عمر عثمان و علی (ع) هم وجود داشت ، بخصوص که در عصر این دو خلیفه اختلافات داخلی میان مسلمانان نیز تشدید شده بود و خلیفه در داخله قلمرو خود با اغتشاشات و گرفتاریهای نوظهور سروکار داشت .

قضاوت ما ازین فاصله زمانی بسیار در باره انگیزه این فتوحات بسیار

۳۵ - طبری ج ۱ ص ۵

۳۶ - بلاذری ص ۴۳۲

۳۷ - طبری ج ۱ ص ۵

۳۸ - طبری ج ۱ ص ۵

مشکل است و نمیتوان گفت عامل دیگری جز جهانگشائی و تهیه پول و ثروت سرداران اسلام را وادار میساخت که بسوی شرق پیشرفت کنند. اما بعنوان کوشش در راه قضاوت بهتر اضافه میکنیم که در آن زمان دو عامل مهم زیر با این فتوحات بستگی بسیار داشت:

نخست تر کیب اداری و سیاسی خراسان و ماوراءالنهر، اعراب پس از تصرف نواحی غربی و مرکزی ایران ناچار بودند که تا بر خورد بیک حکومت قوی پیش برانند و بطوری که گفته شد در آن عصر، در هیچیک ازین دوسرزمین حکومت واحد مقتدری وجود نداشت که اعراب بتوانند با آن دولت قرارداد صلح و عدم تجاوز منعقد سازند، ازینرو پیشتانان مسلمان با یکایک این حکومتهای کوچک که دست کم برای مدت کوتاهی تصور میکردند نظام جدید، از نظام کهنه بهتر خواهد بود، قرارداد بستند.

دوم اینکه اعراب و بخصوص زمامداران مدینه علاقه ای بگسترش قلمرو خود نداشتند ولی میخواستند میان قلمرو اسلام و سرزمین آسیای مرکزی که در دست ترکان بود، یک دولت بیطرف یا ضعیف که طرفدار و علاقمند به اسلام باشد بوجود بیاورند. مسلمانان در آستانه عصر خلفای راشدین، از شاهنشاهی ساسانیان و تشکیلات اداری و ارتش قوی و مجهزش بیمناک بودند و اکنون همین بیم و وحشت را از ترکان آسیای مرکزی داشتند، دو خلیفه سوم و چهارم درین بیم و امید زمان را گذراندند و هیچوقت مصمم نشدند که با تمام نیرو کار خراسان را یکسره سازند، در حقیقت تسلط اسلام در خراسان فقط بظاهر بود و سالی نبود که در قسمتی از خراسان علم مخالفت برضد اعراب برافراشته نشود، زیرا ایرانیان خراسان، مانند ایرانیان نواحی دیگر خیلی زود متوجه شدند که نظام جدید با نظام گذشته فرق چندانی ندارد و بر مبنای ظلم و جور استوار شده است، و اساس

حکومت اسلام آنطور که محمد(ص) گذاشته بود و خلفای راشدین با دیدهای مختلف سعی کردند که آنرا حفظ کنند خیلی زود متزلزل شد و خواهی - نخواهی اساس جدیدی که بر تعصب عربی و تسلط عرب بر غیر عرب استوار شده بود جانشین آن شد، علیرغم کوششهای خلفای جابر اموی برای آرام ساختن خراسان، خراسان هیچوقت تسلیم نشد، قیامهای ملی و ناحیه‌ای خراسان همراه با قیامهای مذهبی شیعیان در سراسر امپراتوری اموی بظاهر منکوب میشدند و حکمرانان جبار اموی مانند حجاج نمیتوانستند نواحی مختلف ایران را کاملاً تصرف کنند، اما این آتش زیر خاکستر چنان قوت گرفت که نظام اموی عربی را سرانجام سرنگون ساخت.

پژوهشی

درباره نقش مهر

داریوش بزرگ

بقلم

سروان مجید و هرام

« کاتب »

(دانشجوی فوق لیسانس باستانشناسی)



پژوهشی

درباره نقش مهر داریوش بزرگ

هر نوع کاوش در زمینه پدیده‌ها و آثاری که قدمت و گذشت آن برابر با عمر بشریت و انسانیت میباشد، کاریست بس دشوار بخصوص که اگر کوشش شود تا هر گونه پژوهشی بر مدار موازین عقلی استوار باشد.

از یک دید گاه کلی، انسان هرگز فارغ و تهی از اندیشیدن نبوده است. منتها در هر زمان و دورانی بنا بر ضروریات محیط زیست خویش به گونه‌ای ویژه اندیشیده و مسائل و دشواریهای هستی را به نوعی خاص با شرایط محیطی و اجتماعی خود توجیه و تبیین میکرده است. پژوهش و کنجکاوی در

بقلم

سروان مجید و هرام

(دانشجو فن‌دینس، استاتس،)

تاریخ تحول و تطور اندیشه‌های بشری سیر تکاملی مکتب‌ها و شیوه‌های گوناگون فکری و فلسفی را آشکار میسازد.

بدین سبب است که پدیده‌ها و نشانه‌هایی که از فرهنگ و هنر و آداب و رسوم دنیای کهن باقی مانده است در بررسیهای تاریخی ارزشهای ویژه‌ای دارد زیرا صرف‌نظر از اهمیت آنها که بعنوان يك اثر باستانی بخوبی نمایشگر سیر تکاملی يك جامعه است و بایک ریشه‌یابی علمی و علمی میتوان از ورای ظاهر آنان بسیاری از بنیادهای اساسی اجتماعی و تاریخی و ارزشها و معیارهای اعتقادات جامعه را دریافت. این روش در باستانشناسی جدید علمی سخت طرف توجه قرار گرفته است بدین معنی که آثار تاریخی از صورت اشیاء زینتی برای موزه‌ها و مجموعه‌داران بیرون آمده و نقش ویژه‌خویش را در باز گو کردن روند تکامل اجتماعی بازیافته‌اند.

باتوجه باین اصول است که کوشش میشود پژوهشی هر چند کوتاه درباره یکی از ارزشمندترین یادگارهای تمدن کهن ایران یعنی مهر سلطنتی داریوش- کبیر که علامت مجله بررسیهای تاریخی نیز میباشد بعمل آید و تا حد امکان نکات معنوی نمودارهای آن روشن شود :

اصل این مهر که بر روی استوانه‌ای از سنگ بلور به طول تقریبی ۳/۵ سانتیمتر نقر شده در موزه سلطنتی بریتانیا محفوظ است.^۱

این مهر که روزگاری در بیش از نیمی از جهان متمدن بعنوان نشانه فرمانی لایتنیغیر و لازم‌الاجرا بشمار میرفت از مجموعه اشکال زیر تر کیب یافته است . (شکل ۱)

۱ - ر - ك به «فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی» نوشته رلف نارمن شارپ ص ۳۰ که توسط شورای جشنهای شاهنشاهی در سال ۱۳۴۶ خورشیدی انتشار یافته است .



شکل ۱ - مهر داریوش بزرگ که علامت روی جلد مجله بررسیهای تاریخی است

شرح صوری تصاویر مهر :

قابل اهمیت ترین نقش این مهر تصویر فروهر است که بطرز زیبا و کاملی در بالای تصاویر مهر حک شده است در سمت چپ مهر نوشته ایست که ایران - شناسان آنرا چنین ترجمه کرده اند:

«من [هستم] داریوش شاه» از آنجا که شاهنشاه بزرگ هخامنشی بر سرزمین بسیار پهناوری که در آن مردم گوناگون با مذاهب و سنتها و از همه مهم تر زبانهای گوناگون میزیسته اند حکم میرانده این نوشته را بسه زبان اصلی و مهم سرزمین تحت فرمانروائی خویش یعنی زبانهای پارسی باستان عیلامی و بابلی نقر کرده اند.^۲

گذشته از این نوشته دو درخت خرما که قرینه یکدیگر است نقوش اصلی تصویر مهر را در بر گرفته است. در سمت چپ نقش مهر گردونه ای بادو چرخ که بوسیله دو اسب با بدنهای کشیده و نیرومند کشیده میشود بچشم میخورد

۲- ر . ک . به فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی ص ۳۰

و ارا بهران که مردی پارسی است افسار اسبها را بدست گرفته و آنرا هدایت میکند. در پشت سر ارا بهران تصویر داریوش بزرگ بالباسی فاخر و تاج شاهنشاهی و کمانی در دست در حال تیراندازی دیده میشود. ظاهراً این صحنه داریوش بزرگ را در حال شکار نشان میدهد زیرا در زیر سم اسبان شیر درنده‌ای در حالیکه چندین پیکان بر پشت او اصابت کرده افتاده است در سمت راست مهرشیر دیگری در حالت حمله و جستن دیده میشود اما از حالت تیرانداز و تیرهایی که بچشم و دست شیر دوم اصابت کرده پیروزی داریوش مسلم است و میرساند که شیر دوم نیز لحظه‌ای بعد بسر نوشت شیر اول دچار خواهد شد. از آنجا که مجموعه این اشکال، مهر یکی از بزرگترین شاهنشاهان سراسر تاریخ ایران را تشکیل میدهد. بی تردید بررسی دقیق آن کمکی بزرگ به شناخت زوایای تاریک اعتقادات و سنت‌های تاریخی ملت ایران مینماید.

بنظر نگارنده مهر داریوش از دو دیدگاه کاملاً متمایز قابل بررسی است. یکی جنبه عینی و صوری تصاویر و دیگری بررسی ارزش نمودار معنوی هر یک از نقوش آن. زیرا بدون تردید اجزاء این مهر تا حدی میتواند نمایشگر سیر تکوینی تمدن و اندیشه‌ها و اعتقادات مردم ایران باستان بوده و والاترین ارزشهای سنتی و تاریخی جامعه خویش را نشان دهد.

بررسی اجزاء مهر:

از آنجا که فروهر نمایشگر یکی از ارزشمندترین نمودهای فکری و فلسفی آئین مزدیسنا است و نیک میدانیم که مذهب از یک جهت خود نشان دهنده و پدیده شرایط اقتصادی و اجتماعی است بی تردید تصویر فروهر مهمترین جزء مهر داریوش را تشکیل میدهد و جا دارد که درباره آن بیشتر گفتگو

شود. واژه فروهر در اغلب فرهنگها بضم اول و فتح (ها) ضبط گردیده است و بدینسان بر گردان نویسی آنرا بدینگونه نوشته‌اند.

(Fruhar) اما آنچه مسلم است این استکه واژه فروهر در ادبیات پهلوی بفتح اول و دوم و سوم و سکون «ها» (Fravahr) و در نوشته‌های ایران باستان (Fravarti) و صورت اوستائی آن (Fravashi) میباشد^۳. استاد پورداود در تحقیقی در این زمینه مینویسد: «این کلمه در اوستا فروشی و در فرس هخامنشی فرورتی و در پهلوی فروهر می‌باشد. امروز در ادبیات زردشتیان فروهر گویند و در این سالهای اخیر بهمین شکل در تمام ایران مصطلح و معروف شده و حتی اسم خاص خانواده گردیده است. در فارسی فرور و معمولتر آن فرورد میباشد. فروردین که اسم عید ملی ایرانیان و اسم نخستین ماه سال است از همین کلمه گرفته شده است...»^۴

بسیاری از ایران شناسان بر سر معنی فروهر اختلاف عقیده دارند. در آئین مزدیسنا این کلمه را از ریشه‌ی لغت ورذ (Vardh) سانسکریت دانسته‌اند و آنرا گواراندن و پروریدن معنی کرده‌اند و بنا بر این فروشی بنا به اعتقاد سنتی روح یا قوه یا فرشته است که به گواراندن غذا موظف است چنانکه در بند هشن از فروهر چنین یاد شده: «فروهر را کار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب به وی دهند و هر ثقیل ثقله است بیرون اندازد و جزم نکند»^۵.

راجع به معنی و ترکیب کلمه فروهر بین ایران شناسان بحث‌های فراوان

۳- ر - ک به فرهنگ پهلوی تألیف دکتر بهرام فره‌وشی

۴- ر - ک به یشتها - گزارش پورداود چاپ ۱۳۴۷ تهران جلد اول ص ۵۸۴-۵۸۳

5- Spiegel, Die Traditionnelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172

شده است.^۶ که بطور کلی از ورای این بحثها میتوانیم این واژه را از نظر ریشه‌شناسی مرکب از دو جز بدانیم (فر+ور) فر یا فرا بمعنی پیش و پیشرو هنوز هم بصورت پیشوند در بسیاری از لغات فارسی مانند فرزانه و فرزند و

۶- استاد پورداد در جلد اول یشتها مجموعه‌ای از نظریات شرق شناسان را چنین گرد آورده است. «بورنف Burnouf» آنرا بمعنی قوه، نمو و ترقی دانسته است. دارمستتر به علمای پیشی تأسی نموده و فروشی را بمعنی پروریدن و غذا دادن تصور کرده است. (شلوتمان Schlottmann) آنرا از ریشه «وخش (Vakhs)» که بمعنی روئیدن و بالیدن است دانسته و پس از آن از لغت «وچ (Vac)» که بمعنی واژه و سخن گفتن است مشتق میدانند «اوپرت (Oppert)» اسم فرورتنی را که در کتیبه بیستون آمده است بمعنی غذا دهنده گرفته است. بنظر «اسپیگل (Spiegel)» میرسد که فروشی مرکب باشد از حرف «فر (Fra)» که بمعنی پیش و مقدم است و از ریشه «وش (Vash)» که ممکن است بجای کلمه «وخش (Vakhs)» به معنی بالیدن استعمال شده باشد.

«گیگر (Geiger)» مینویسد که جزء دومی فروشی از ریشه «ورد (Vardh)» که بمعنی بالیدن و نمو کردن و روئیدن و ترقی نمودن است میباشد. از این معنی سنتی گذشته دسته‌ای دیگر از علماء فروشی را به معنی گرویدن و ایمان آوردن و یا به معنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته‌اند «یوستی (Justi)» میگوید که فعل «ور (Var)» برای گرویدن بدین مذهب استعمال شده است «فرورتنی (Fraoreti)» یعنی ایمان و اعتقاد و «فرورت (Fravareta)» یعنی معتقدین و متدینین. در خطوط میخی هخامنشی نیز «ور (Var)» بمعنی اعتقاد کردن است و با «وروس (Verus)» لاتینی و «وار (Wahr)» آلمانی و «ور (Wera)» روسی نسبتی دارد فقط این کلمه قدری در اوستا تغییر یافته و فروشی شده و از برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته. «دهارله (Deharlez)» با یوستی موافق بوده جزء دومی فروشی را اول به معنی برگزیدن و باور کردن و دوم بمعنی پناه دادن گرفته است «هوگ (Haug)» هم معنی دوم کلمه را اختیار نموده و فروشی را به معنی حمایت کردن میدانند. «تیل (Tiele)» نیز به هر دو معنی مذکور متمایل است «جکسن (Jackson)» از معنی سنتی طرفداری نکرده و بدو معنی مذکور اخیر اشاره میکند و آنرا معنی معمولی و متداول علمای معاصر می‌شمارد.

فرمان وجود دارد. در گاتها این لغت «فرا» آمده است. در سانسکریت «Par» و در لاتین «پرو (Pro)» ضبط شده است و هنوز هم تقریباً در تمام زبانهای اروپائی بعنوان پیشوند در جلوی يك سری واژهها بکار برده میشود جزء دوم کلمه «ور (Var)» میباشد که در اوستا دو نوع معنی نسبتاً متفاوت دارد اول بمعنی پوشاندن، نگهداری کردن، پناه بخشیدن، فرا گرفتن و دوم بمعنی برگزیدن و گرویدن و ایمان آوردن است و در معنی دوم هنوز هم در زبان فارسی بصورت جزء دوم کلمه «باور» وجود دارد. بدین ترتیب با توجه به نقش فروهر که بعداً از آن سخن خواهد رفت بهتر است که کلاً آنرا بمعنی حمایت کردن و پناه دادن و یا پوشاندن و احاطه نمودن بدانیم.

از بحث واژه شناسی و ریشه شناسی فروهر که بگذریم باید مفهوم و مابه ازای آنرا دریابیم:

فروهر یکی از ویژ گیهای آئین مزدیسنا و از ارکان مهم این دین بشمار میرود. در سراسر اوستا به جز گاتها یعنی در یسنا، ویسپرد، و نیدداد، یشتها، خرده اوستا و در کلیه کتب پهلوی و پازند از فروهر به تفصیل گفتگو شده است. گذشته از اینها بلندترین یشتهای اوستا یعنی یشت سیزدهم (فروردین یشت) اختصاص به فروهر دارد باضافه یسنا هات ۲۳ و ۲۶ و نیز دعائی در خرده اوستا ویژه فروهر است.

برای شناخت دقیق فروهر بدو میبایستی توضیحاتی داد بدین ترتیب که در آئین مزدیسنا به سه نوع فرشته اعتقاد دارند. نخست امشاسپندان که تعداد آنها تدریجاً به هفت تن رسیده اند.^۷

۷- برای آگاهی بیشتر از چگونگی اسامی امشاسپندان به جلد اول کتاب یشتها گزارش پورداود ص ۶۶-۶۹ تحت عنوان امشاسپندان رجوع شود.

دوم ایزدان که تعداد آنها بسیار زیاد است مثلا درخورشید یشت کرده اول از صدها و هزارها ایزدان مینوی سخن رفته است. ولی دسته سوم همان فروهرانند که موضوع بحث این مقال است. که به تعداد مخلوقات اهورامزدا میباشند زیرا به اعتقاد این آیین کلیه جانداران دارای فروهرند:

« فروهر های مردان پا کدین همه سرزمین ها را می ستائیم. فروهر های زنان پا کدین همه سرزمین ها را می ستائیم. همه فروهر های نیک توانای پاک پاکان را می ستائیم. از کیومرث تا سوشیانت پیروز گر^۸ ».

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از او در عالم ملکوت وجود داشته و پس از مرگ انسان دوباره به همان جا باز خواهد گشت تا به زندگی جاودان خود ادامه دهد نه تنها انسان بلکه کلیه موجودات آفریده مزدا دارای فروهر هستند. شاید به تعبیری بتوان گفت که فروهر تصویری متعالی تر از روح است یعنی ودیعه ایست آسمانی که از طرف اهورامزدا در وجود موجودات به امانت گذاشته شده تا آنان را از لغزشها و آلودگیها دور دارد. فروهر نیروئی اهورائی بوده و از قدرت و مقام و منزلت فوق العاده ای برخوردار است:

«ای زرتشت از فروغ و فرآنان [فروهرها] است که فرزندان را در زهدان مادران نگاه میدارد تا نمیرند و به هنگام زادن استخوانها و گوشت [ها] و موها و [دستها] و پاها و اندامهای درونی و اندامهای باروری [آنان را] پیوند می دهد».

« ای زرتشت :

از فروغ و فرآنان است که آبها از سرچشمه های خشک ناشدنی روان است □ از فروغ و فرآنان است که [برپهنه] زمین گیاهان از سرچشمه های

۸- فروردین یشت کرده ۳۱ هات ۱۴۵ بنقل از ترجمه جلیل دوستخواه در « اوستانامه مینوی آیین زردشت »

خشك ناشدنی رویان است □ از فروغ و فرآنان است که بادهای پراکنده از سر چشمه های خشك ناشدنی وزان است □ از فروغ و فرآنان است که زنان فرزندان بیار می آورند □ از فروغ و فرآنان است که زنان نطفه پسران در زهدان گیرند □ از فروغ و فرآنان است که زنان به آسانی زایمان کنند □ از فروغ و فرآنان است که يك مرددانا و زبان آور زاده شود [مردی] که در انجمن سخن خود را به گوشها فرو تواند برد [مردی] دانش پژوه که از گفتگوی با «گئوتم» پیروزمند بدرآید □ از فروغ و فرآنان است که خورشید راه خویش می پیماید □ از فروغ و فرآنان است که ماه راه خویش می پیماید □ از فروغ و فرآنان است که ستارگان راه خویش می پیمایند □

ای سپتیمان! فروهر های پاکانند که در رزمهای سخت بهترین یار و یاورند»^۹

بطور کلی کارهای فروهرها ویژه جهان مادی و کره خاک نیست بلکه عالم مینوی نیز محتاج یاری فروهرهاست حتی خود اهورا مزدا نیز از یاری و پشتیبانی فروهرها برخوردار بوده است بطوریکه صریحاً در کرده یکم فروردین یشت «هات یکم» میگوید: «... و باز گویم که چگونه فروهر های توانای پاکان بیاری من شتافتند و از من پشتیبانی کردند.» و نیز باز میگوید: «... اگر فروهرهای توانای پاک مرا یاری نمی کردند بهترین آدمیان و جانوران در اینجا برای من بر جا نمی ماندند. دروغ نیرو میگرفت و فرمانروا میشد و جهان خاکی از آن دروغ میگردید. دروغ در میان آسمان و زمین میان «سپند مینو» و «انگره مینو» جای میگزید و در میان آن دو بچیرگی میرسید. پس آنگاه «انگره مینوی پیروزمند» از «سپند مینوی» شکست خورده گام واپس نمی کشید. ۱۰»

۹- فروردین یشت کرده یکم - هات ۱۱ و ۱۴-۱۵-۱۶ ترجمه جلیل دوستخواه

۱۰- اوستا - فروردین یشت - کرده یکم «هات ۱۲ و ۱۳»

دوم ایزدان که تعداد آنها بسیار زیاد است مثلا در خورشید یشت کرده اول از صدها و هزارها ایزدان مینوی سخن رفته است. ولی دسته سوم همان فروهرانند که موضوع بحث این مقال است. که به تعداد مخلوقات اهورامزدا میباشند زیرا به اعتقاد این آیین کلیه جانداران دارای فروهرند:

« فروهر های مردان پا کدین همه سرزمین ها را می ستائیم. فروهر های زنان پا کدین همه سرزمین ها را می ستائیم. همه فروهر های نیک توانای پاک پاکان را می ستائیم. از کیومرث تا سوشیانت پیروز گر^۸ ».

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از او در عالم ملکوت وجود داشته و پس از مرگ انسان دوباره به همان جا باز خواهد گشت تا به زندگی جاودان خود ادامه دهد نه تنها انسان بلکه کلیه موجودات آفریده مزدا دارای فروهر هستند. شاید به تعبیری بتوان گفت که فروهر تصویری متعالی تر از روح است یعنی ودیعه ایست آسمانی که از طرف اهورامزدا در وجود موجودات به امانت گذاشته شده تا آنان را از لغزشها و آلودگیها دور دارد. فروهر نیروئی اهورائی بوده و از قدرت و مقام و منزلت فوق العاده ای برخوردار است:

«ای زرتشت از فروغ و فرآنان [فروهرها] است که فرزندان را در زهدان مادران نگاه میدارد تا نمیرند و به هنگام زادن استخوانها و گوشت [ها] و موها و [دستها] و پاها و اندامهای درونی و اندامهای باروری [آنان را] پیوند می دهد».

« ای زرتشت :

از فروغ و فرآنان است که آنها از سرچشمه های خشک ناشدنی روان است □ از فروغ و فرآنان است که [برپهنه] زمین گیاهان از سرچشمه های

۸- فروردین یشت کرده ۳۱ هات ۱۴۵ بنقل از ترجمه جلیل دوستخواه در « اوستانامه مینوی آیین زردشت »

خشك ناشدنی رویان است □ از فروغ و فرآنان است که بادهای پراکنده از سرچشمه های خشك ناشدنی وزان است □ از فروغ و فرآنان است که زنان فرزندان بیار می آورند □ از فروغ و فرآنان است که زنان نطفه پسران در زهدان گیرند □ از فروغ و فرآنان است که زنان به آسانی زایمان کنند □ از فروغ و فرآنان است که يك مرددانا وزبان آور زاده شود [مردی] که در انجمن سخن خود را به گوشها فرو تواند برد [مردی] دانش پژوه که از گفتگوی با «گئوتم» پیروزمند بدرآید □ از فروغ و فرآنان است که خورشید راه خویش می پیماید □ از فروغ و فرآنان است که ماه راه خویش می پیماید □ از فروغ و فرآنان است که ستارگان راه خویش می پیمایند □

ای سپتیمان! فروهر های پاکانند که در رزمهای سخت بهترین یار و یاورند»^۹

بطور کلی کارهای فروهرها ویژه جهان مادی و کره خاک نیست بلکه عالم مینوی نیز محتاج یاری فروهرهاست حتی خود اهورا مزدا نیز از یاری و پشتیبانی فروهرها برخوردار بوده است بطوریکه صریحاً در کرده یکم فروردین یشت «هات یکم» میگوید: «... و باز گویم که چگونه فروهر های توانای پاکان بیاری من شتافتند و از من پشتیبانی کردند.» و نیز باز میگوید: «... اگر فروهرهای توانای پاک مرا یاری نمی کردند بهترین آدمیان و جانوران در اینجا برای من بر جا نمی ماندند. دروغ نیرو می گرفت و فرمانروا میشد و جهان خاکی از آن دروغ میگردید. دروغ در میان آسمان و زمین میان «سپند مینو» و «انگره مینو» جای میگزید و در میان آن دو بچیرگی میرسید. پس آنگاه «انگره مینوی پیروزمند» از «سپند مینوی» شکست خورده گام واپس نمی کشید. ۱۰»

۹- فروردین یشت کرده یکم - هات ۱۱ و ۱۴-۱۵-۱۶ ترجمه جلیل دوستخواه
۱۰- اوستا - فروردین یشت - کرده یکم «هات ۱۲ و ۱۳»

نقش فروهر در میدانهای جنگ :

اصولا پیروزی در جنگ آرزوی هر سرباز بوده است و سربازان میکوشیده‌اند که حتی به قیمت جان خویش افتخار و سرفرازی بیافرینند . در آئین مزدیسنا به سربازان چنین حکم شده است که به راستی گرایند و مرتکب گناه نشوند تا از این رهگذر بتوانند بردشمنان اهریمن خوی پیروز شوند چرا که حمایت نیروهای اهورائی باعث افتاد آنان در پیروزی‌های جنگی نقش عمده‌یی داشته است از آنجا که فروهرها از نیرومندترین پدیده‌های اهورائی هستند میتوانند در بدست آوردن پیروزی کمک‌های فراوان بنمایند و به ویژه در میدانهای نبرد بجنگجویان پا کدل یاری کنند . معمولا سرداران و سربازان دلیر باایمان به اندیشه اینکه از پشتیبانی فروهرها برخوردار هستند آنها را نیایش میکردند و از فروهرهای نامداران و یلان یاری میطلبیدند و شکست لشکر دشمن را از آنان میخواستند حتی تصور میکردند که گاهی فروهرها خود مسلح شده و دلیرانه به قلب صفوف دشمن زده و آنها را درهم می‌شکستند . پیروزی از آن ، امیر و شهریار بود که با داد و دهش فروهرها را بیشتر از خود خوشنود سازد . این مسأله بقدری عمیق و قابل توجه بود که بخش مهمی از فروردین یشت بدان اختصاص یافته است .

« فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان رامیستائیم که در میان سواران نیرومندترین [و] در میان پیشروان چالاکترین [و] در میان پیشروان استوارترین [و] در میان رزم‌افزارها چیرگی ناپذیرترینند .

[فروهر هائی] که حمله [دشمن را] از کسی که پشتیبان اویند باز دارند آنان را در پهنه رزم و بهنگام پیکار در آنجائی که دلیران و رزم-آوران میجنگند باید به یاری خواند . «^{۱۱} ارزش ویژه فروهر در کمک بجنگ چندان بوده است که بعضی از دانشمندان فقط به این نقش فروهر بسنده کرده اند استاد بیلی^{۱۲} دانشمند معاصر انگلیسی واژه «ور» را «ورت» «wart» خوانده و آنرا هم ریشه و شکل قدیمی واژه «گرد (Gord)» بمعنی دلیر و جنگ آور میداند و عقیده دارد که فروهرها بخاطر دلیری و شجاعت و وظیفه بزرگی که در میدانهای جنگ از نظر یاری بسربازان دلیر و پاکدین دارند (ورت) یا «گرد» نامیده شده اند . این واژه بنا بعقیده وی از ریشه «Verethra» (ورثرا) بمعنی دفاع و مقاومت آمده است .

از سوی دیگر میدانیم که همین کلمه «Verethra» است که پس از ترکیب با فعل «گن (Gan)» واژه «ورثرگن» (Verethagan یا Verethragan) را میسازد و همین کلمه است که در طی زمان پس از دگرگونیهای فراوان بشکل «ورهران Varhran و واهران Vâhrân» و بالاخره «واهرام Vahram» و «بهرام Bahram» و «واهاگن Vahagen» در زبانهای پهلوی و فارسی وارمنی نمودار میشود که در حقیقت همان «ورهرام» یا «وهرام» یا «بهرام» ایزد جنگ و دلاوری است . و نام «فرورتیش Fravartish» پارسی باستان که به «گرد برجسته و عالی مقام» ترجمه شده خود مؤید این نظر است .^{۱۳} با توجه بمطالب بالا میتوان گفت که فروهرها از نظر آئین مزدیسنا

۱۱- اوستا فروردین یشت کرده سوم «هات ۲۶ و ۲۷»

12- Old Persian by R. Kent, new haven 1953-Billi & Religouis

13- Ceremonies and customs of the Parsees by J. J. Mondl, Bonlby 1922

در آفرینش وقوام ودوام جهان هستی نقش بسیار ارزنده ای دارند. آنچه بوده و هست و خواهد بود بی نیاز به نگاهبانی این فرشتگان نیست. حتی در فروردین یشت آمده است که ۹۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی دریای فراخکرت گماشته شده اند و ۹۹۹۹۹ تن از آنها نگاهبان «هفتورنگ»^{۱۴} یا «دبا کبر» میباشند و ۹۹۹۹۹ تن از آنان نگهدارنده بدن بخواب رفته سام گرشاسب^{۱۵} هستند و نیز ۹۹۹۹۹ فروهر نطفه زردشت را که برای تولد بصورت سوشیانت در پایان جهان نمودار خواهد شد دیده بانی و محافظت میکنند^{۱۶}.

نقش فروهر در هستی انسان :

بسیاری از شرق شناسان و اوستا شناسان در شناخت دقیق ماهیت فروهر و نقش آن در ترکیب وجودی انسان مرتکب اشتباه شده اند و بسیاری از آنان فروهر را برابر روح انگاشته اند در حالیکه چنین نیست زیرا نخست آنکه اگر بخواهیم فروهر را تعبیر کنیم باید آنرا برابر نمود یا مثال افلاطونی تصور کنیم برای اثبات این امر اجمالا بیکی از اسطوره های اساسی و بنیادی آئین زردشت اشاره میشود.

۱۴- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مینو خرد فصل ۶۲ کرده ۲۳ و ۲۹ و نیز در فصل ۴۹ کرده ۱۵ مینو خرد نوشته شده که ستاره هفتورنگ به همراهی ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان گماشته شده است که دروازه نور را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹۹ دیو و پیری و جادورا که دشمن سپهر ایزدی و ستارگان هستند از هجوم بازدارند.

۱۵- بنا بر روایات مذهبی گرشاسب بعلت اهانتی که به آتش روا داشته بی آنکه بمیرد در خواب فرورفته است زیرا او از جاودانها است و ۹۹۹۹۹ فروهر بیکر او را پاسداری می کنند تا بهنگام رستاخیز از خواب برخیزد و بیاری سوشیانت رود.

۱۶- ر - ک به اوستا - فروردین یشت کرده ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ و ۲۰

بر طبق روایات آئین زردشت و نوشته‌های کتب مذهبی مزدیسنا^{۱۷} پیش از آنکه اهورامزدا این جهان مادی را بیافریند به مدت سه هزار سال دنیای فروشی یا مینوی پایدار بود و اهورا در نور مطلق و نیکی و فرهی کامل فرورفته بود. جهان روشنائی در بالا و جهان تاریکی در زیر قرار داشت. وقتی اهورامزدا بر این شد تا جهان مینوی را بیافریند. در دنیای مادی از ماده خبری نبود بدین معنی که نه گوشت و نه پوست بود و نه اثری از استخوان و جسم وجود داشت. هر چه بود صورتهای غیر مادی یا روحانی بود همه این صورتهای روح و اندیشه بودند. طی مدت سه هزار سال اول روال جهان مینوی بر این بود. سپس اهورامزدا اراده کرد تا جهان مادی را تجسم بخشد و برای انجام این خواست با فروهران و صور و اشکال مینوی آدمیان و همچنین موجودات به گفتگو نشست که آیا خشنود خواهند گردید از اینکه از جهان معنا به جهان مادی گام گذارند و برای نابودی اهریمن و تاریکی، زندگی مبارزه کنند؟ پس از نشستهای فراوان سرانجام هیکلهای مینوی که پیروزی نور و نیکی را بر تاریکی و اهریمن باور داشتند پذیرفتند تا بجهان مادی در آیند. از این اسطوره چنین بر میآید که در آغاز صورت و شکل مینوی و غیر مادی موجودات در جهان زبرین وجود داشته است. در نتیجه فروهر نمیتواند معادل روح باشد زیرا روح معمولاً همراه با جسم پای به جهان میگذارد.

البته این عقیده بعدها طرفداران زیادی پیدا کرد و بگونه‌های متفاوت و مذاهب و فلسفه‌های متعدد متجلی گردید و لسی بدون تردید مبتکر این اندیشه و الای تخیلی، آئین مزدیسنا بود. مثلاً اندیشه افلاطون فیلسوف معروف یونانی دربارهٔ متافیزیک و بعد الطبیعه و دنیای «مثل»^{۱۸} متأثر از این اندیشه آئین مزدیسنا است.

۱۷- ر. ک به بند هشتن فصل دو - کرده‌های ۱۱ و ۱۰.

۱۸- افلاطون در باب آفرینش معتقد است که هر موجودی پیش از آنکه قدم به عرصه هستی گذارد در جهان برترین دارای صورتی معنوی بوده است و

در انجیل و سایر کتب مذهبی ادیان سامی نیز میبینیم که برای هر انسان ملك و فرشته مخصوصی قائل شده‌اند با کمی دقت در مییابیم که این فرشته‌ها همان فرورها هستند که فقط اسمشان به ملك تبدیل شده است.^{۱۹}

عقیده به وجود فرورها تقریباً همان اعتقاد به بقای روح است که بیشتر ملل قدیم به نوعی به آن ایمان داشته‌اند. یونانیان قدیم معتقد به وجود «Ideas یا Idee» بوده‌اند که چنانکه گذشت اساس آنرا در فلسفه افلاطون باید جستجو کرد. در اساطیر رومی ژنیوس‌ها «Genius» موجوداتی هستند که مظهر وجود مینوی انسان بشمار می‌آیند با این تفاوت که اینان بهنگام تولد كودك بوجود می‌آیند. وظیفه آنان نگاهبانی و نگهداری كودكان است. ارزش این ژنیها تا بدان حد بوده که رومیان به ژنی خود و دیگران سوگند می‌خوردند و طبیعی است که در جامعه طبقاتی رم کهن ژنی امپراتور قدرتمندترین ژنیها بوده و حتی گاه مانند ژولیوس سزار و یا پمپی بمقام نیمه خدائی و حتی خدائی میرسیده است.^{۲۰}

→

این حد را تنها ویژگی انسان نمی‌دانند بلکه مشمول این قاعده را بکلیه موجودات منتهی مینمایند. ملاحظه میشود که افلاطون وجود هر ذی‌جودی را مرکب از دو جزء میدانید یکی «روح» یا جزء ایزدی که فنا ناپذیر و همیشگی و همواره در حالت سیرو گردش است و دیگر «جسم» که فناپذیر و تغییر پذیر است و در اینجا است که مسأله «مثل» را مطرح مینمایند و معتقد است که در طی زندگی جسمانی آن قسمت که در نزما به «روان (مثل)» شناسا است در پایان به پیکره مینوی خود باز میگردد. برای آگاهی بیشتر از عقاید افلاطون نگاه کنید به تاریخ فلسفه نوشته ویل دورانت و تاریخ فلسفه دکتر محمود هومن و سیر حکمت در اروپا نوشته فروغی و . . . ذیل مثل افلاطون.

۱۹- ر. ك. به انجیل متی باب هیجدهم آیه ۱۰ و کتاب اعمال رسولان بساب دوازدهم. بند ۱۵

۲۰- ر. ك. به مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال دوم ذیل مقاله استاد دکتر بهرام فره‌وشی.

هندیان قدیم نیز با کم و بیش اختلاف، مظاهری بنام پیترها Pieters را که در آسمان سوم زندگی میکردند ستایش مینمودند. پیترها در جشنهای خدایان شرکت میکردند و با آنان سوار گردونه آسمانی میشدند. ستاره باران کردن آسمان و آفریدن روشنائی و تاریکی و دادن برکت و افزودن ثروت از توانائیهای آنها بشمار میرفته است. مصریان کهن و اقوام سومری و آشوری نیز بوجود نموده‌های مینوی که دارای نیروهای فوق طبیعی بودند اعتقاد داشتند.^{۲۱}

اما چنانکه اشاره شد در آئین مزدیسنا این باور ابتدائی و ساده اقوام قدیمی تکامل یافته و رنگ و روی ویژه‌ای بخود گرفته و افکار لطیف فلسفی ضمیمه آن شده است و بعدها که یونانیان آنرا از ایران گرفتند کاملاً بصورت فلسفه‌ای منظم و طبقه‌بندی شده در آورده‌اند.

دلیل دیگری که در مورد تفاوت فروهر و روح در آئین مزدیسنا میتوان یافت این است که در اوستا صریحاً از پنج نیروی نهانی که ترکیب دهنده انسانند بحث شده است .

این پنج عنصر عبارت از «Axv» ، «Daena» ، «Baodha» ، «اوروان Aurvan» و «فروشی Fravashi» است.^{۲۲} وقتی کودکی بدنیا می‌آید این پنج نیرو و بایکدیگر در می‌آمیزند و هنگامیکه انسان در اثر چیرگی اهریمن می‌میرد تن بخاک باز می‌گردد جان بباد می‌رود شکل بخورشید باز می‌گردد و فروهر به عالم بالا و جهان مینوی باز می‌گردد. اما روان اگر متعلق به شخص پرهیز کار و پاک‌دین باشد به فروهر پیوسته و همراه آن صعود میکند و روان ناپاکان و گناهکاران چندی در عالم برزخ بوده و پس از پاک شدن از آلودگیهای اهریمنی به فروهر خویش می‌پیوندند. چنانکه از این گفته اوستا پیداست اولاً

۲۱- مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال دوم ذیل مقاله آقای دکتر بهرام فره‌وشی

۲۲- اوستا - یسناکرده ۲۶ بند چهارم .

فروهر جزء اصلی و مینوی وجود بوده و ثانیاً کاملاً از روح و روان مجزا است. گذشته از آن همین عقیده با اندکی تغییر در بند هشن آمده است که هر مزدانسان را از پنج نیرو آفرید: «تن»، «جان»، «روان»، «ادونک» و «فروهر». بدن جزء مادی انسان است که پس از مرگ متلاشی شده از بین می رود روان نیروئی است که در بدن بایاری «بو» یا «احساس» می شنود، می بیند، سخن می گوید و دارای قدرت ادراک و احساس است. «ادونک Advenak» که در فارسی امروز تغییر شکل یافته و بصورت آئین و آینه در آمده است «تصویر» یا «شکل»^{۲۳} است و جایگاه آن در کره خورشید میباشد اما فروهر نیرویی اهورائی است که پس از مرگ بدن بسوی اهورامزدا بر میگردد.^{۲۴}

از آنجا که فروهر جزء اصلی و اهورائی حیات انسان است مرگ ناپذیر میباشد قاعدتاً میبایستی خود انسان نیز جاودانه باشد و در آیین مزدیسنا این چنین بوده است. یعنی در سه هزار سال نخست که دوره فرمانروائی مطلق اهورامزدا بوده انسانها نیز جاودان میزیستند و مرگ که از یاران اهریمن است در دوره دوم یعنی سه هزار سال نبرد بین اهورامزدا و اهریمن بوجود آمده و بشر را بکام خویش میکشد. بدیهی است هنگامیکه زمان پیروزی اهورامزدا فرا رسد دیومرگ نیز مقهور خواهد شد^{۲۵} و دوباره زندگی جاودانه نصیب انسان میگردد.^{۲۶}

گذشته از دلایل فوق در قسمتهای مختلف اوستا صریحاً فروهر از روان و روح جدا گشته است مانند :

23 - Forme

۲۴- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع کنید به بندهشن فصل دوم بندهای ۱۱ و ۱۰ و نیز مقاله محققانه آقای دکتر بهرام فره وشی در مجله بررسی های

تاریخی سال دوم شماره ۱

۲۵- در آئین مزدیسنا عمر جهان را دوازده هزار سال دانسته و آنرا بچهار دوره سه هزار ساله تقسیم میکند.

۲۶- ر. ک. به یشتها - گزارش پورداد - جلد اول ص ۵۹۲ - ۵۹۰

«اینک «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فروهر» نخستین آموزگاران و نخستین گرایندگان به آئین راستین... را می‌ستائیم. ۲۷ و یا: «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فروهر» می‌ستائیم. ۲۸ و یا: «اینک «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فروهر» پیام آوران دین نیاکان... را می‌ستائیم. ۲۹.

با این نمونه‌ها که در اوستا فراوان یافت می‌شود پیداست که فروهر نمودی کاملاً مجزا از روان و روح بوده و با اهورامزدا و جهان مینوی پیوند دارد.

در پایان این بخش ذکر این نکته ضروری بنظر می‌رسد که گروهی از ایرانشناسان مرتکب اشتباه بزرگتری شده و فروهر را نمایش اهورامزدا گرفته‌اند و به آن ارزشی شبیه به «روح القدس»^{۳۰} در آئین عیسی نسبت داده‌اند ناگفته پیداست که این نظریه تا چه حد خطا و دور از واقعیت است. شاید این اشتباه را از اینجا ناشی شده باشد که گاه در اوستا از فروهر اهورامزدا نام برده شده است:

«خواستار ستایشیم فروهر اهورامزدا و امشاسپندان را با آن فروهرهای پاک همه ایزدان مینوی را...»^{۳۱}

با کمی توجه باین گفتار متوجه می‌شویم که فروهر تنها نمود اهورامزدا نیست بلکه اهورامزدا هم مانند امشاسپندان و ایزدان و سایر نیکان دارای فروهر است در این صورت مسلم است که فروهر اهورامزدا همان منشاء و مبداء و علت العلل دیگر فروهران بوده است چه از نقطه نظر فلسفه وجودی فروهر

۲۷-۲۸ و ۲۹- اوستا- فروردین یشت- کرده ۳۱ بندهای ۱۴۹ و ۱۵۵

۳۰- برای شناخت «روح القدس» و ارزش آن در مسیحیت رجوع شود به بخش «تثلیث در دین مسیح» به کتاب تاریخ ادیان بزرگ نوشته فلیسین شاله

ص ۴۳۶-۴۳۲.

۳۱- اوستا- یسنا کرده ۲۳ بند ۲-

اهورامزدا سرچشمه همه نیکی‌ها، پساکیها و زیبائیها است. در یسنا آمده است که :

«و در میان همه این [فروهران] نخستین فروهر اهورامزدا را که مهمتر و بهتر و زیباتر و استوارتر و خردمند [تر] و در تقدس سرآمدتر است (می‌ستائیم).

ارزش فروهر در نزد پیروان آئین مزدیسنا :

در میان مذاهب قدیم کمتر مذهبی باندازه زردشت برای انسان قدرت و نیروی خلاقه قائل بوده و از یک دیدگاه کلی آئین مزدیسنا بیشتر یک مذهب مادی و متهکی به کار و حرکت انسان بشمار میرود تا ذهنی و تخیلی. بدین دلیل طبیعی است که در میان پیروان این مذهب فروهر که بصورتی عالیترین نمود و «مثل» انسان و جهان مادی پیروان وی است دارای ارزش و اعتبار فوق العاده باشد. این ارزش تا بدان حد است که بخش قابل توجهی از اوستا (یشت سیزدهم) ویژه فروهرها بوده و بنام آنان فرور دین یشت نامیده شده است. این یشت که بسیار قدیمی است از دو بخش اساسی تشکیل میگردد :

بخش اول

بیشتر مصروف معرفی فروهر و کارهای اوست. نخست از کرده یک تا بیست و پنج فروهرهای پرهیزکاران و قدرت آنان و ارزششان در نزد اهورامزدا ستایش میشود در کرده‌های ۳۶ تا ۳۹ و ۴۵ تا ۴۸ از آنان بعنوان جنگجویان نیرومند و سهمناکی نام برده میشود که برای حفظ میهن خویش با دشمن می‌جنگند :

«... [فروهران] در صف رزم برای محل و منزل خویش می‌جنگند در آنجا که هر یک آشیان و خانه داشته‌اند آنچنانکه گوئی مردی دلیر سلاح به کمر بسته از ثروت فراهم آورده خویش مدافعه میکند.»^{۳۲}

۳۲- نقل از یشتها، جلد دوم پورداود .

در کرده‌های ۴۲ تا ۴۴ و ۵۲ تا ۵۸ و ۶۴ تا ۶۸ همچون نیکوکارانی ستایش میشوند که بسرزمین‌ها باران میفرستند و گیاهان را میرویانند .

بخش دوم :

فروردین یشت به ستایش فروهرهای بزرگان دین مزدائی از کیومرث که نخستین آدم است تا سوشیانت که آخرین انسان و در حکم مهدی موعود است اختصاص دارد .

فروهران و جشن فروردین :

جشن نوروز که بزرگترین عید ملی ایرانیان و تنها جشنی است که تا کنون باقی مانده و هنوز هم باشکوه فراوان حتی در گوشه و کنار ایران و نواحی مختلف هند و پاکستان و دیگر سرزمین‌ها بر گذار میشود نیز بستگی مستقیم به فروهران دارد . بنا بر اعتقاد ایرانیان فروهرهای در گذشتگان بهنگام « **بهمنبار همس پت مدم** »^{۳۳} یعنی پنج روز آخر سال که بر طبق معتقدات پیروان دین مزدائی زمان آفرینش انسان است از جایگاه مینوی خویش بر روی زمین فرود می‌آیند و پیدایش بهار و رویش گل و گیاه نیز به افتخار این نزول آنان است و نخستین ماه سال را نیز بهمین جهت فروردین نامیده‌اند .

بر اساس يك اعتقاد کهن زردشتیان، فروهرهای کلیه در گذشتگان هر خانواده در این روزها از آسمان فرود می‌آیند و چند روزی را بمنظور سر کشی و آگاهی در روی زمین میگذرانند و از خانه وزندگانی و بستگان خویش دیدن میکنند و از دینداری و پرهیزکاری و نیکو کاری و داد و دهش ، بازماندگان خویش خشنود گشته و از اهورامزدا خوشی و تندرستی آنان را آرزو میکنند . بهمین دلیل است در ایران بهنگام جشن فروردین خانه‌ها را می‌آریند و آذین می‌بندند

۳۳- در باب اول سفر پیدایش تورات آمده است که خداوند در شش روز آسمانها و زمین و روشنائی و آب و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را آفرید و در شنبه که هفتمین روز است بیاسود در آیین مزدیسنا نیز اهورامزدا جهان را در شش روز آفرید . اما نه مانند یهوه در شش روزی در پی بلکه در طی

و همه جا را پاکیزه و تمیز میکنند لباس نو میپوشند بوی خوشی بخور میدهند گل و شیرینی و شربت مینهند دعا میکنند و نمازه میگزارند و بخصوص با احترام هفت تن امشاسنپدان در خوانچه‌ای هفت چیز که اسمشان با حروف «س» شروع شده باشد قرار میدهند. ۳۴

در این روزها فروهرها در شادمانی خانه شریک میشوند و مدت ده روز

یکسال. در فصل ۲۵ بندهشن آمده است: «اهورامزدا میگوید که خلقت عالم در ۳۶۵ روز بتوسط من انجام گرفت و شش جشن گهنبار در هر سال قرار داده شده است.» این زمانهای شمشگانه آفرینش جهان را در پهلوی «گاسانبار» و در فارسی «گاهانبار» یا «گهنبار» گویند در دوره‌های کهن بهنگام فرارسیدن هر یک از این روزها جشن و شادمانی برپا میکردند و هدیه‌هایی به نزد مؤبدان میبردند و داد و دهش میکردند و سرودها و نیایشها و آداب ویژه‌ای انجام میدادند که از آن میان جشن نوروز باقیمانده است. هر یک از جشنهای گهنبار پنج روز طول میکشید که روز پنجم مهمترین روز بود طبق نوشته خرده اوستا نخستین جشن «میدیوزرم» نام داشت که در چهل و پنجمین روز سال یعنی پانزدهم اردیبهشت برگزار میشد. در این روز اهورامزدا آسمان را آفریده بود. دومین «گهنبار» که روز آفرینش آب بود «میدیوشم» نام داشت که در صد و پنجمین روز سال یعنی پانزدهم تیر آغاز میشد. سومین جشن «پتیه شهیم» نام داشت که روز آفرینش زمین بود و درسیام شهر یور یعنی صد و هشتاد و پنجمین روز سال آغاز میشد جشن چهارم که در دو بیست و نهمین روز سال (سیام مهر) آغاز میشد جشن آفرینش گیاهان بود و «ایاسرم» نامیده میشد. پنجمین جشن که در روز بیست و دو بیست و نهمین روز سال آغاز میشد روز آفرینش جانوران بود و «میدیارم» نام داشت و بالاخره مهمترین و اساسی‌ترین جشن ششمین گهنبار یا «همسپتدم» بود که در سیصد و شصت و پنجمین روز سال آغاز میگشت. در این روز اهورامزدا انسان را آفریده بود.

۳۴- اکثر مورخین قدیمی از مراسم جشن فروردین یا نوروز ایرانیان مفصلاً یاد کرده در آن میان نوشته‌های ابوعثمان جاحظ در کتاب المحاسن والاضداد و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه عن القرون الخالیه بخاطر دقت فوق العاده این دو دانشمند و نزدیکی بدوره ساسانیان سخت قابل اعتماد و توجه است.

میهمان خانواده خود هستند در این ایام در خانه و خاندان باید صلح و صفا برقرار باشد و همه افراد خانواده باید بایکدیگر در آشتی باشند زیرا اگر جزاین باشد و خانه پرانده و افراد خانواده غمگین باشند میهمانان آسمانی ناخشنود و خشمگین خانه را ترک میکنند و برکت از خانواده بریده میشود. در روزهای جشن فروردین هر خانواده از فرورهای کلیه در گذشتگان خویش یادآوری کرده و از آنان یاری میطلبند و باین خاطر است که در ایران قدیم برای آنکه نام هیچیک از درگذشتگان در مراسم مذهبی « درود فرستادن به - فرهران » فراموش نمی شده و در هر خانواده دفتر ویژه ای داشتند که نام کلیه درگذشتگان را در آن یادداشت میکردند. بنا به تحقیقات آقای دکتر بهرام فروشی « پارسیان این دفتر را نام گرهن Nam Grahan مینامیدند. واژه Grahan با واژه « گرفتن » فارسی و گریفن Greifen آلمانی هم ریشه است و نام گرهن بمعنی نگاهدارنده و حفظ کننده نام است. چنین دفتری هنوز هم در بعضی از خانواده های زردشتی ایران وجود دارد و آنرا دفتر آمرزش روان مینامند. ۳۵

بطور کلی چنانکه گذشت فرهران در نزد ایرانیان باستان اعتبار و ارزش فوق العاده ای داشتند. در کلیه مصائب و سختیها و در بیماریها و در بیم و هراس و بدبختی و ناراحتی از فرورهای نیکان یاد کرده و از آنها طلب کمک و یاری میشده است. بخصوص که فرورهریک از قدسین آیین مزدیسنا برای رفع هر بلا فرور ویژه ای بکمک خوانده میشد مثلاً فرور هر جمشید ضد فقر و خشکسالی و یا فرور فریدون برای رفع تب و بیماری و فرور گرشاسب برای دفع دشمن و دزدبیری خوانده میشد. اساساً چون کلیه فرهران مقدس بودند از اینرو بهمه فرهران بترتیب اهمیت از فروراهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان مینوی تافرور جانوران مفید اهلی و وحشی و مرغان هوا و ماهیان دریا درود فرستاده میشود.

۳۵- ر.ک. به مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال دوم ص ۶۴

بررسی و تفسیر تصویر فروهر :

باستانشناسانی که در باره نقوش هنری و آثار باستانی ایران تحقیق میکردند نخستین بار در تخت جمشید به پیکره انسان بالداری برخوردند (شکل ۲) در هیچیک از سنگ نبشته‌ها و کتیبه‌های باقیمانده از ایران باستان چیزی راجع بنام و مشخصات این نقش ذکر نشده بود بهمین دلیل در باره آن اختلاف نظرهای فراوانی بین ایرانشناسان و محققان در گرفت. در ابتدا گروه بسیاری آنرا تصویر نقش اهورامزدا دانستند و دلیل اکثر آنان این بود که بعید نیست ایرانیان در ارتباط فرهنگی و سیاسی و اقتصادی با مردم بابل، تحت نفوذ تمدن آنان قرار گرفته و برای اهورامزدا معنوی و غیرمادی و نادیدنی خویش بتقلید از تصاویر خدایان بابل شکلی درست کرده باشند بخصوص که در نقش مذکور آثاری از هنر و اعتقادات بابلیان دیده میشود ولی این تصور کاملاً خطاست. بهترین دلیل آنکه هرودوت مورخ یونانی که معاصر داریوش بزرگ بانی نقش مذکور است صریحاً مینویسد: «در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه و معبد و مجراب برپا کنند و بنظر آنان کسانیکه از این قبیل چیزها میسازند عمل خطا و نادرستی مرتکب میشوند. به نظر من ایرانیان برخلاف یونانیان اعتقاد ندارند که پروردگاران شان بشکل انسان باشند.» ۳۶

بدین ترتیب با توجه باینکه تصویر فروهر نقر شده در تخت جمشید تقریباً همزمان زندگی هرودوت بوجود آمده است بسیار بعید بنظر میرسد که ایرانیان به بت پرستی گرائیده و شکل اهورامزدا را نقش کرده باشند گروهی دیگر از مستشرقین معتقدند که نقش مزبور فروهر اهورامزدا است و بسیاری از زردشتیان امروز نیز پیرو همین عقیده اند شاید این اعتقاد زیاد از حقیقت دور نباشد. زیرا چنانکه در فروردین یشت بارها تأکید شده همیشه از



شکل ۲ - نقش برجسته انسان بالداري که نخستين بار نظر باستان شناسان را در تخت جمشيد
بخود جلب کرد

فروهر پاکان و نیکان طلب یاری میشود. وقتیکه اهورامزدا بنا بگفته اوستا دارای فروهر باشد بسیار محتمل است که پادشاهان در نقش مذکور برای پیروزی و بزرگی خویش از «نخستین و بزرگترین و بهترین و خوبترین و استوارترین و داناترین و زیباترین و دادگرتترین و برترین فروهرها یعنی فروهر اهورامزدا یاری خواسته باشند.»^{۳۷}

گروهی دیگر از باستانشناسان و ایرانشناسان شکل مذکور را فروهر خود داریوش دانسته اند دلیل آنان اینست که در خرابه های دشت مرغاب بر آستانه یکی از کاخهای کورش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی بر روی بدنه بزرگ سنگی تصویر مردی با بالهای گسترده و تاجی بر سر در حالیکه دستها را بسوی آسمان بلند کرده است رسم شده و در بالای آن بخط میخی نوشته شده است.^{۳۸} «منم کورش شاه هخامنشی» دیده میشود. و این شکل احتمالاً فروهر کورش است که بسوی جهان مینوی پرواز میکند.

موبدان و محققین زردشتی هند پس از تحقیقات فراوان تصویر نقش فروهر تخت جمشید را با توجه بتصاویر متعدد دیگری که با اندک اختلاف در نقاط دیگر ایران کشف شده است تصویر عامی از فروهر دانسته اند و بنظر میرسد که این دقیقترین توجیه و تبیین از نقوش فوق باشد زیرا نیم تنه انسانی این شکل بخوبی میرساند که تصویر میبایستی همان همزاد آسمانی انسان باشد و چون این همزاد یا مثال فروغی از خود اهورا و تجلی قدرت اوست بدیهی است که دارای نیروی فوق انسانی خواهد بود درباره شکل نمود، گروهی ممکن است آنرا مأخوذ از هنر مصر و بین النهرین بدانند. تردیدی نیست که هیچ فرهنگ و تمدنی محدود و در بسته نیست و تکامل جوامع تنها از راه تداخل فرهنگی امکان پذیر است اما یک مسأله را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه بسیاری از کشفیات بشر مولود شرایط خاص زمانی و مکانی

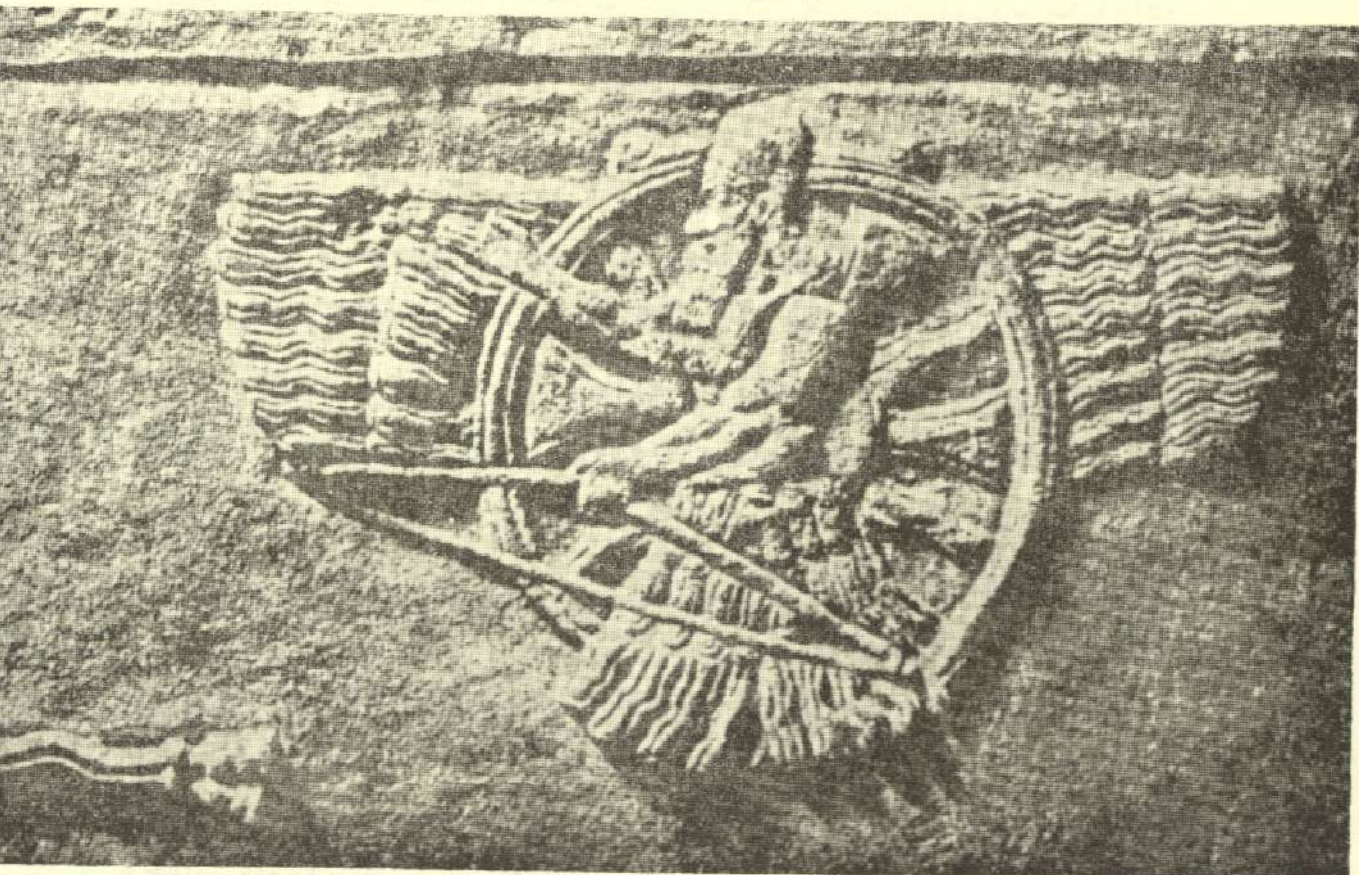
۳۷- اوستا فروردین یشت کرده بیست و دوم بند هشتاد.

۳۸- رنك به مجله بررسیهای تاریخی شماره مخصوص سال ششم ص ۱۸۸

و احتیاج است و چه بسا که دو قوم با فاصله جغرافیائی بسیار بعید از یکدیگر و بدون هیچگونه آشنائی بامبانی فرهنگ و تمدن دیگری تقریباً در یکزمان بکشف پدیده تازه نائل میشوند مثلاً کلیه اقوام ابتدائی ساکن دریا تقریباً در یکزمان تاریخی هر یک بیخبر از اقوام دیگر موفق به اختراع قایق شده‌اند و در این زمینه میتوان نمونه‌ها و شواهد بسیار عرضه داشت. اکثر آثار هنری اقوام ابتدائی نیز چون تابع زیربنای اقتصادی در صورت تشابه نظام تولیدی بدون شك کم و بیش شبیه یکدیگر خواهند بود و تنها برخی جزئیات آنها را از هم متمایز میسازد که بررسی این موضوع از حوصله این مقال خارج است و در تخصص باستانشناسان و تصویر شناسی (Ecnography) است. در مورد تشابه این نقوش به یکدیگر شاید بتوان گفت که توجه به آسمان بعنوان جایگاه خدا یا خدایان از دیر باز مورد نظر انسان بوده است بهمین دلیل پرندگان و مظاهر آنان بخاطر قدرت پرواز و توانائی نزدیکی به آسمان مورد توجه بودند و نقش‌های بالدار به تدریج جنبه تقدس یافته و در نتیجه در میان اکثر ملل اشکال بالدار کم و بیش شبیه یکدیگر هر کدام بنوعی مورد ستایش قرار می گرفتند. و نیز بسیاری از ملل بخاطر نیرومندی پرندگان و نزدیکی آنان به آسمان، اکثر آتصویر پادشاهان و مردان قدرتمند زمان خویش را با بال مزین می کردند. برای نمونه تصویر بعضی از این نقوش را که میتوانند از جهاتی روشنگر این مسأله باشد ارائه میدهد (شکل‌های ۳-۴-۵) ولی باید اضافه کرد که پارسیان به ویژه از نظر فکری و تجسمی مفهوم خاصی از این تصویر ساخته بودند که در جاهای معین از آن استفاده میشد. در حالیکه منظور سایر اقوام باستانی از چنین تصویری بجز آن بود که پارسیان داشتند. ضمناً باید توجه داشت که آزادی و احترام کامل پارسیان بمذاهب، زبان و اعتقادات همه اقوام تابعه باعث شده بود که در خلق آثار هنری هیچگونه تعصبی نداشته و همواره از تجربیات و تخصص اقوام دیگر در سازندگی اجتماعی و هنری خود استفاده کامل بنمایند و بهر صورت این هخامنشیان بودند که باین شکل جنبه آسمانی و جهانی داده و با تصویر آن افکار مردم آن زمان را به جهت مورد نظر گرایش



شکل ۳ - خدای آشور و نینوا (تصویر از کتاب
 باستان میثانی آشور هتیت تألیف کنیتو)



شکل ۴ - خدائیکه در بابل مورد ستایش مردم بوده است (تصویر از م- رورنگ)

دادند و قدرت آن بقدری مورد توجه بوده که شاهنشاهان با همه عظمت خویش نیروی خود را مأخوذ از او دانستند. نقش فروهر در ایران خود دارای سیر تکوینی جالبی است. نخستین تصویری که از انسان بالدار بدست آمده جام زرینی^{۳۹} است که در کاوشهای زیرزمینی تپه حسنلو واقع در آذربایجان غربی در سال ۱۳۳۷ کشف شده است (شکل ۶).

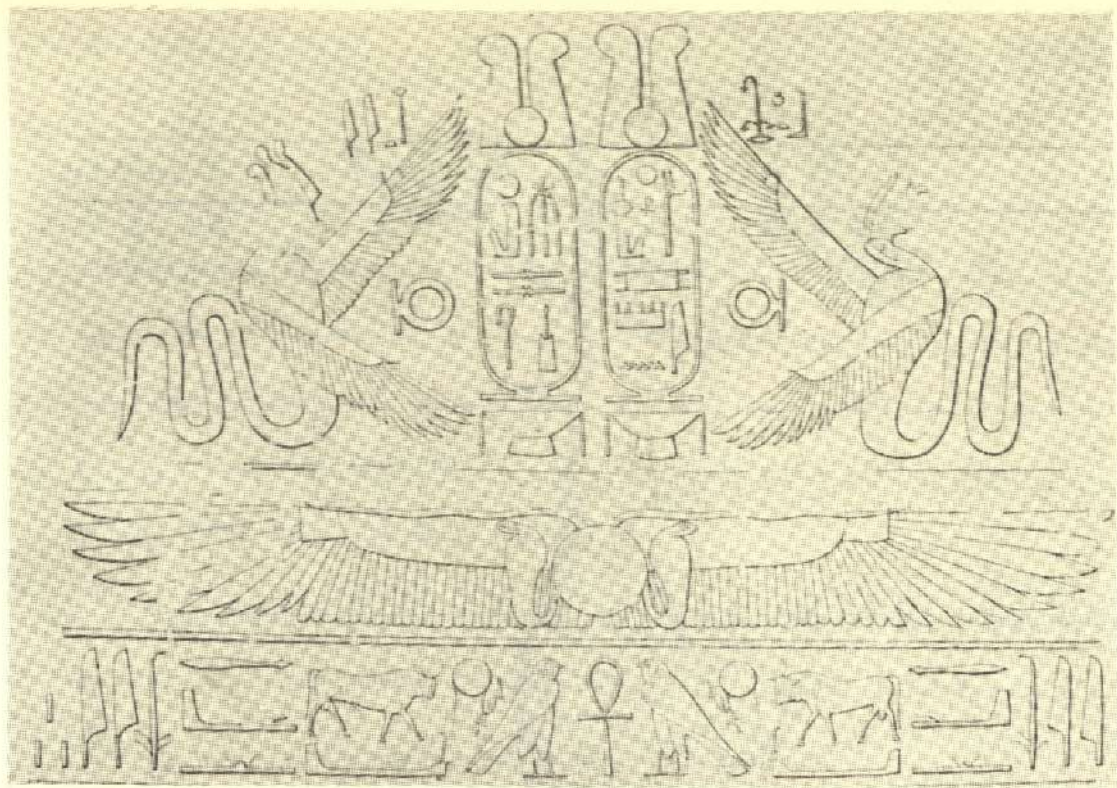
طبق تحقیقات باستانشناسان این جام مربوط به هزاره اول پیش از میلاد می باشد. نقش انسان بالدار که میتواند نمونه ای از تصاویر اولیه فروهر باشد که میان نقوش متعدد دیواره جام مزبور حک شده است.

در سال ۱۳۳۵ نیز در استان گیلان مهری بدست آمده که بنا بر اظهار باستانشناسان متعلق به هزاره اول پیش از میلاد است در روی این مهر نیز تصویر فروهری نظیر فروهر تخت جمشید با اندکی اختلاف نقر شده است.^{۴۰} (شکل ۷) مهر دیگری نیز هنگام خاک برداری پاسارگاد در سال ۱۳۴۰ در بالای سکوی مقبره مادر سلیمان یافته شده، این مهر استوانه ای شکل بوده و از سنگ تیره سبزرنگی ساخته شده و درازای آن ۲۵ میلیمتر و قطر استوانه ۱۲ میلیمتر می باشد.^{۴۱} بر روی مهر مکشوفه مزبور که متعلق به زمان کورش کبیر است (شکل ۸) نیز تصویری از فروهر وجود دارد، با توجه به قدمت این سه اثر بنظر میرسد که این اندیشه از دیرباز در میان ایرانیان رواج داشته و شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی آنرا بحد کمال رسانیده اند. بهمین ترتیب در اکثر نقوش بازمانده از ایران کهن تصویر فروهر دیده میشود.

۳۹- اصل جام مزبور در موزه ایران باستان است.

۴۰- مهر مزبور نیز در موزه ایران باستان موجود است.

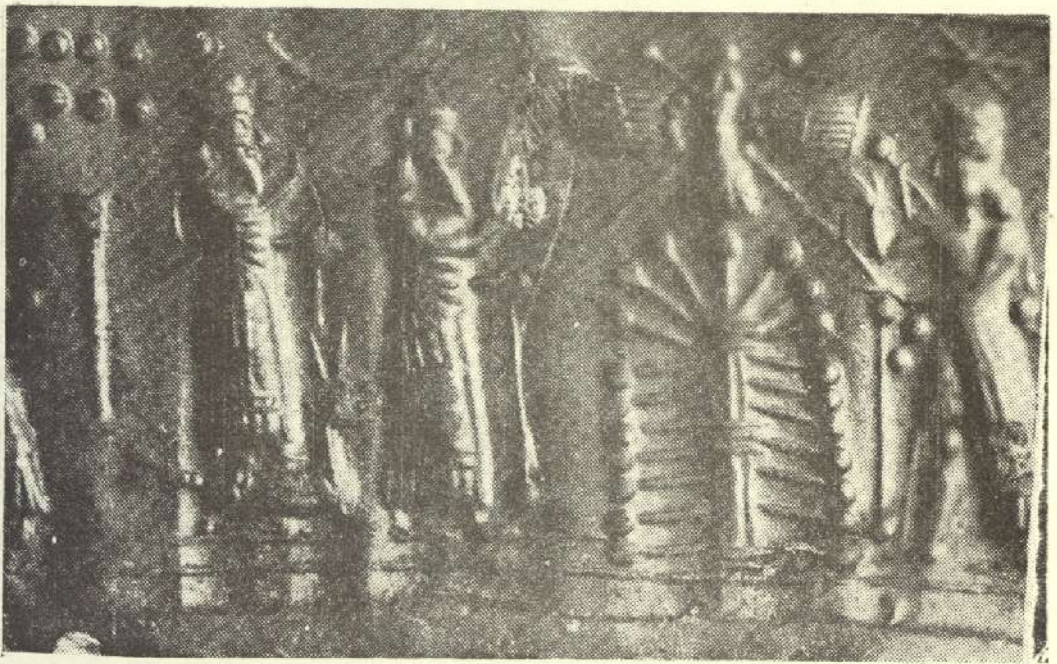
۴۱- برای اطلاع بیشتر درباره این مهر به کتاب «اقلیم پارس» نوشته آقای سید محمد تقی - مصطفوی - ص ۴۰۸ رجوع شود.



شکل ۵- چند رب النوع مصریان قدیم که از سردر کاخ جنوبی دامس سوم طراحی شده (تصویر از کتاب شرق شناسی تألیف James. Henry Breasted)



شکل ۶- نقش فروهر در وسط جام زرینی که از حفاریهای تپه حسنلو بدست آمده است



شکل ۷- نقش مهریکه در سال ۱۳۳۵ شمسی در حفاریهای استان گیلان بدست آمده است
(تصویر از کتاب فروهر م. اورنگ)



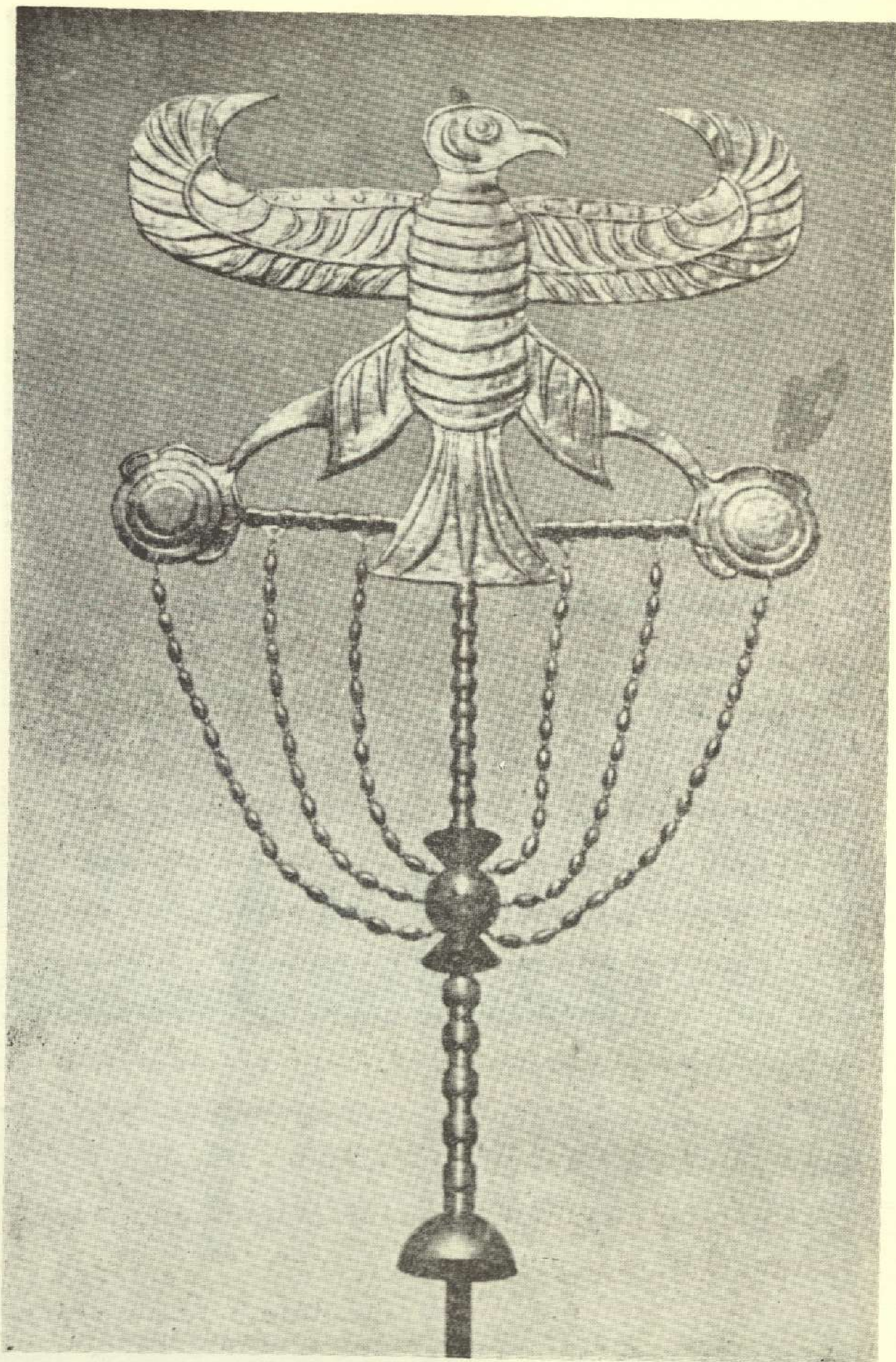
شکل ۸- مهر زمان کوروش بزرگ که يك شاهزاده هخامنشی در حال جدال با شیر دیده
میشود این مهر در مجموعه مهرها و سکه های موزه ایران باستان موجود است

اماتصویری که بر روی مهر داریوش کبیر نقش شده بیش از هر یک از آنها شبیه نقشی است که در تخت جمشید در بالای سر داریوش حجاری شده است. در باره تعبیر تصویر فروهر (شکل ۲) نظریات فراوانی وجود دارد. آقای مراد اورنگ این نگاره را تکوین یافته شاهین درفش باستانی ایران دانسته (شکل ۹) و در باره مقایسه آن دو معتقد است که اگر فروهر مزبور را از پائین به بالا در نظر بگیریم ابتدا به دم پرنده بر میخوریم که نمودار دم شاهین درفش کاویانی (شکل ۱۰) میباشد و از سه بخش تشکیل شده که یادآور سه دستور بزرگ آئین مزدیسنا یعنی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است. دو آویزه ای که از دایره دور کمر مرد هشتق شده اند در حقیقت نمودار دو پای شاهینند که بر روی دو گوی که سبیل کره زمین است نهاده شده که در طی زمان دو پای شاهین بشکل دو آویزه ساده در آمده و بجای دو گوی، دو سر آویزه هابر گشته اند دایره ای که در وسط تصویر قرار دارد نمودار چرخ زندگی یا زمانه بیکران است و دو آویزه مزبور یاد پای شاهین نیز نمودار دو نیروی مادی و مینوی یا دو جهان تنی و روانی است که در اوستا بنام «گئوش تشن» و «گئوش اورون» نام برده شده اند. ۴۲ آقای اورنگ مینویسد:

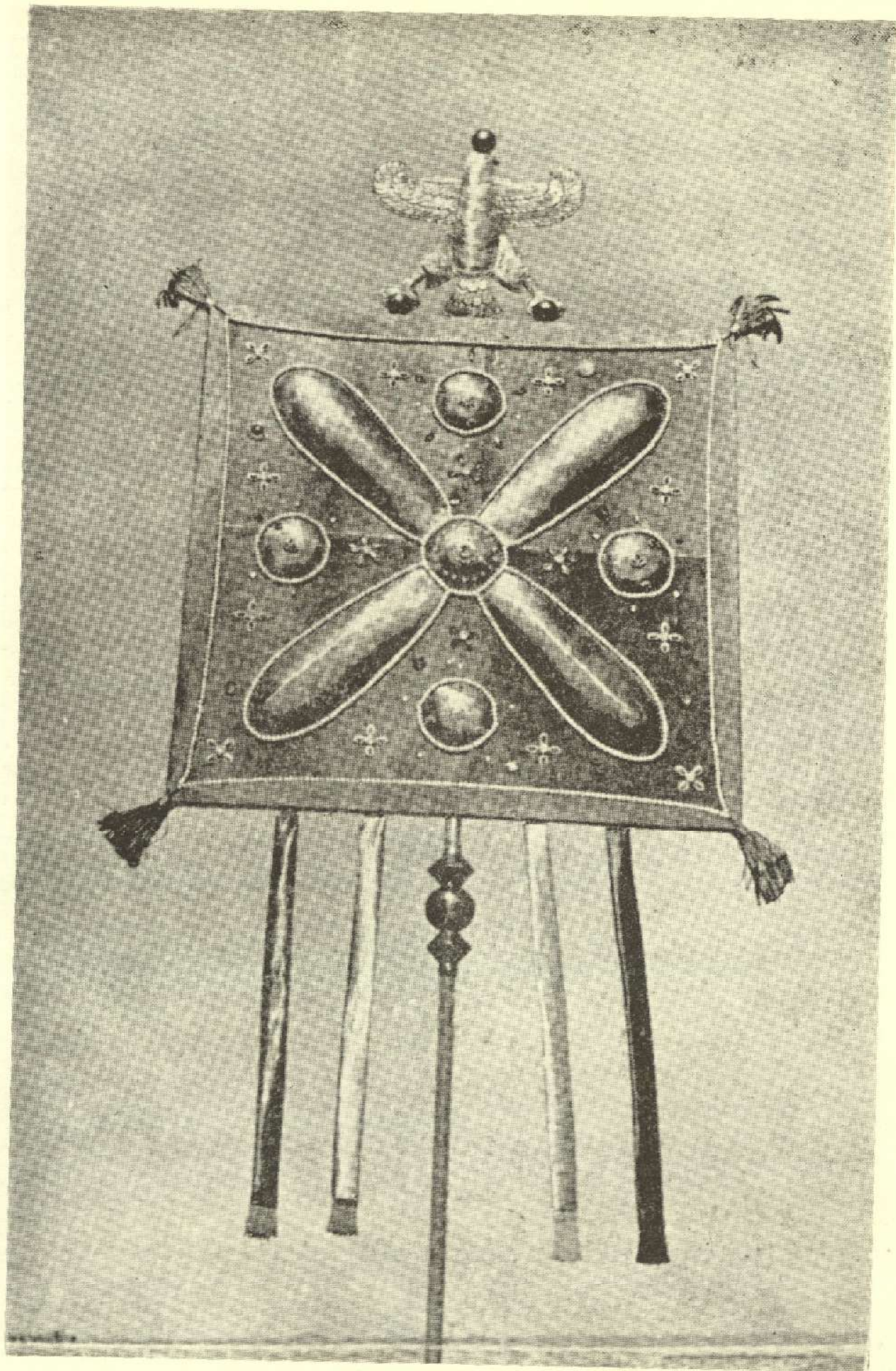
« در این نگاره نشان میدهد که آدم باید در درون این چرخ گردون به پرواز ببالد و پر راستی و درستی و بلند منشی و میهن پرستی به پرواز در آید و از راه سود بخش بودن و کارهای سودمند انجام دادن و در راه نگاهداری آب و خاک کشور بیاسداری پرداختن پیش برود و نام نیک جاودانی از خود بیادگار گذارد.» ۴۳

نویسنده مزبور معتقد است که این انسان شاهین نما به این خاطر دارای دوشپهر گشوده است که شاهین را در حالت پرواز نشان داده و راهنمای پرواز

۴۲ - ر - ک به فروهر یا شاهین نوشته اورنگ ص ۱۴۶
 ۴۳ - برای اطلاع بیشتر درباره فروهر یا شاهین به پاورقی ص ۱۴۶ همان کتاب مراجعه شود



شکل ۹ - تصویری از دد فش باستانی ایران که نشانه پیشرفت و تجلی بوده است



شکل ۱۰ - درفش کاویانی ایران کهن

آدمی بسوی بلندی و سرفرازی است و از آنجا که هر يك از این باله‌ها دارای سه بخش هستند مجموعه این شش بخش را نمودار شش پایه پیشرفت دینی یعنی «امشاسپندان» دانسته است. (بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خورداد، امرداد) ۴۴

حلقه‌ای را که در دست چپ انسان بالدار است نشانه پیمان دوستی و یگانگی میدانند زیرا «چون چنبره یا حلقه را بیشتر برای همبستگی و گردهم آمدن و پیمان دوستی بستن بکار می‌برند»
در مورد دست راست تصویر که به جلو کشیده شده می‌نویسد: «دست راست را بسوی جلو دراز کردن نشانه این است که صاحب‌نگاره، بمردم فرمان می‌دهد و میگوید به پیش» ۴۵

شادروان پورداد معتقد است که این نقش تصویر فروهر انسانی است که در حال عروج به عالم مینویست و بهمین خاطر ببال شاهین مجهز شده است و حلقه‌ای که در میان تصویر است و دو آویزه آن در حقیقت همان «کستی» یا «کشتی» است که زردشتیان در سن پانزده سالگی به کمر می‌بندند و آن ریسمانی می‌باشد که از هفتاد و دورشته پشم سفید گوسفند بافته شده است که نمودار ۷۲ یسنا می‌باشد. ۴۶

دکتر بهرام فروشی در مقاله محققانه خویش چنین نوشته است که: (بنظر گروهی از شرق‌شناسان) آنچه که در بالای سرداریوش پر گشوده است «مثال» خود اوست که نیروئی از مثال تمام جهان و خود اهورا را در بردارد ۴۷ و از داریوش پشتیبانی میکند. در تائید این نظر باید بخاطر داشت که شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی همه خویشان را بر گزیده خدا می‌دانستند که برای نجات ملت

۴۴- ر. ک به فروهر یا شاهین اورنگ ص ۱۴۷

۴۵- همان کتاب ص ۱۴۸

۴۶- یشتها گزارش پورداد جلد اول ۳۴۷

۴۷- ر. ک به مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال دوم ص ۶۲

فرستاده شده‌اند و این از سنگ نبشته‌های متعدد هخامنشیان و ساسانیان پیداست.

شاهنشاهان ساسانی بنا بر سنت‌های مذهبی کهن خود را از نژاد ایزدان میدانسته‌اند چنانکه در کتیبه شاپور در شهر بیشاپور نوشته شده (شاپور شاهنشاه که چهار ایزدان دارد)^{۴۸}

نکته دیگری که باید اضافه کرد اینکه بخاطر اهمیت فوق‌العاده فروهر در بنیاد اعتقادات ایرانیان قدیم، نقوش فراوانی از این انسان بالدار بجای مانده است ولی تمامی این نقوش کاملاً یکسان نیستند بلکه هر هنرمندی بنا بذوق و سلیقه هنری خویش و نیز بنا بمقتضای زمانه خویش آنرا بنوعی و در حالتی ویژه نقش کرده است و می‌باید گفت که گذشته از این اختلافات کم-اهمیت ظاهری تمامی نقوش در ویژگیهای اصلی شبیه یکدیگرند، و کاملاً پیداست که از یک اعتقاد مذهبی ریشه میگیرند (شکل ۱۱)

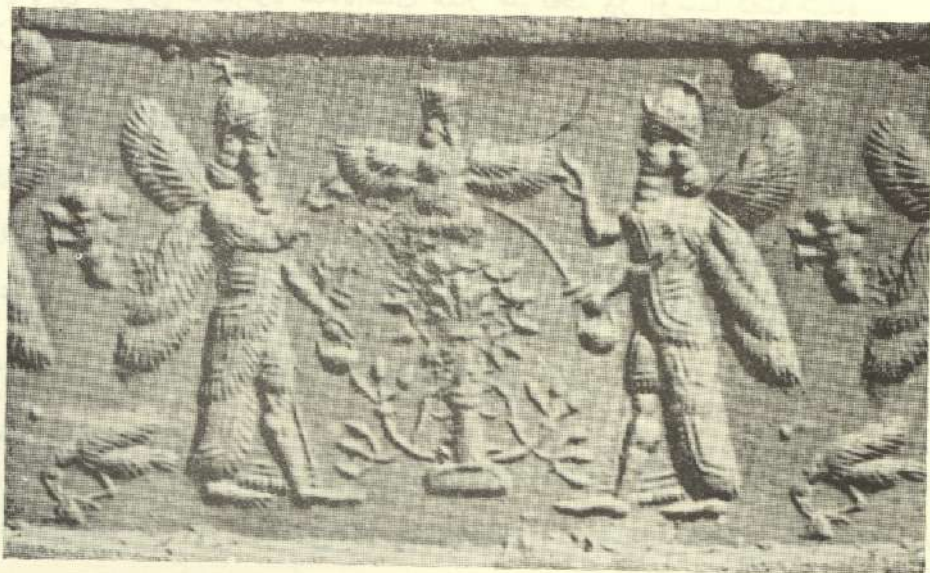
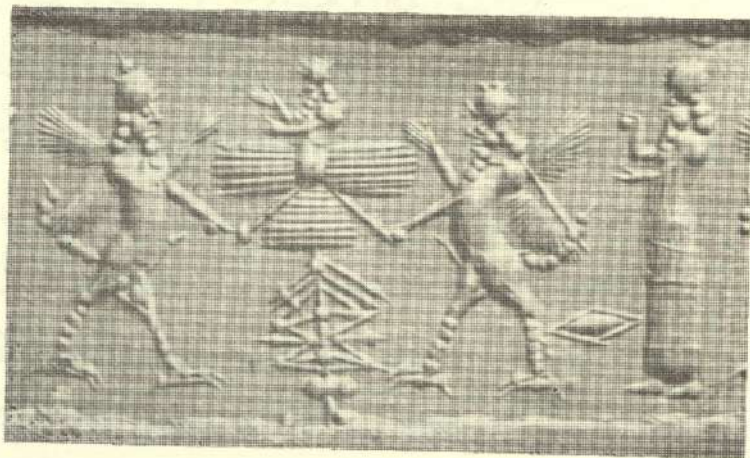
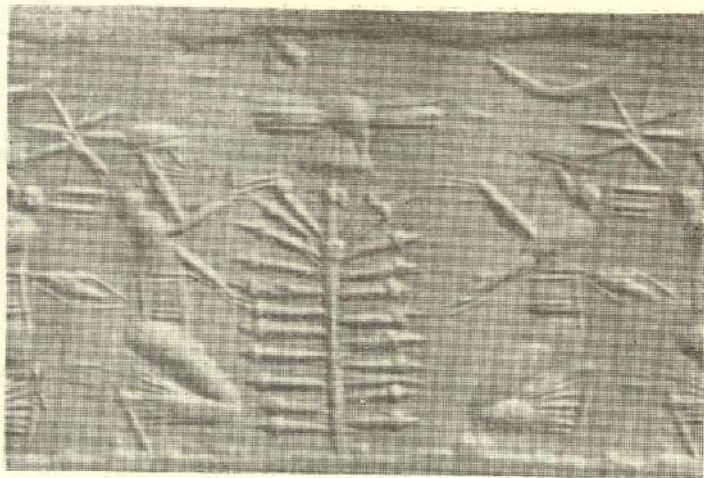
زردشتیان امروزی که آداب و سنت‌ها و روایات آئین مزدیسنا را سینه بسینه از اجداد و نیاکان خود حفظ کرده‌اند این نقش بالدار را نقش فروهر میدانند اگر فرض کنیم که این نقش نماینده فروهر اهورامزدا است که شامل فروهرهای دیگر از جمله فروهر خودشاه نیز میشود. در این صورت عقیده خاورشناسان و زردشتیان را بیکدیگر نزدیک کرده‌ایم.

گفتگویی پیرامون بقیه اجزاء تصویر مهر:

چنانکه ذکر شد گذشته از فروهر که اساسی ترین جزء مهرداریوش کبیر را تشکیل میدهد نقوش دیگری نیز بر روی مهر حک شده است.

دو درخت خرما در کنار تصویر مهر مزبور دیده میشود که بی تردید

۴۸ - ویرانه‌های این شهر نزدیک کازرون کشف شده است..



شکل ۱۱ - چند نوع از فروهرهای دوره‌های مختلف هخامنشیان
(تصویر از کتاب مسافرت ایران تألیف فلاندرن دگت و مجموعه مهرها و سیلندرهای موزه لوور)

نمایشگر اهمیت فوق العاده کشاورزی در آیین تولید و اقتصاد ایران کهن است .

تا قبل از انقلاب صنعتی و پیشرفت فرهنگ مادی ، زمین مادر زندگی بحساب میآمده و کشاورزی تقریباً تنها راه تولید ثروت بوده است بهمین دلیل است که بدون هیچ استثنا در فرهنگ کلیه اقوام قدیمی افسانه ها و مطالب فراوانی راجع بزمین رواج داشته والله زمین یکی از خدایان بزرگ بشمار میرفته است. از آنجا که ایران از کشورهای نیرومند جهان محسوب میشود میبایستی دارای زیربنای اقتصادی محکمی بوده باشد و در نتیجه کشاورزی یعنی اساسی ترین نهاد تولید در نزد ایرانیان چنان اهمیتی داشت که حتی در نهاد مذهب وارد شده و جنبه تقدس یافته است . تقریباً کلیه جشنهای ایرانیان قدیم مانند جشن فروردین و جشن مهر گان و غیره وابستگی مستقیم به زمین و کشاورزی داشته است. در اوستا بارها از کشاورزی بعنوان یکی از عالیترین فعالیت های بشری نامبرده شده است مثلاً صریحاً در اوستا گفته شده :

«آنکه گندم میکارد راستی می افشاند» .

تقریباً کلیه مورخین نیز روایات متعددی درباره اهمیت کشاورزی در ایران کهن ذکر کرده اند و نیز زردشت در وندیداد بکرات درباره فلاح و زراعت انسان را رهنمون شده است^{۴۹} از اینرو جوانان پارسی در ساعاتی پس از فراغت از چاشت بدرختکاری و امور زراعتی میپرداختند و این فن از پدر به پسر آموخته میشد .

طبیعی است که شاهنشاهان ایران که بزرگترین تعیین کننده خط مشی اقتصادی و سیاسی کشور بودند بیش از هر کس دیگر با اهمیت زراعت واقف بوده

۴۹- ر.ک به مجموعه قوانین زردشت یا وندیداد اوستا ترجمه از دکتر موسی جوان

و در ترویج آن میکوشیده اند. گزنفون در این باره مینویسد: «... شاه همیشه مراقب است تا در همه جای کشورش باغهایی باشد پر از درختان زیبا و این باغها را (پردیس) مینامند و اگر هوا مناسب باشد شاه اکثر اوقات خود را در این گونه باغها بسر میبرد...»^{۵۰}

حتی شاهان و شاهزادگان هخامنشی قسمتی از وقت خود را صرف باغبانی و زراعت میکردند و گذشته از آنکه در اطراف و اکناف کشور باغهای حاصل-خیز ایجاد میکردند هر یک برای خویش باغهای وسیع و زیبا میساختند این باغها را در قدیم «پردیس» و در فارسی امروز «فردوس» و در زبان اوستائی «پئیری دئزا» (بمعنی محوطه شکار) مینامیدند. در میان پادشاهان هخامنشی بخصوص داریوش بزرگ که کوششهای فراوانی برای نوسازی سازمان اقتصادی کشور بعمل آورد توجه فراوان به کشاورزی و درختکاری میداشت مثلاً در نامه‌ای که به «گاداتس» حاکم آسیای صغیر بزبان یونانی نوشته دستورا کید میدهد که در تمام حوزه حکمرانی خویش جنگلهای وسیعی ایجاد کند و او را بخاطر مطالبه مالیات از باغهای معبد «آپولو (مهر)» به سختی سرزنش میکند در قسمتی از این نامه چنین مینویسد: «من نیت شما را در بهبود بخشیدن کشورم بوسیله انتقال و کاشت درختان میوه در آن سوی فرات در بخش علیای آسیا تقدیر میکنم...»^{۵۱}

توجه باین مطالب زیرکی و کاردانی شگرف داریوش را در اعمال یک سیاست سازنده اقتصادی نشان میدهد و بخوبی مبین وجود تصاویر نخل بر روی مهر داریوش میتواند باشد زیرا این شاهنشاه بخوبی با اهمیت نهاد اقتصاد بعنوان زیربنای اساسی ساختمان اجتماعی آگاه بوده و میدانسته است

۵۰- نیک به تمدن هخامنشی جلد دوم نوشته علی سامی ص ۱۹۱

۵۱- ایضاً ص ۱۹۱

که کشوری پایدار خواهد بود که رشد تولید آن جوابگوی نیازهای جامعه باشد و دولتی بقدرت رسیده و دوام خواهد یافت که سیاست اقتصادی خلاقه‌ای را ارائه دهد.

بنظر نگارنده بی‌تردید نقش نخل‌های خرما بر روی مهر داریوش بزرگ نشانه باروری و اهمیت کشاورزی در آیین سیاسی و اقتصادی آن روزگار ایران بشمار می‌آمده که در نظر تیزبین داریوش بزرگ یکی از پایه‌های اساس حکومت و قدرت بوده است.

تصویر گردونه مهر داریوش بزرگ:

تصویر ارابه‌ای که تقریباً در وسط مهر حک شده در نظر اول میتواند نمایشگر قدرت بدنی داریوش و علاقه مفراطی وی بشکار و تیراندازی باشد. در این باره بهترین دلیل آنکه خود داریوش شاه در بندهای ۹ و ۱۰ کتیبه‌ای که در نقش رستم در کنار آرامگاهش بفرمان وی کنده شده است چنین میگوید:

« ورزیده هستم چه با هر دو دست چه با هر دو پا هنگام سواری خوب سواری هستم . هنگام کشیدن کمان ، چه پیاده ، چه سواره ، خوب کمانکشی هستم . هنگام نیزه زنی چه پیاده و چه سواره ، خوب نیزه زنی هستم □ و هنرهایی که اهورامزدا بر من فرود فرستاد ، و توانستم آنها را بکار برم ، بخواست اهورامزدا آنچه بوسیله من کرده شده با این هنرهایی که اهورامزدا بر من فرو فرستاد کردم» ۵۲

اما میتوان از این تصویر توجیهی عمیق‌تر و دقیق‌تر کرد. نخست آنکه میدانیم از دوره‌های بسیار کهن ارابه (گردونه) در نزد اقوام مختلف بشری بعنوان وسیله حرکت و گریز و نیز مهم‌ترین وسیله حمل و نقل و بازرگانی

۵۲ - فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی تألیف - رلف نارمن شارپ ص ۹۱

بوده و حتی يك جنگ افزار ارزشمند بتدریج جنبهٔ تقدس یافته و در بسیاری از نقوش بجای مانده از تمدنهای کهن میتوان نقشی از آن را یافت .
 با توجه به موقعیت جغرافیائی ویژهٔ ایران بعنوان بزرگترین چهارراه بین‌المللی بازرگانی و ترابری دنیای قدیم و رونق و اعتبار جاده‌های ارتباطی ایران چون جادهٔ شاهی و جادهٔ ابریشم و غیره میتوان نقش این ارابه را نشانه‌ای از اهمیت حمل و نقل و بازرگانی در سیاست اقتصادی داریوش بزرگ دانست .

نقش این ارابه را به گونه‌ای دیگر نیز میتوان توجیه کرد. و آن اینکه پادشاه زیرك و سیاست مدار هوشمندی چون داریوش بزرگ بخوبی میدانسته است که در جهان آن روزگار پایه‌های اصلی حکومت و قدرت را سه نیروی مذهب، ارتش و اقتصاد تشکیل میدهد.

وی شاهنشاهی پاکدل و معتقد به مبانی عالی اخلاقی و مذهبی بود در درجهٔ اول نشان فروهر را بعنوان عالیترین نمود جهان مینوی و توجه به اهورامزدا و آیین وی در بالای مهر خویش قرارداد و چون شکوفائی اقتصاد کشور و ازدیاد ثروت ملی و رفاه و آسایش ملت خویش را بزرگترین هدف و وظیفهٔ خود میدانسته از اینرو به کشاورزی که تنها آیین اساسی تولید دنیای آنروزگار بوده توجه فراوانی داشته و علاقه به ترویج آنرا بصورت تصویر دو نخل که مظهر باروری است در مهر خویش جاودانه ثبت کرده است.

از آنجا که دنیای قدیم جهانی سخت پر آشوب بوده و هر کشور بانشان دادن کوچکترین ضعفی طعمهٔ رقبای خویش میگشته است تشکیل ارتش نیرومند، اساسی‌ترین شرط حفظ ثبات سیاسی و تمامیت ارضی و موجودیت استقلال و آزادی هر کشور بشمار می‌آمد از اینرو داریوش بزرگ باشناخت

موقعیت زمانی و مکانی خویش ارتش نیرومندی تشکیل داده بطوریکه شنیدن نام سربازان پارسی لرزه براندام گردن کشان و فاتحین دنیای آن روزگار میانداخت. بنظر میرسد که اربابه منقوش در روی مهر داریوش نمایشگر قدرت شگرف ضربتی ارتش هخامنشی بوده به ویژه اگر به بدنهای کشیده و نیرومند اسبان حامل اربابه و حالت پرشکوه داریوش کبیر توجه بیشتری گردد.

بدین ترتیب میتوان گفت شاهنشاه بزرگ هخامنشی با ظرافت و هنری خاص توانسته است اساسی ترین نهاد های فرهنگ يك جامعه را به طرز جالب در تصویر مهر خود پیوند دهد .

روابط

ایران و هند در

عهد باستان

تعلیم

علاءالدین - آذری

(دکتر تاریخ)

روابط ایران و هند^(۱) در عهد باستان

مقدمه در بین ملل و نژادهای بسیار که با هندوستان تماس داشته و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده اند قدیمترین و با دوامترین آنها ایرانیان هستند.^۲
این مطلب را پانددیت^۳ جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هند در کتاب خود موسوم به کشف هند آورده است و براستی باز کمر این کلام حق مطلب را ادا کرده است.

بررسی روابط دیرینه دو ملت باستانی ایران و هند که دارای وابستگیهای عمیق فرهنگی و معنوی هستند برای ما که هم-اکنون با این کشور بزرگ و پر جمعیت دنیا مناسبات دوستانه و برادرانه داریم کاری جالب و در عین حال لذتبخش است.

بقلم

علاءالدین آذری

دکتر دیاربخ

۱ - هندوستان نام کشوریست که درلسان قدیم سانسکریت بهارات نام دارد . نقل از کتاب سرزمین

هند تألیف علی اصغر حکمت چاپ دانشگاه ص ۹۸ - ۹۷

2- Discovery of India. London. 1946-p. 137

۳ - پانددیت عنوان مخصوص طبقه ممتاز برهمنان است .

۱ - روابط ایران و هند در عهد باستان

الف - از آغاز تادوره هخامنشی

آریاهای ایران و هند که سالیان درازی را باهم گذرانده و اخلاق و صفات مشترکی داشتند، پس از جدائی ازهم و مهاجرت بسرزمین‌هاییکه مورد نظر و توجه آنها بود بسیاری ازویژگیهای قومی خود را همچنان حفظ کرده‌اند و هم‌اکنون پس از گذشت ده‌ها قرن همچنان پیوستگی نژادی و زبانی خود را محفوظ داشته‌اند.

زبان‌هندیان آریائی سنسکریت بوده که از بسیاری جهات بزبان اوستائی و پارسی باستان نزدیک است از طرفی زبان غیر آریائی دراویدی هند نیز بسیاری از لغات و اصطلاحات و تعبیرات زبان پارسی را در خود نگه داشته است. آریاهای هند چون خود را برتر از بومیان میدانستند سیستم طبقاتی را در آن خطه بوجود آوردند.^۴

این تقسیم‌بندی که از ابتکارات آنهاست هزاران سال در جامعه هند رعایت میشد.

طبقات چهارگانه آریاها بقرار زیر است:

طبقه اول روحانیان یا برهمنان (کاهنان) بودند.

طبقه دوم را جنگاوران یا کشتریاها^۵ تشکیل میدادند.

طبقه سوم شامل ویسایا (وایشیان)^۶ یعنی بازرگانان و کشاورزان بودند.

4- Castes-System

5- Kshatriyas

6- Vaisyas

وبالاخره طبقه چهارم که از افراد زیر دست و پائین جامعه تشکیل میشود سودراها (شودر)^۷ نام داشتند.^۸

همین تقسیم طبقات بچهار بخش در ایران باستان نیز همانند هند اجرا شده است و فردوسی در شاهنامه آنرا به جمشید جم نسبت میدهد:

۱- کاتوزیان (روحانیان) ۲- نیساریان (جنگاوران) ۳- نسودی (کشاورزان) ۴- اهنوخوشی (پیشه‌وران و دست‌ورزان)^۹

برغم اختلافی که در جزئیات و خصوصیات وجود داشت و اختلاف عقیده‌ای که کیشهای رسمی دو کشور ایران و هند در مورد اهمیت اصناف گوناگون داشتند این تقسیم صنفی جامعه در هر دو کشور مولود شرایط اجتماعی کم و بیش متشابه بوده است.^{۱۰}

در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان یکنوع اشارات و توصیفهائی از نواحی شمالی هند شده است، در ریگ‌ودا که کتاب مقدس هندوان و یادگار دوران باستانی ودائی میباشد دربارهٔ ایران اشاراتی شده است و ایرانیان «پارشوا» و بعدها پاراسیکاهای نامیده شده‌اند که کلمه جدید پارسیها از همین کلمات ناشی^{۱۱} و مشتق شده است، از پارتهای کلمه‌ای بنام پارتاواها یاد شده است.^{۱۱}

شواهدی موجود است که از سدهٔ هفتم پیش از میلاد میان ایران و هند روابط بازرگانی برقرار بوده است و هندیان نه تنها با ایرانیان بلکه با بابلیان از راه خلیج فارس در تماس بوده و کالاهای تجارتنی خود را باین صفحات می‌آورده‌اند.

با کشف آثار تاریخی موهنجودارو و هاراپا در هند صحت این مدعا تا حدی تأیید شد.

7- Sudras

8- South Asia: A. short history-hugh tinker 1966.p. 13

۹- شاهنامه فردوسی ج ۱ ص ۲۴۰.

۱۰- ر. ک بتاریخ ماد تألیف دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز ص ۲۴۱ - ۲۴۰.

۱۱- ر. ک بتاریخ تمدن ایران باستان تألیف مهرداد مهرین ص ۱۲۸ - ۱۲۷.

بسال ۱۹۲۴ میلادی جهان علم دو باره از خبرهای هند تکان خورد ، سر جان مارشال^{۱۲} بجهانیان اعلام داشت که دستیاران او بویژه ر. د. بانرجی^{۱۳} در موهنجودارو^{۱۴} بر کرانه باختری سند سفلی آثاری پیدا کرده اند که گویا از قدیمترین تمدنی است که تا باهروز بر دیده تاریخ نگاران هویدا گشته است ، در آنجا و در هاراپا^{۱۵} که چند صد میل از قسمت شمالی دورتر قرار دارد چهار یابنج شهر در دل خاک نهفته است در اینجا صدها خانه و دکان ساخته از آجرهای سخت دیده شده که در خیابانهای پهن و باریک قرار داشتند و در بعض موارد دارای چندین طبقه بودند

این اکتشافات ثابت میکنند که در سند و پنجاب طی هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد یک زندگی شهری بسیار مرقی وجود داشته است وجود چاهها و گرمابه ها و مجاری فاضل آب مجهز در اغلب خانه ها دلالت دارد بر اینکه وضع اجتماعی مردم آن لااقل با وضع مردم سومر برابری میکرده و بروضعی که در مصر و بابل حکمفرما بود برتری داشته است

حتی در اور^{۱۶} خانه ها بهیچوجه از لحاظ کیفیت ساختمانی بسا منازل موهنجودارو قابل مقایسه نیست از جمله اشیائی که در این نقاط بدست آمده عبارتست از ظروف منزل ، لوازم آرایش ، ظروف سفالی ساده یا نقاشی شده که آنها را بادست و یا باچرخ ساخته اند ، و همچنین سفالینه ها ، مهره های نرد و شطرنج ، سکه های قدیمی که خیلی کهنه تر از سکه های است که قبل از این پیدا کرده بودند

قرائن نشان میدهد که در زمانیکه خوفو^{۱۷} نخستین هرم بزرگ را

12. Sir John Marshall

13. R. D. Banerji

14. Mohenjo-Daro

15. Harapa

۱۶- OUR از شهرهای سومر واقع در بین النهرین

۱۷- خوفو یا خثویش فرعون مصر - Chéops-Khoufouï از سلسله چهارم که بزرگترین هرم را ساخت

ساخت موهنجودارو در دوره ترقی بوده و با سومر و بابل روابط بازرگانی و مذهبی و هنری داشته است و بیش از سه هزار سال ، تا قرن سوم ق.م. تمدنش دوام داشته است...^{۱۸}

با در نظر گرفتن اشیاء مکشوفه در خرابه های موهنجودارو و هاراپا و تشابهی که این اشیاء با آنچه در ایران کشف شده است دارد میتوان ارتباط و پیوستگی مدنیت هند و ایران را قطعی دانست .

« باستان شناسانیکه آثار فوق را از آن عصر و زمان کشف کرده و پرده خاک را از رخ آنها برداشته اند مانند همان آثار را در دره دجله و فرات و فلات ایران نیز جلوه گر ساخته اند ، از آن جمله دو نوع ظروف سفالی بسا نقش و نگار از هردو تمدن بدست آمده است که یکدست در روی زمینه سرخ-رنگ و دسته دیگر در زمینه زرد فام طرح ریزی میشده است در بعضی از این شهرهای باستانی از هردو نوع ظرف دیده میشود ، لیکن در بسیاری دیگر فقط یکنوع زرد یا قرمز را بدست آورده اند ، ظروف سفالی سرخ فام خاص قسمتهای شمالی و مرکزی ایران و حواشی دریای مازندران است ، در حالیکه سفالهای زرد گون در نواحی عراق عرب تا جنوب ایران و سواحل خلیج فارس پدیدار شده است .

کاوشهاییکه در حدود سال ۱۹۳۰ میلادی در سیصد میلی جنوب تهران در تپه سیلک کاشان بعمل آمده است ثابت نمود که آن نقطه (کاشان فعلی) محل تماس آن هردو تمدن دیرین بوده است.^{۱۹}

اکنون درباره روابط سلاطین ماد (۵۵۰-۷۰۸ ق.م) با هندیان مطالبی را که شبیه به افسانه است از قول گزنوفن (خسنوفن) مورخ و سردار یونانی زمان اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ ق.م) ذکر مینمائیم : آمدن سفرای هند بدربار پادشاه ماد کیا کسار- «روزیکه کوروش بسان قشون مشغول بود

۱۸- تاریخ تمدن ویل دورانت - مشرق زمین گاهواره تمدن ص ۵۷۸ تا ۵۸۰

۱۹- ر. ک به کتاب سرزمین هند - علی اصغر حکمت ص ۳۵ .

رسولی نزد او آمد و اطلاع داد که چون سفرائی از طرف هندیها نزد پادشاه ماد آمده‌اند، او کورش را میطلبد و تقاضا میکند که بی‌درنگ نزد وی رود رسول را مأمور کرده بودند لباس فاخری بکورش بدهد^{۲۰} که او با این لباس بقصر پادشاه درآید (درست معلوم نیست مقصود گزنفن از هند کدام قسمت آسیا است زیرا تصورات قدما راجع بهندمبهم بوده است) کورش قسمتی از قشون خود را برداشته نزد کیا کسار رفت و چون پادشاه او را در لباس ساده دید ایراد کرد که چرا لباس ارغوانی او را نپوشیده است و این رفتار باعث سرافکنندگی او پیش سفرای هند خواهد شد کورش جواب داد اگر لباس ارغوانی پوشیده طوق و یاره استعمال می‌کردم ولی دیر فرمان ترا بجای می‌آوردم آیا بهتر از آن بود که همین امروز با قشونیکه حاضر است اوامر ترا فوراً انجام داده آمده‌ام. کیا کسار را این جواب خوش آمد و امر کرد در حال سفرای هند را داخل کنند.

سفرای گفتند که از طرف پادشاه هند آمده‌اند تا بپرسند که چرا ماد می‌خواهد با آشور بجنگد؟

و بعد همین سؤال را از پادشاه آشور خواهند کرد. هندیها بر ضد طرفی خواهند بود که متعدی است، کیا کسار جواب داد ما نسبت با آشور یها تعدی نکرده‌ایم حالا لازم است بروید نزد پادشاه آشور و ببینید چه می‌گویند، کورش در این وقت رو به کیا کسار کرده پرسید آیا اجازه میدهی که من هم چند کلمه بگویم؟ و پس از تحصیل رخصت بسفرای گفت: اگر کیا کسار اجازه داد شما به پادشاه هندیها خواهید گفت که ما تعدی نکرده‌ایم و اگر آشور یها می‌گویند که تعدی کرده‌ایم ما حاضریم پادشاه هند را حکم قرار دهیم تا رسیدگی کرده حکم عادلانه بدهد (کتاب دوم فصل ۴) ^{۲۱}

۲۰- گزنفن کورش را سردار پادشاه ماد میداند؟!

۲۱- ر. ک بتاریخ ایران باستان - مشیرالدوله پیرنیا - ص ۳۰۷ و ۳۰۸ .

نوشته دیگری جز آنچه ذکر شد و در صحت آن تردید بسیار است متأسفانه بدست نگارنده نرسیده است تا از روابط مادها با هندیها بیشتر بحث و گفتگو شود.....

ب - دوره هخامنشی

بناب نوشته گزنفن مورخ یونانی (چنانکه گفته شد بهمه نوشته هایش اعتماد نشاید) کوروش بزرگ شاهنشاه هخامنشی با دولت هند روابط دوستانه برقرار کرده بود آن زمان که این شهریار نامدار عزم تسخیر سرزمین لیدی (لودی - لیدیا) و جنگ با پادشاه ثروتمند و معروف آن کرزوس را داشت، پادشاه هند نمایندگان بنزد کوروش گسیل داشت، گزنفن گوید: «در این احوال سفرای هند وارد شده پول آوردند و به کوروش از طرف پادشاه خودشان چنین گفتند، کوروش بسیار خوشوقتیم که تو مرا از حوائج خود آگاه کردی، میخواهم میزبان تو باشم و برای تو پول بفرستم، اگر باز بیول احتیاج داری از من بخواه، سفرای من مأمورند آنچه را که تو امر کنی انجام دهند کوروش جواب داد، من امر میکنم که عده ای از رسولان در خیمه مانده پول را نگاهدارند و بخوشی اوقات خود را بگذرانند، سه نفر از شما بمیان دشمنان ماروند ظاهرأ با این مقصود که میخواهند عهدی بین آنها و پادشاه هند برقرار کنند، ولی باطناً با این نیت، که بمینند دشمن چه میگوید، و چه میکند و پس از آن نتیجه اطلاعات خود را بما بگویند اگر این اشخاص مأموریتشان را خوب انجام دهند از این کار آنها بیش از پولی که آورده اند سپاسگزار خواهم بود. زیرا جاسوسان من که بلباس بندگان در آمده اند نمیتوانند اخباری جز آنچه همه میدانند بدست آرند، ولی کسانی مانند شما میتوانند فکر و خیال دشمن را دریابند. سفرای این پیشنهاد را فوراً بامیل پذیرفتند کوروش آنها را مانند میهمان های واقعی نواخت و پس از آنکه لوازم سفر آماده گشت بمقصد روانه شده قبلاً گفتند همینکه از مقاصد دشمن آگاه شدیم مراجعت خواهیم کرد.....

در این احوال رسولان هندی برگشته این خبرها را آوردند: کروزس پادشاه لیدیه سرداری قشون انتخاب و مقرر شده است که تمام پادشاهان در يك جا جمع شوند و پول زیاد تهیه کنند.... (کتاب دوم فصل ۴)

داریوش بزرگ (۴۸۶-۵۲۲ ق.م) شاهنشاه هخامنشی در سال ۵۱۲ پیش از میلاد ب فکر افتاد که اراضی حاصلخیز سند پنجاب را که امروزه بخش عمده پاکستان باختری را تشکیل میدهد تسخیر نماید، این امر بسرعت تحقق یافت و سپاه اعزامی ایران بر اراضی شمال باختری هند دست یافت، واقعه لشکر کشی ایرانیان بهند بقدری در تاریخ هند باستان با اهمیت تلقی شده است که آنرا یکی از دو مبدأ خود قرار داده اند. (۱- موعظه بودا ۲ - لشکر کشی - داریوش) ۲۲

داریوش برای آشنائی بیشتر با اوضاع جغرافیائی هند، و استفاده از طرق آبی آن هیأتی را بسرپرستی یکی از دریا نوردان یونانی موسوم به اسکیلا کس^{۲۳} باین سرزمین گسیل داشت، هرودوت مورخ یونانی در این باره مینویسد: ۲۴ «داریوش میخواست بداند رود سند در کجا بدریا میریزد پس اسکیلا کس را که از مردم کاریاندا^{۲۵} بود در کشتی نشانده و با هیأتی باین مأموریت فرستاد آنان از شهر کاسپاتیروس^{۲۶} و از سرزمین پاکتیها^{۲۷} از طریق رودها بسوی مشرق حرکت کردند تا بدریا رسیدند سپس رو بسمت مغرب در دریا براه افتادند و در ماه سیام بجائی رسیدند که فینیقیها بفرمان پادشاه مصر (قبلا) از آنجا برای گردش بدور افریقا براه افتاده بودند، پس از این اکتشاف داریوش هندیان را باطاعت خود در آورد و از این دریا استفاده کرد...»

۲۲- ر.ک بتاریخ ایران سرپرستی سایکس ج اول ص ۱۲۶

23- Skylax

۲۴- کتاب چهارم هرودوت بند ۴۴ .

25- Caryanda

26- Caspatyrus

27- Paktyes

همین مورخ در جای دیگر اشاره بخراج گزاف هندیان میکند : ۲۸
«جمعیت هندیان از دیگر اقوامیکه میشناسیم بیشتر است و با مقایسه با ایشان
خراج ایشان (به ایران) سنگین تر. خراج ایشان سیصد و شصت تالان براده
طلاست و اینان بیستمین ساتراپ نشین هخامنشی هستند.»

نام هند در سنگنبشته‌های پارسسی و اوستا هیندو ۲۹ و در سانسکریت
سیندهو ۳۰ و در ایلامی خنی این- دو - ایش ۳۱ آمده است. داریوش بزرگ
در سنگنبشته‌های خود دوبار از هندیان یاد میکند یکی در سنگنبشته تخت جمشید
و دیگری در سنگنبشته نقش رستم که در آن سنگنبشته‌ها هند را یکی از
بیست و چهار استانی که زیر فرمان او است می‌شمارد. ۳۲

کار بزرگ داریوش در تسخیر سند و پنجاب سبب شد که سالیان درازی
پول و ثروت هند بسوی خزانه شاهنشاهان هخامنشی سرازیر شود.

اداره و سرپرستی نواحی مفتوحه هند از جانب داریوش به خسترپاونی
(ساتراپ) سپرده شد که مسئول حفظ نظم و آرامش و اخذ مالیات در این
خطه بود ، با اینحال دولت شاهنشاهی حکومت‌های کوچک هند را بحال خود
گذارد بشرطیکه از پرداخت بموقع خراج ابراء و امتناعی نداشته باشند و در
حفظ و حراست راه‌ها با خسترپاون کمک و معاضدت کنند و در مواعیقه که احتیاج
بسر باز بیشتر است از اعزام آنها بمرکز دریغ نورزند .

سازمان و تشکیلات هخامنشی که بر اساس متینی پی‌ریزی شده بود نه تنها
برای مدت طولانی امنیت و آرامش را در سراسر شاهنشاهی وسیع هخامنشی
حکمفرما ساخت بلکه فرهنگ و هنر ملل تابعه خود را بهم پیوند داده و

۲۸ - کتاب سوم هرودت بند ۹۴ .

29- Hindu

30- Sindhu

31- KHI-IN-DU.ISH

۳۲- ر.ک بتاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان - دکتر مشکور ص ۴۵۰ - ۴۵۲

باعث بوجود آمدن تمدن شکوفانی شد. در این زمان هندیان تابع ایران مانند دیگران در کلیه پیکارهای بزرگ این دوره دوش بدوش برادران ایرانی خود بر ضد دشمن مشترك میجنگیدند، زمانیکه آرتش نیرومند خشایارشا برای گوشمالی یونانیان بدانصوب عزیزت میگرد، هندیان بریاست فرنازاتر^{۳۳} پسرارته بات^{۳۴} در حالیکه لباسهائی پنبه‌ای و تیرو کمانهائی ازنی و تیرهائیکه انتهایشان بآهن نوک تیزی ختم میشد داشتند در حرکت بودند، بعد از ناکامیهای نظامی خشایارشا در جنگ با یونانیان و در گذشت وی بتدریج بعضی از مستعمرات دوردست ایرانیان مانند هند از اطاعت حکومت مرکزی خارج شده و بحکومت‌های متعددی تحت ریاست پادشاهان محلی تقسیم شدند. اما باین حال نفوذ فرهنگ و هنر ایران آنچنان در سرزمین مزبور ریشه دو انیده بود که با گذشت دهها قرن هنوز اثرات آن مشهود است.

مختصری از نفوذ معماری ایران هخامنشی در معماری هند

قرنها از تمدن هخامنشی ایران گذشت ولی آثار هنرمندان عصر باستانی ایران همچون معماران و مجسمه‌سازان، همچنان در هندوستان باقی و برقرار ماند، باید دانست که رسم کتیبه نویسی روی صخره‌ها و احجار غارها نخست در ایران بظهور رسیده است چه قبل از عصر آشوکا^{۳۵} (۲۳۲-۲۷۳ ق.م) در هندوستان از این رسم اثری نیست و آن نخست در بلاد مدی (ماد) و سپس در فارس در هزاره اول قبل از میلاد بوده است که این قوم آریائی غارهای دردل کوهها تراشیده و تزیین کرده و درون آنها ستونهای سنگ برافراشته‌اند، این عمل را آشوکا بعدها در کوههای گیادرایالت بهار عیناً تقلید و تکرار کرده است، در حالیکه داریوش اول کتیبه معروف بیستون رادر حدود ۵۱۸ قبل از میلاد نقر کرده

33- Pharnazatres

34- Artabate

35- Ashoka پادشاه معروف هند از سلسله موریائی - متجاوز از سی ستون منتسب باین پادشاه

در سرزمین هند پیدا شده است که تأثیر هنر هخامنشی را بر روی آنها میتوان مشاهده کرد.

آشوکا کتیبه خود را در ۲۵۰ قبل از میلاد از او تقلید نموده و بذوق و سلیقه هندی در آن تغییراتی داده است، همچنین سرستون‌هایی بشکل زنگ معلق که در حجاریهای داریوش و آشوکا هر دو موجود است و هندیها آنرا بذوق خود تغییری داده و بصورت گل نیلوفر واژگون ساخته‌اند براین معنی و علامت نشانه دیگری است.^{۳۶} بالاخره در فن معماری شك نیست که سلاطین هند از عصر موریان و بعد از آنها سبک معماری هخامنشی را منظور نظر و سرمشق عمل خود قرار داده بودند و آثار مکتشفه ثابت میکنند که چگونه دو مملکت از هنر یکدیگر بهره‌ور شده‌اند.

همچنین در این اواخر در ایالت بهار در ناحیه راجگیر آثار یک حصار سنگی بسیار کهن بطول ۲۵ میل کشف شده است که ظاهراً باروی شهر عظیمی بوده و در قرن ششم قبل از میلاد یعنی مقارن زمان ظهور بودا آن شهر منتهای آبادی و عمران را داشته است این دیوار که از صخره‌ها و سنگهای بزرگی ساخته شده و جابجا آثار برجهای مربع آن باقیست حصار آن شهر بوده است نکته اینجاست که در میان آثار مکتشفه در وسط آن شهر ویران مقداری زیورآلات و جواهرات که شبیه به آثار دوره هخامنشی ایران است بدست آمده که همه آنها بقرن چهارم قبل از میلاد یعنی زمان حمله اسکندر منتسب میباشد و معلوم میکنند که در آن زمان جماعتی از ایرانیان بصلح یا بجنگ بدانجا آمده بوده‌اند، دانشمندان حدس میزنند که آنها یا از همراهان سپاه اسکندر بودند که از ایران قبلاً بشهر تاکسیلا^{۳۷} مهاجرت کرده و سپس باین شهر که نسل آمده‌اند و یا از مهاجرینی بوده‌اند که بعد از خرابی ایران از آن کشور به هندوستان پناه آورده‌اند و صنایع دستی و هنرهای یدی ایران را با خود بوسط هندوستان برده‌اند.

۳۶- سرستون آشوکا که چهار شیر نشسته را پشت به پشت هم بر روی پایه بشکل زنگ قرار داده است اکنون در موزه سرفات شهر مقدس بنارس وجود دارد.

۳۷- Taxila شهر ناکشه چیل که یونانیها به آن تخسیلا یا تاکسیلا میگفتند در بیست میلی شمال غربی راولپنڈی (پاکستان باختری) قرار داشت.

شاهد دیگر بر این رابطه که نسل همانا خط خروشتی (خرشتی-خاروشته‌ی) است که اصل آن ایرانی و آرامی می‌باشد و هندوستان در قرون قبل از میلاد اقتباس کرده است و مردم هند در نگارش خود آن را با اختلاف و تغییر بکار برده‌اند.^{۳۸} د کتر هرمان گوئتز^{۳۹} خاورشناس آلمانی که سالها بعنوان موزه دار در هند اقامت داشت در همین زمینه مطالبی بدین شرح نوشته است: «موج دوم آریاها بر هندوستان مصادف با تأسیس و توسعه امپراتوری موریها بود که از چندین لحاظ از روی سرمشق شاهنشاهی هخامنشی یا مقدونی الهام گرفته بود، هنرمندان موریایی شک مرهون هنر هخامنشی بودند و با احتمال قوی معماران و سنگتراشان ایران که پس از ویرانی دستگاه هخامنشی بدربار پاتالی پوترا پناهنده شدند بانی سبک جدید معماری هند بودند زیرا در آن زمان بناهای عظیم سنگی و حجاری عمده در هندوستان چیز تازه در آمدی بود و این هنرمندان برای آن کار استخدام شدند با اینحال سرمشقهای هخامنشی کاملاً بنده وار تقلید نشد بلکه شکلهای هنری موجود در هندوستان را که فقط با توجه به سنن هندی میتوان فهمید تغییر دادند.

در سالهای اخیر هم با اکتشافات تازه، از نفوذ هنر معماری هخامنشیان در خطه سند و پنجاب، مدارك تازه‌ای بدست آورده‌اند که هر گونه شك و شبهه‌ای را در این زمینه بکلی بر طرف می‌سازد.

«پژوهندگان و باستانشناسان پاکستانی اخیراً بررسیهایی را برای بازساختن تاریخ روزگار کهن آغاز کرده‌اند و توانسته‌اند حلقه مفقوده را در بازپسین کاوشهای بلمبت^{۴۰} و تیمارگره^{۴۱} بیابند.

این کاوشها نخستین بار در پاکستان نشانیهایی از آبادیهای باستانی هخامنشی

۳۸- ر.ک به کتاب سرزمین هند تألیف علی اصغر حکمت - چاپ دانشگاه ص ۳۹ تا ۴۱ .

۳۹- Hermann-Goetz - کتاب میراث ایران ص ۱۵۰ - ۱۴۹ .

40- Balambat

41- Timmargarha

در این بخش را داراست و پیوندهای همه جانبه را با فرهنگ روزگار هخامنشی ایران نمودار ساخته است بلمبت که در آن بر اثر کاوشهای سال ۱۹۶۶ میلادی زیر نظر پروفیسور احمد حسن دانی رئیس بخش باستانشناسی پیشاور و بایاری کاوشگران، جایگاه هخامنشی پیدا شد در حدود ۱۲۵ میلی پیشاور واقع است که روزگاری این بخش از سرزمین گندازا بوده است.

کاوشهاییکه در این جایگاه شده است آ بادی دوره هخامنشی از سده شش تا چهار پیش از میلاد را آشکار ساخت.

در اینجا یازده اتاق خوش ساخت و زیبا پدیدار شده که هر اتاقی گونه ای خاص از آتشدان دیواری یا اجاق داشت. این ساختمان دقیقاً نموداری است آشکار از آتش پرستی، هیچ تصویری یا پیکره سفالین در این اتاقها پیدا نشد.

وضع عمومی و گاه شماری این جایگاه در آ بادی بلمبت آشکار از فرهنگ هخامنشی و وجود صنعت آهن در استان میزند.^{۴۲} در زمان هخامنشیان پزشکان هندی و یونانی در خدمت دولت ایران مشغول انجام وظیفه بودند، طب هندی در شاهنشاهی هخامنشی شهرت فراوانی کسب کرده بود « اصول پزشکی هند بوسیله ایرانیان بیونان رسیده و مؤلفین رساله پزشکی بقراط در باره بیماریهای زنان اطلاعات مفیدی از آن بدست میدهند، در رساله های مزبور از فلفل بنام پری پری^{۴۳} و بعنوان يك داروی هندی که بایران فرستاده میشود نام میبرند، لفظ پری پری تحریف فارسی لغت هندی پی پالی است. در زمینه پزشکی شباهت نزدیکی بین بعضی از نظریه های پزشکی یونان با نظریه های هندی بچشم میخورد، نظریه های مزبور با اصول پزشکی خود یونان تا حدی متناقض بنظر میرسد، البته بسیار مشکل است که شباهت و تطابق مزبور را حمل بر تصادف نمود ولی توجیه مطلب با در نظر گرفتن جلب پزشکان یونانی

۴۲- ر.ک به مقاله هخامنشیان در پاکستان نوشته سرهنک محمد گلزار خان کیانی - پاکستان - مجله

هنر و مردم شماره هشتاد و چهارم ص ۸ و ۹ مهرماه ۱۳۴۸

به درباریکه بر قسمتی از هند نیز فرمان میراند آسانتر میشود - اگر بگوئیم که لااقل یکتن از پزشکان هندی در دربار پادشاه ایران بسر میسرده است سخنی بگزارف نگفته ایم. ۴۴

ج - دوره مقدونی

اسکندر مقدونی از راه ایران در سال ۳۲۷ یا ۳۲۸ پیش از میلاد بهند تاخت بهانه وی از اینکار پس گرفتن خراج هائی بود که هندیان در زمان ضعف دولت هخامنشی از تأدیه آن شانه خالی کرده بودند، جنگهای او با یکی از شاهان محلی هند موسوم به پروس^{۴۵} که مردی دلاور و بیباک بود بتفصیل در کتب تاریخی هند ذکر شده است.

چون پروس تا آخرین نفس جنگید و سرانجام تسلیم گشت، اسکندر دلاوری وقامت بلند و سیمای خوش او را تحسین کرد و پرسید چه نوع رفتار و سلوکی از وی انتظار دارد، پروس در جواب گفت بامن ای اسکندر شاهانه رفتار کن، اسکندر گفت از سوی من با تو چنین سلوک خواهد شد از سوی خود هر رفتاری را که دلخواه تو است بخواه، اما پروس گفت در آنچه خواهش کردم همه چیز نهفته است، اسکندر از این پاسخ بسیار خرسند شد و سراسر قسمتهای متصرفی هند را بعنوان يك کشور خراجگزار مقدونیه در اختیار پروس گذارد، بعدها نیز اسکندر او را متفقی بر قدرت و وفاداریافت. ۴۶

اقدام اسکندر در لشگر کشی بهند و تقلید از کار داریوش در خصوص اکتشافات بحری^{۴۷} همین این امر است که سردار مقدونی خود را وارث شاهنشاهی هخامنشی تصور میکرد و با این عمل یعنی فتح قسمتی از خاک هند میخواست نشان دهد که از ممالک وسیع هخامنشی چیزی کم ندارد.

۴۴- ر.ك بتاریخ تمدن ایران ترجمه جواد محبی - مقاله ژ. فی لیوزا

45- Porus

۴۶- ر.ك بتاریخ تمدن ویل دورانت - هند و همسایگانش ص ۶۳۸-۶۳۷

۴۷- اسکندر یکی از افسران خود را که نثارخوس نام داشت مأمور کرد که از طریق رودخانه سند بخلیج فارس رود و اطلاعات مکتسبه را باو گزارش دهد.

پس از بازگشت اسکندر از هند، یکی از بزرگان آنکشور بنام چاندرا- گوپتا ۴۸ که از طبقه کشتریا بود بکمک طرفداران خود ساخلوهای یونانی مقیم هند را تار و مار کرد و پس از اندک مدتی با تصرف شهر پاتالیپوترا ۴۹ پایتخت ماگادها سلسله مزبور را منقرض ساخته و بایجاد حکومتی موسوم به موریان ۵۰ توفیق یافت سلسله ای که چاندرا گوپتا تشکیل داد یکصد و سی و هفتسال دوام یافت و در زمان خود از مقتدرترین حکومتهای جهان بود. در زمان این پادشاه، سلوکیان که بعد از اسکندر بر قسمتی از متصرفات او حکومت داشتند روابط دوستانه‌ای با چاندرا گوپتا برقرار ساختند ولی باید خاطر نشان ساخت که در آغاز، این رابطه جنبه خصومت آمیز بخود گرفته بود باین معنی که یکی از جانشینان اسکندر موسوم به سلوکوس نیکاتور که از خردو درایت بهره کافی داشت تصمیم گرفت که مانع از تشکیل حکومت چاندرا گوپتا شود، وی با سپاهیان خود از رود سند گذشت ولی بین او و امیر هند مصالحه برقرار شد و مقرر گردید که چاندرا گوپتا پانصد زنجیر فیل جنگی در اختیار سلوکوس قرار دهد و در عوض اراضی شرقی هندو کش و آراخوزیه و گدروزیه را در اختیار گیرد و استقلال خود را حفظ نماید. این قرارداد و نیز خویشاوندی سببی باعث شد که روابط دوستانه‌ای بین طرفین برقرار گردد...

از طرف سلوکوس نیکاتور، مردی یونانی بنام مگاستنس ۵۱ بعنوان سفیر بهند رفت و در شهر پاتالیپوترا بحضور پادشاه موریان بار یافت. مگاستنس در سفرنامه خود از ترقیات هندیان بشگفتی و حیرت یاد کرده است «باندازه کافی سعادت مندانه زندگی میکنند، و در سلوک و رفتار ساده‌اند و بسیار صرفه جو، هر گز شراب نمی نوشند مگر بهنگام قربانی دادن.. سادگی قوانین

48- Chandragupta

49- Pataliputra

50- Mauryan

51- Mégasthènes

و تعهداتشان ، از روی این حقیقت ثابت میشود که بندرت بداد گاه مراجعه میکنند درباره تعهدات و ودایع خود ، اقامه دعوی نمیکند و احتیاجی هم به صحنه گذاردن و شهود آوردن ندارند اما تعهدات خود را گردن میگیرند و بهم اعتماد دارند... راستی و فضیلت هر دو در نزد آنها گرامی است... و بهردو بیک اندازه احترام میگذارند... قسمت اعظم سرزمینشان آبیاری میشود و لذا طی سال دو بار محصول بر میدارند... بهمین جهت تأیید شده است که قحطی هرگز هند را فرا نگرفته و هیچگاه کمبود مواد غذایی وجود نداشته است . ۵۲

شهر تا کسیلا در زمان چاندرا گوپتا دارای دانشگاه معتبری بوده که از سراسر هند برای کسب دانش بآن رو میآوردند سفیر پادشاه سلوکی که چند سطری از سفرنامه گرانبهای او نقل شده در باره بناهای هخامنشیان و پادشاهان موریائی هند و تفاوت آنها نسبت بهم مینویسد : « پایتخت چاندرا گوپتا یعنی پاتالی پوترا نه میل طول و دو میل عرض دارد ، کاخ پادشاه از الوار ساخته شده بود ، اما خیلی بهتر از اقامتگاههای شاهسی موجود در شوش میباشد و فقط کاخهای پرسپولیس (تخت جمشید) برتر از آنست . ۵۳

غیر از مگاستنس که بکرات از جانب شاه سلوکی بدربار چاندرا گوپتا رفته است ، مردی موسوم به دائیماخوس^{۵۴} نیز از طرف آنتیو کوس سوتر بنزد آمی تراگاتا^{۵۵} پسر چاندرا گوپتا رفته و از مملکت او بازدید کرده است .
مختصری از مناسبات بازرگانی ایران و هند
پادشاهان سلوکی در راه تسهیل روابط تجاری ایران و هند کوشش

۵۲- تاریخ تمدن ویل دورانت ص ۶۳۹ - هند و همسایگانش

۵۳- ر.ک به تاریخ تمدن ویل دورانت - هند و همسایگانش ص ۶۴۰

54- Daimachus

55- Amitraghata

بسیار کردند، آنها برجاده‌های بزرگ بازرگانی بین آسیا و اروپا و آفریقا نظارت داشتند و آنرا زیر نظر خود گرفته بودند، سلو کیان این جاده‌ها را توسعه دادند در اطراف آن بفواصل معین کاروانسراها و آب‌انبارهای متعددی ایجاد کردند.

سلو کیان جهازات مهمی در خلیج فارس ترتیب دادند که موجب تأمین ارتباط با هند در مشرق و بحر احمر در مغرب میگردید، مواد اولیه مانند چوب و فلزات که ایران و هند تهیه کنندگان آن بودند بسیار مورد تقاضا بود، مبادلات شامل اشیاء ذیل بود: احجار کریمه و جواهرات که روی آنها بطور برجسته کار کرده بودند، دارو هائیکه هند تا حدود برتانی^{۵۶} صادر میکرد، نباتات، مرهم، روغن‌ها، عطریات، ارغوان، گلاب، ظروف سفالی، شیشه، منسوجات، اشیاء هنری، پاپیروس، غلامان - این تجارت بامال التجارهائی که وارد میکرد موجب تشکیلات جدید اقتصادی و تولید افکار نو و مبانی تازه در مبادلات ایران گردید.^{۵۷}

د - دوره اشکانی

در زمان شهریاری اشکانیان، (۲۵۰ ق. م تا ۲۲۶ میلادی) روابط ایران و هند کماکان برقرار بود ولی جنبه‌های بازرگانی و مذهبی آن بر سایر جنبه‌ها هیچربید . . .

کالاهائیکه از چین و هند بسوی یونان و روم میرفت از سرزمین ایران میگذشت و در اینجا بوسیله بازرگانان ایرانی که گاهی خریدار و زمانی واسطه معاملات بودند با قیمت بیشتر تحویل تجار غربی میشد، هر زمان که جنگ و ستیزی بین ایران و روم در میگرفت رومیان از امتعه شرق محروم میشدند...

56- Bretagne

۵۷- ر. ک به کتاب ایران از آغاز تا اسلام - تألیف گیرشمن، ترجمه شادروان دکتر محمد معین

ص ۲۳۶-۲۳۵

برای مقابله با مداخله ایرانیان تنهاراهی که بخاطر آنها خطور میکرد استفاده از طرق بحری بود، کشتیهای حبشی و عرب گهگاهی بکمک رومیان میشتافتند و کالاهای شرق را بدون مداخله ایرانیان در اختیار آنان قرار میدادند ولی راه دریائی نیز بعلت قدرت یافتن ناوگان ایران درد رومیان را دوانکرد و خواسته آنانرا که تجارت مستقیم باهندوچین بود برآورده نساخت دولت یونانی باختر که در سرزمینی بهمین نام (بلخ و باکتریان) تشکیل شده بود^{۵۸} بر قسمتی از خاک هند تسلط یافته بود و در فرصتهای مناسب مزاحمتهایی برای دولت اشکانی ایجاد میکرد، اشک ششم مهرداد اول (۱۳۶-۱۷۴ ق.م) شاهنشاه با کفایت اشکانی بخاک باختر حمله ور شد و قسمتی از اراضی آنکشور را اشغال کرد و حتی بقول دیودورد و سیسیل مورخ یونانی بطرف مشرق راند و بهند درآمده و تا رود هیداسپ (جیلیم - جلم کنونی از شعبات پنجاب) پیشرفت، ولی نظر باینکه سکه‌هایی از پادشاهان پارت در هند نیافته‌اند و نیز از این لحاظ که دولت یونانی و باختری تا ۱۲۶ قبل از میلاد در کابل و حوالی آن وجود داشت نویسندگان جدید تصور میکنند که اگر هم مهرداد تا هند رانده باشد ممالکی را در آنجا تسخیر نکرده است و مرزهای دولت اشکانی را کوه‌هایی قرار داده که از طرف مغرب وادی سند را محدود میسازد^{۵۹} مهرداد دوم (۷۶-۱۲۴ ق.م) اشک‌نهم که بعلت کارهای بزرگی که انجام داده است لقب کبیر دارد از طرف شرق بقدری پیشرفت که حدود ایران را بکوه‌های هیمالیارسانید، سکه‌هایی از شاهزادگان اشکانی در

۵۸- دولت باختر در سال ۲۵۶ قبل از میلاد بوسیله دیودت اول تأسیس شد، ضمناً اسکندر برای اینکه بنتایج عملیات و اقدامات خود استحکام و دوام ببخشد شبکه عظیمی از شهرهای جدید-التأسیس بوجود آورد که قوای نظامی مقدونیه و یونان در آنجا مستقر گردید، بدین ترتیب پیش از هفتاد شهر جدید بفرمان اسکندر پایه‌گذاری شد.

۵۹- ر.ک به تاریخ ایران تألیف آلفرد گوتشمید ترجمه و حواشی از کیکاوس جهاننداری ص ۶.

۵۹- ایران باستان - حسن پیرنیا ص ۲۲۲۹ و ۲۲۲۸.

اینجاها یافته‌اند و معلوم است این شاهزادگان در این صفحات حکمرانی داشته‌اند. ۶۰

بعضی از امپراتوران روم منجمله تراژان (۹۸-۱۱۷ میلادی) ۶۱ در صد برآمدند که کار اسکندر را در تسخیر هند تعقیب کنند ولی هیچیک از آنها نتوانستند باین خواسته جاه طلبانه خود جامه عمل بپوشانند تراژان وقتی بر قوای خسرو (۱۳۰-۱۱۰ میلادی) پادشاه اشکانی غلبه یافت و بکرانه‌های خلیج فارس رسید ۶۲ مصمم شد بهند رود ولسی بعلت پیری و سالخوردگی با کمال تأسف و اندوه از این مقصود چشم‌پوشی کرد.

آئین مهرپرستی که هم در اوستا و هم در ریگ‌ودا از آن یاد شده است در این زمان پیروان بسیاری در سرزمین هند پیدا کرد (در همین دوره آئین مذکور آنچنان در اروپا ریشه دوانیده بود که امکان داشت جای مسیحیت را بگیرد) دین بودا نیز در ایران رواج و رونق بسیار یافته بود علت آن رسمی شمردن این دین در هندوستان بوسیله آشوکا پادشاه بزرگ این کشور بود که تعدادی از مبلغان دین مزبور را بایران و همالک دیگر گسیل داشته بود. مروجین مذهب بودائی در ایران عصر اشکانی، که خالی از تعصبات خشک مذهبی بودند بموفقیت‌های چشمگیری نایل آمدند غیر از مردم عادی تنی چند از بزرگان و شاهزادگان اشکانی باین کیش گرویده و هم خویش را مصروف ترویج و نشر آن نمودند. ۶۳

۶۰ - ایران باستان - حسن پیرنیا ص ۲۲۶۷ .

۶۱ - Trajan یا (تریانوس)

۶۲ - محتمل است پس از رسیدن کشتیها بخلیج فارس در مصب دجله مجسمه‌ای از قیصر برافراشته باشند - قیصر از روی دجله آهنگ جنوب بین‌النهرین کرد تعداد کشتیهای او را پنجاه فروند ثبت کرده اند در میان آنها يك سفینه بزرگ بادبانی که بدقت مزین و منقش شده بود برای نشیمنگاه شخص امپراتور تعیین گردید .

۶۳ - در مقاله روابط ایران با کشور چین (بررسیهای تاریخی ش ۵ سال ۵) بقلم نگارنده اسامی چند تن از بزرگان اشکانی که بودائی مذهب بوده‌اند آمده است .

مسیحیت در سده اول میلادی از طریق ایران و بیشتر بوسیله ایرانیان مسیحی در هندوستان رواج یافت که در صفحات بعد بازهم در این خصوص مطالبی ذکر خواهد شد.

نیلسون دو بواز^{۶۴} مؤلف تاریخ سیاسی پارت درباره نفوذ فرهنگ ایران در عصر اشکانی در هند مینویسد: ^{۶۵} نفوذ پارت را در هندوستان باید مربوط بیک دوره فرهنگ (هندو ایرانی دانست) که در آن عوامل و عناصر دیگر مانند هلنیسم (مراد تمدن یونان است) کمتر مدخلیت داشته است، بنابراین از قرار معلوم دوره غلبه پارتیان هم در هند و هم در بین النهرین بیشتر بر اساس تمدن و فرهنگ ایرانی بوده است، اشیاء و نفایس مستخرجه از حفاریهای تاکسیلا و سلوکیه و دورا - اوروپوس^{۶۶} این معنی را ثابت کرده است.

۵ - دوره ساسانی

ساسانیان که بیش از چهار سده بر ایران فرمانروایی کرده‌اند (۶۵۱-۲۲۶ میلادی) با سلاطین هند منجمله پادشاهان سلسله گوپتا (۵۳۰-۲۳۰ میلادی) مناسبات دوستانه داشته‌اند، در این دوره تماس ادبی و هنری ایران و هند بیش از هر زمان دیگر بوده است.

فردوسی در شاهنامه خود آورده است که وقتی دارا (داریوش سوم) در نتیجه هجوم اسکندر مقدونی بایران و خیانت برخی از سرداران خود، به هلاکت رسید یکی از فرزندان او بنام ساسان بهند گریخت و در آنجا ماندگار شد اخلاف او تا چهار پشت همه ساسان نام داشتند آخرین ساسان یعنی ساسان پنجم که روزگار را به شبانی میگذرانند از هند به ایران آمد و به

64- Neilson. C. Debevoise

۶۵- تاریخ سیاسی پارت ص ۴۳ .

۶۶- Dura-Europus شهری در سوریه در ساحل فرات .

استخر فارس نزد امیر آن پاپک نام رفت و بخدمت او درآمد ، چون پاپک از نسب عالی او باخبر شد دختر خویش را بوی داد ، از این وصلت کمی بعد اردشیر بدنیا آمد .

چند بیت از شاهنامه را در این باب ذکر مینمائیم: ۶۷

چو دارا برزم اندرون کشته شد	همه دوده را روز بر گشته شد
پسر بد مر او را یکی شاد کام	خردمند و جنگی و ساسان بنام
از آن لشکر روم بگریخت اوی	بدام بلا بر نیاویخت اوی
بهندوستان در بزاری بمرد	ز ساسان یکی کودکی ماندخرد
برین هم نشان تا بچارم پسر	همی نام ساسانش کردی پدر
شیانان بدندی دگر ساروان	یکی روز ساسان از آن کاروان
برون شد همی جست کاری برنج	مگر یابد از رنج پاداش گنج



بپاپک چنین گفت از آن پس جوان	که من پور ساسانم ای پهلوان
بدو داد پس دختر خویش را	پسندیده تر افسر خویش را
چو نه ماه بگذشت از آن ماه چهر	یکی کودک آمد چو تابنده مهر
همان اردشیرش پدر کرد نام	که باشد بدیدار او شاد کام

البته این داستان نمیتواند پایه و اساس درستی داشته باشد (گرچه از کارنامه اردشیر پاپکان اخذ شده) زیرا در این مملکت همیشه رسم بوده است که برای محق جلوه دادن سلطنت ، نسب خویش را بسلاطین قدیم ایران برسانند

در زمان سلطنت اردشیر پاپکان (۲۴۱-۲۲۶) شهریار با کفایت ساسانی آئین زرتشتی رسمیت یافت ولی با اینحال در بعضی از نواحی شرقی ایران مانند سرزمین کوشان (کوشانا - کیورشانا - کهوشانا - کورسانو) آیین بودائی رواج و رونق بسزائی داشت و مزدائیسم نتوانسته بود در مقابل آن اظهار وجود نماید .

از نظر سیاسی باید گفت که در این عهد دامنه نفوذ و قدرت ایران در اراضی

۶۷- خلاصه شاهنامه فردوسی - محمدعلی فروغی - اسفندماه ۱۳۱۲ ص ۵۹۰-۵۹۱ .

شمالغربی هند بسط یافته و حکام و فرمانروایان سکائی بلوچستان و سند - کاتیاوار که شترب نام داشتند اردشیر را شاهنشاه خود میدانستند .

مانی پیامبر ایرانی که در زمان شاپور اول ساسانی (۲۷۳-۲۴۱) دعوت خود را آشکار کرده بود پس از اینکه مورد بیمهری قرار گرفت بهند رفت و مدتی در این خطه بزیست و پیروان چند بدست آورد .

بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶) شاهنشاه ساسانی پس از اینکه بر سیستان مسلط شد فرمانروایان کاتیاوار او را شاهنشاه خود دانستند ، در این زمان نفوذ و تسلط ایران در جنوب خاوری به کاتیاوار و گجرات بلکه مالوا رسیده بود و این استانها گرچه در زمان چندره گوپتای دوم (۴۰۰-۳۹۰) باز بفرمان شاهان هند در آمد ولی بهره ای ازسند که جانب مغرب رود سند بود همچنان- در حدود ایران پاینده ماند از سنگنبشته پایکولی^{۶۸} پروفیسور ارنست هرتسفلد استنباط کرده است که در تاجگذاری نرسی (۳۵۳-۲۹۳) شتربهای سکائی کاتیاوار نیز آمده بودند ، تا اینکه چندره گوپتای دوم مدعی شد و یک بهره شرقی سند را بگرفت ، کالیداس نمایش نویس و شاعر بزرگ هند در یکی از نمایشهاییکه نوشته اشاره کرده است که حکومت پارسیک یعنی ایران تا جنوب سند که حدود شهنشاهی گوپتا بود میرسید.^{۶۹}

شاپور ذوالاکتاف (۳۷۹-۳۱۰) یکی از پزشکان معروف هند را بایران خواست و او را در کرخ سوس جاداد معلوم میشود که پزشک مزبور گذشته بر معالجه ، طب را نیز تدریس میکرد ، از اینرو پزشکی هندی در خوزستان انتشار یافت.^{۷۰}

۶۸- در بنای پایکولی دو کتیبه مهم بهلوی و پارتی وجود دارد - پایکولی در نزدیکی سرحد ایران و عراق و در خاک عراق قرار دارد .

۶۹- ایران نامه تألیف پرفیسور عباس شوشتری ص ۳۱۵-۳۱۴ .

۷۰- همان کتاب ص ۱۰۶ .

در بیمارستان گندیشاپور گروهی از پزشکان هندی گرد آمده بودند که دوش بدوش همکاران ایرانی و یونانی خود در مداوای مرضا میکوشیدند، گاهی ریاست این بیمارستان برعهده آنان قرار میگرفت چنانکه در اوایل دوره اسلامی یعنی زمانیکه دیگر از شهریاران ساسانی خبری نبود رئیس بیمارستان گندی شاپور پزشکی هندی بود دهشتک نام جرجی زیدان مینویسد: ۷۱

« هارون الرشید از دهشتک خواست که ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد ولی او نپذیرفت و ماسویه را بآن کار معرفی کرد .

دیگر از پزشکان هندی مدرسه گندیشاپور کنکه یا کنکا^{۷۲} نام داشت که در اوایل دوره اسلامی میزیست . بهرام گور (۴۳۸-۴۲۱) شاهنشاه معروف ساسانی بر طبق نوشته مورخان اسلامی که بافسانه شباهت دارد از سرزمین هند بطور ناشناس بازدید کرده است . خلاصه آنچه را که بلعمی آورده است نقل میکنیم. ۷۳

« بهرام وزیر را گفت : مرا آرزوست که از شهر هندوستان و زمین سند و هند و هر چه گردا گرد زمین مملکت منست مرا بودی و من میخواهم که بزمین هندوستان اندر شوم تنها و آن شهرها را بنگرم

پس آنگاه برخاست و تنها با سبی و سلاح خویش به هندوستان اندر شد بشهر هند شد و آنجا فرود آمد . مردمان او را نشناختند لیکن همی دیدند آن سواری و مردی او ، شگفت داشتند که هندوان تیرند انداند انداختن و حرب بشمشیر کنند و پیاده کنند و سواری ندانند

پس از آن از نبرد بهرام با پیل بزرگی که هندوان را بستوه آورده بود سخن میراند و از نابودی آن حیوان مهیب بوسیله بهرام و جنگ پادشاه هند

۷۱- تاریخ تمدن اسلام ج سوم ص ۲۸۱-۲۸۲ .

72- Kanka

۷۳- تاریخ بلعمی ص ۹۴۷ - ۹۴۵ .

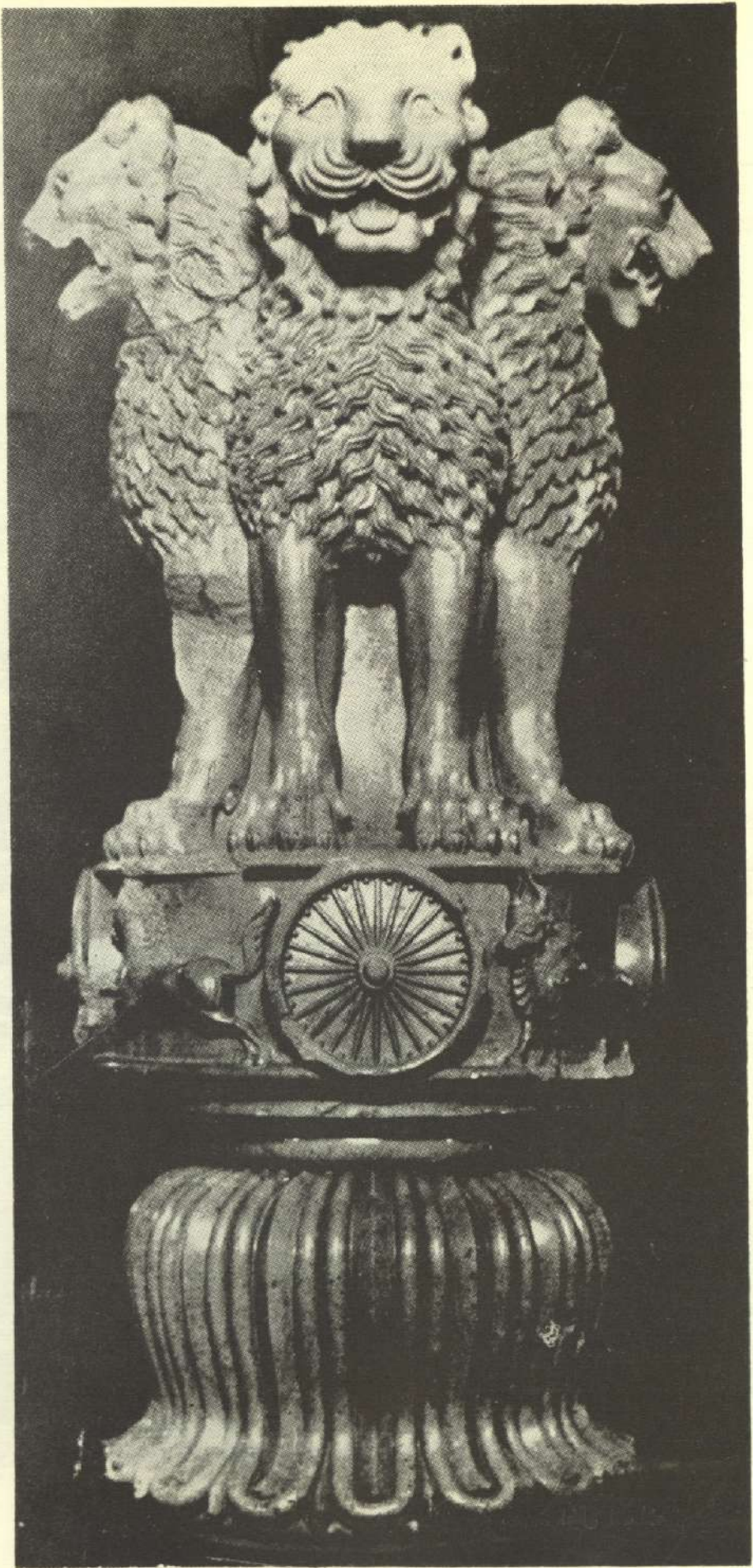
بابهرام که از شجاعت و بیباکی او بهراس افتاده بود دم میزند و سرانجام این چنین بداستان پایمان میبخشد : ملک دختر خویش بدوداد و خواسته بسیار دادش، و خواست ملک بدوسپارد و خلق را گواه کند ، بهرام خویشتن مراورا پدید کرد و گفت من بهرام ام ، ملک عجم ملک هند شهرهای سند و زمین مکران و هرپادشاهی که نزدیک بزمین ملک عجم بود همه بابهرام داد و همه مهتران بر خویش گواه کرد .

بهرام آن شهرها بدین ملک سپرد و گفت تو خلیفت من باش بدین شهرها و خراج بمن فرست و خود دختر بگرفت و پپادشاهی خویش باز گشت و بیامد همه پادشاهی بدست مهر نرسی یافت بسلامت از پس دوسال.....»

در شاهنامه فردوسی داستان بهرام گور و شنگل پادشاه هند که قصد حمله بایران را داشت نقل شده است^۷ که مجملا درج میشود : بهرام چون شنید که شاه هند قصد تجاوز بایران را دارد بعنوان سفیر با تنی چند روانه دربار شنگل شد و در آنجا شجاعتها از خود بمنصه ظهور رساند (دوتن از پهلوانان نامدار هند را بزانو در آورد- چند حیوان درنده را هلاک کرد - براژدهائی خون آشام غلبه یافت -) شاه هند دختر خویش سپینود را بهمسری وی در آورد ، بهرام که از رشک و حسد شنگل نسبت بخود آگاهی یافته بود تصمیم بفرار گرفت و بکمک سوداگران ایرانی مقیم هند خواست سوار بر کشتی شود ولی شهریار هند که از موضوع فرار او اطلاع یافته بود بسرعت خود را بسوی رسانید ، بهرام هویت خویش بروی آشکار ساخت ، شنگل از کرده خویش پشیمان شد و پوزش طلبید ، آنگاه بهرام با همسر هندیش بایران باز گشت.....

در زمان بهرام گور که بعیش وعشرت میلی وافر داشت ، عدهای از

۷۴- خلاصه شاهنامه فردوسی ص ۶۶۰ تا ۶۶۸ .



سرستون بانقش شیر از دوره آشوکا (سده سوم پیش از میلاد)
تقلید ماهرانه‌ای از سرستونهای تخت جمشید



یکی از معابر بودائی ہند متعلق بہ سدهٔ اول اسلامی

رامشگران هندی که به لولی (لوری - کولی) لولیان^{۷۵} معروفند بایران آمدند و بدستور شاهنشاه که علاقه مند بشادی و نشاط ملت خود بود در اکناف مملکت پهناور او برامشگری پرداختند. علت خواستن لولیان از هند گویا این بوده است که در آن زمان بعلت توجه شاه نسبت برامشگران که تعداد آنها چندان زیاد نبود، مزد ایشان افزایش عجیبی یافت بطوریکه عامه مردم باین سبب نمیتوانستند از هنر آنها بهره مند شوند، از اینرو بهرام از خطه هند رامشگر طلبید.

تعداد حقیقی هنرمندانیکه بایران آمده اند بدرستی معلوم نیست (ازده تا دوازده هزار نفر نوشته اند - حتی برخی از مورخان تعداد آنها را چهارصد هزار نفر ذکر کرده اند.)

شادروان سعید نفیسی درباره این جماعت مینویسد: ^{۷۶} «در زمان ساسانیان در ناحیه سند و در بلوچستان مردمی چادر نشین و بیابانگرد میزیسته اند که امروز در همه کشورهای آسیا و اروپا پراکنده اند و حتی از آنجا بشمال افریقا رفته اند و بنامهای مختلف خوانده میشوند ایرانیان در قدیم ایشانرا بدو گروه تقسیم میکردند گروهی از ایشان را (جت) میگفته اند و این کلمه را تازیان به زط بدل کرده اند. گروهی دیگر را سابجی یا زابجی میگفتند زیرا سابج یا زابج نام قدیم جزیره سوماترا^{۷۷} بوده و ایشان از آنجا بهند و در اواخر ساسانیان از هند بایران آمده اند و در سواحل خلیج فارس پراکنده شده اند، گروهی از این اقوام را که بیابانگرد و چادر نشین بوده و بیشتر گذرانشان فراهم کردن وسایل سرگرمی و لذت و خوشگذرانی مردم بوده است در آغاز در ایران لولی نامیده اند و این کلمه در زمان حاضر کولی گفته

۷۵- لولی بمعنای گدای در خانه، سرودگویی کوچک، نازک و لطیف و ظریف، ذکر شده است و نیز نوشته اند که در هندوستان قجه و فاحشه را گویند (برهان قاطع).

۷۶- ر.ک بتاریخ تمدن - ص ۱۶۱.

۷۷- از جزایر بزرگ کشور اندونزی.

میشود و نیز در برخی از نواحی ایران بایشان چنگانه گفته و برخی از طوایفشان بنام غر شمال و سوزمانی معروفند. در روایات ایرانی آمده است که این طوایف را بهرام پنجم برای تفریح و خوش آمد مردم کشور خود از هندوستان بایران آورد و در هر صورت شکی نیست که از ایران به کشورهای دیگر جهان رفته اند و نیز مسلمست که موسیقی ایرانی ترکیبی از موسیقی هندی و یونانی است و پیدا است که در زمان ساسانیان یا این طوایف موسیقی هند را با خود بایران آورده اند و یا اینکه بوسیله دیگر آمده و با موسیقی یونانی که در زمان مقدونیان و سلوکیان بایران آمده است درین سرزمین ترکیب شده و موسیقی ایرانی که هنوز باقیست در زمان ساسانیان بدینگونه فراهم شده است.»

فردوسی درباره لوریان میفرماید :

بنزدیک شنگل فرستاد کس	چنین گفت کای شاه فریاد رس
از آن لوریان برگزین ده هزار	نره ماده بر زخم بر بط سوار
که استاد بر زخم دستان بود	وز آواز او رامش جان بود
سزد گر فرستی بنزدیک ما	که روشن کنی جان تاریک ما ۷۸

مسعودی در باره تأثیر موسیقی هندیان مینویسد : ۷۹ آلات « طرب گونه گون دارند که در کسان از خنده تا گریه اثرهای مختلف دارد ، گاه باشد که کنیزکان را شراب دهند تا طرب کنند و مردان از طرب ایشان طربناک شوند . »

در زمان سلطنت خسرو اول انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱) روابط ایران و هند بیش از گذشته توسعه و گسترش یافت و سفرای متعددی بین دو کشور مبادله گردید و رفت و آمد بین اتباع دو کشور بیشتر شد ، دانشمندان و علمای ایران و هند بسرزمینهای یکدیگر گام نهادند و هر یک از خرمن فضل و هنر دیگری توشه ها برداشتند .

۷۸ - ر. ک به شاهنامه فردوسی ص ۳۹-۳۸ .

۷۹ - ر. ک به مروج الذهب ص ۷۸ .

مورخان اسلامی نوشته‌اند که شاهنشاه ساسانی انوشیروان به هند لشکر کشیده است. بلعمی در این باره گوید: ^{۸۰} انوشیروان بجنگ پادشاه هند لشکر کشید و آن پادشاه از در اطاعت در آمد و نواحی مجاور عمان را که در زمان بهرام گور بایران داده شده بود بدون جنگ دوباره مسترد داشت. ترجمه آثار یونانی و لاتینی و هندی در عهد شاپور اول شروع شد و مخصوصاً در عصر خسرو اول که سلطنت وی دوره حقیقی نهضت ایرانی محسوب میشود رونق گرفت. ^{۸۱}

کتاب معروف کلیله و دمنه (کلیك و دمنك) که اصل هندی آن بنام پنچاتنترا (پنج حکایت) ^{۸۲} بزبان سنسکریت نامیده میشود بوسیله برزویه طبیب بزبان پهلوی ترجمه شد. ابن ندیم گوید: ^{۸۳} « اما درباره کلیله و دمنه اختلاف است، بقول ساخته هنداست که در مقدمه آن گفته شده و بقولی ساخته پادشاهان اشکانی است و هندیان آنرا بخود بسته‌اند، و بقولی فارسیان آنرا در آورده و هندیان بخود بسته‌اند، و گروهی گفته‌اند که بزرگمهر حکیم پاره‌ای از آنرا ساخته است. والله اعلم! »

بنابر روایتی که در کتاب پهلوی مازیکان چترنگ (رساله شطرنج) که از عهد ساسانیان مانده مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول بازی شطرنج از هند بایران آمد ^{۸۴} (در زبان سنسکریت به شطرنج، شتورنگا میگویند).

۸۰- ر. ک به تاریخ بلعمی ج ۲ ص ۲۶۱ .

۸۱- ر. ک به کتاب ایران از آغاز تا اسلام - کیرشمن ص ۳۵۹ .

۸۲- Panchatantra از هند کتاب کلیله و دمنه و شطرنج و خضاب معروف هندی را برای وی آوردند خاصیت این خضاب این بود که رنگ سیاه بر آن موهائیکه تا یکسال میروئید نمودار بود و رنگ دیگر نمیشد (مروج الذهب) ص ۲۶۱ .

۸۳- ر. ک به الفهرست ص ۵۴۱ .

۸۴- برای آگاهی بیشتر در باره پیشینه شطرنج رجوع شود بسلسله مقالات آقای مجید یکنائی در همین مجله - شماره ۲ سال پنجم و شماره‌های ماقبل آن .

از جمله کتب هندی که بزبان پهلوی ترجمه شده داستانیست بودائی، که امروز در دست نیست ولی مفاد آن از پهلوی عبری نقل شده و فعلاً موسوم به **بلوهر و بوذاسف** است.

در رشته‌های دیگر علمی نیز کتب متعددی از زبان هندی بزبان پهلوی برگردانده شده که اکنون اثری از آنها برجای نیست. پروفیسور کریستنسن در اینباره مینویسد: ^{۸۵} «برخی از کتابهای نجوم و اخترشناسی و پزشکی و ریاضیات هند در دوره ساسانیان از زبان سنسکریت بزبانهای ایرانی ترجمه شده و چنان مینماید که ترتیب زیگ‌ها یا زیج‌های نجومی را ایرانیان از هندوان یاد گرفته باشند و در هر صورت کتابی بوده است در نجوم بزبان سنسکریت بنام **سیدهانته** ^{۸۶} که بزبان پهلوی ترجمه شده و از پهلوی بتازی نقل کرده‌اند و نام آنرا **سند هند** گذاشته‌اند گذشته از این یکعده کتابهای پزشکی و داروشناسی و ریاضیات و اخترشناسی از کتابهای هندوان در قرنهای اول اسلام بتوسط ایرانیان بزبان تازی ترجمه شده و چون در این دوره زبانهای هند را نمیدانسته‌اند و تازیان مطلقاً از آنها بیخبر بوده‌اند پیداست که این کتابها را نیز از ترجمه‌های پهلوی که در دوره ساسانیان شده است به تازی نقل کرده‌اند.

در دوره ساسانی ایرانیان داروهای مخصوص هندوستان را بایران می‌آورده‌اند و موارد و طرز استعمال آنرا از هندوان می‌آموختند.

در کتاب **مروج الذهب** اشاراتی در خصوص روابط نوشروان و سلطان هند شده است: ^{۸۷} «شاه هند بدو نوشت از پادشاه هند و بزرگ بزرگان مشرق و صاحب قصر طلا بادریهای یاقوت و مروارید، بمرادش پادشاه ایران صاحب

۸۵- ر. ک به ایران در زمان ساسانیان ص ۴۰۰ .

86- Sida, Hanta

۸۷- ر. ک به مروج الذهب ص ۲۶۰ .

تاج و درفش، خسرو انوشیروان، ... هزار من عود هندی برای او هدیه فرستاد که در آتش چون موم ذوب شدی و مهر همانند موم بر آن نقش گرفتی و خط آن نمودار شدی، بایک جام از یاقوت سرخ که دهانه آن يك وجب بود پراز مروارید با ده من کافور چون پسته و درشت تر، و کنیزی که هفت ذراع قد داشت و مژده هایش بچهره اش میخورد و سپیدی دید گانش میان پلکها از صفا چون برق میدرخشید و کیفیتی جالب و وصفی دلپذیر داشت با ابروان پیوسته و گیسوانیکه بدن بال خود میکشید با فرشی از پوست مار نرمتر از حریر و زبیماتر از هر پارچه ظریف و نامه را بطلای سرخ بر پوست درخت معروف به **کازی** نوشته بودند، این درخت بدیار هند و چین یافت شود و از گیاهان عجیب است که رنگ نیکو و بوی خوش دارد و پوست آن از کاغذ چینی نازکتر است و ملوک چین و هند بر آن نویسند.

«خسرو پرویز (ا پرویز) (۶۲۸-۵۹۰) شهریار معروف ساسانی با پولاکشین دوم پادشاه دکن و هند جنوبی معاصر بود و بین آن دو سفرائی مبادله شده و هدایا و تحفی رد و بدل گردیده است.

ویل دورانت در این مورد مینویسد: ^{۸۸} «در عصر پولاکشین دوم (۶۰۸-۶۴۲) قدرت و جلال این کشور بدانجا رسید که توانستند **هارشا** ^{۸۹} را شکست دهند و **یوانگ چوانگ** ^{۹۰} را بسوی خود جلب کنند و سفیر برجسته خسرو-

۸۸ - تاریخ تمدن ویل دورانت ص ۶۵۸ .

۸۹ - Harsha-Vardhana (۶۰۸-۶۴۲) پادشاه هند شمالی که در زمان او ادب و هنر هند قدیم احیاء شد .

۹۰ - از جهانگردان بودائی چین .

در افسانه های مربوط به خسرو انوشیروان از نصب جرس برای اینکه مظلومان با بصدا - در آوردن آن شاهنشاه را از درد دل خود بیگانه کنند سخن رفته است ، بگفته کریستنسن (ایران در زمان ساسانیان ص ۸۷) که خود او از منبع دیگری نقل کرده است (مجله روایات عامیانه) ظاهراً منشاء آن رسمی است که در هندوستان و چین حقیقتاً معمول بوده است .

دوم شاهنشاه ایران را پذیرا شوند، در زمان سلطنت همین پولا کشین و در قلمرو او بود که عالیترین نقاشیهای هندی یعنی نقاشیهای روی گچ در آجانتا تکمیل گشت.

هدایائی که از جانب پادشاه هند تقدیم خسرو پرویز شد عبارت بود از: فیل، شمشیر، باز سفید، و پارچههای زربفت ...

مؤلف کتاب ایران نامه در باره علل ایجاد روابط ایران و هند در زمان خسرو - دوم مینویسد: ^{۹۱} هر شهوردنه (هارشا - واردهانا) نام پادشاه شمال هند بر کشور پولکسین که در جنوب شاهی میگرد لشگر کشید و پیش رفت بلکه شکست خورد، هر شه پادشاه توانا بود و از اینرو پولکسین میترسید که باز لشگر کشد و مزاحم او گردد و از این سبب میخواست با پادشاهی توانا مانند پرویز که همسایه نیز بود پیمان دوستی ببندد که در صورت حمله از شمال، ایران از مغرب بیاری او برسد، در آثار غارهای اجنتا نزدیک به اورنگ آباد صوری دیده میشوند که بقیافه ایرانیها شباهت دارند و برخی گمان میکنند از خسرو پرویز است و محبوبه او شیرین، یاممکن است نقشه بزم یکی از شتربهای سکائی کاتیوار باشد، و نیز نوشته اند که سفارتی از ایران بدربار خانواده چالو کیه بجنوب هند آمد. «پادشاه پولکسین در سنه ۶۴۲ در گذشت و او مانند خسرو پرویز یکی از شاهان توانای آن عصر بود.»

دولت شاهنشاهی ایران در این زمان بر قسمتی از خاک هند استیلا یافته بود و وجود سکههای مکشوفه خسرو دوم در این نواحی شاهد این مدعا است.

«در سال ۶۱۵ میلادی قدرت و شوکت خسرو بساوج تعالی رسید. در سرحدات شرقی مهاجمات پادشاهی که نسبش بهفتالیان میپیوست و تابع خاقان ترک بود بپایمردی یکی از سرداران خسرو موسوم به سمبات باگراتونی ^{۹۲}

۹۱- ایران نامه - تألیف پرفسور عباس شوشتری - ص ۳۱۶ .

ارمنی دفع شد و این پادشاه به خاک هلاک افتاد و قسمتی از شمال غربی هندوستان طوق اطاعت شاهنشاه ایران را بگردن نهاد.^{۹۳}



در اینجا اشارتی بدادوستند ایران و هند در عصر خجسته ساسانی مینمائیم: در دوره ساسانیان روابط بازرگانی ایران و هند توسعه فراوان یافت، کشتیهای تجارتهای دو کشور آبهای گرم جنوب را در مینور دیدند، کالاهای ذیقیمت هندوستان از آنجمله ابریشم به بندر ابله^{۹۴} وارد میشد و مال التجاره ایران نه تنها به هند بلکه از طریق خشکی و آبی به چین نیز ارسال میگردد.

ژوستی نین امپراتور روم شرقی که معاصر با انوشیروان میزیست مصمم شد که بدون مداخله بازرگانان ایرانی که اغلب واسطه معاملات بودند باهندیان وارد معامله شود ولی در این راه موانع بسیار موجود بود از جمله وجود ناوگان ایرانی در آبهاییکه از هند باطراف میرفت، از طرفی بازرگانان ایرانی بعلت سوابق طولانی در امر تجارت باهندیان بهیچوجه از منافع خود بسود بیگانگان صرف نظر نمیکردند و سوداگران هندی نیز بسبب همکاری مداوم و دوستی با ایرانیان معمولاً تجارت با آنها را بردیگران ترجیح میدادند.

با اینکه ژوستی نین، پادشاه حبشه را که متحد و هم کیش او بود و ادار کرد راه تجارت مستقیم روم و هند را بگشاید معهدا حبشیان با وجود داشتن ناوگان نیرومند، در مبارزه با ایرانیان طرفی نبستند و کماکان منافع حاصله از بازرگانی باهند نصیب سوداگران ایرانی میشد و امتعه با ارزش هند و خاور دور بوسیله ایرانیان و باخرخی که آنها تعیین میکردند بفروش میرسید ...

۹۳- ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستنسن ص ۴۶۸ .

۹۴- ابله Apologus نزدیک بصره فعلی قرار داشت - محمدبن جریر طبری ابله را فرج الهند یا دهانه هند خوانده است، این نامگذاری معرف کثرت رفت و آمد بین این بندر و سرزمین هند بوده است (تاریخ اجتماعی ایران باستان - دکتر مشکور) ص ۴۸۲ .

فعالیت دریائی پارسیان بسوی چین و هند در قرن ششم میلادی مورد توجه سیاحان قدیم بوده است.

نوشته های کوسماس ایندیکوپلوستس^{۹۵} که سیاح و جغرافی نویسنده هندی بوده است نشان میدهد که کشتیهای پارس به بندرهای سیلان میآمده اند و پارسیان واسطه دادوستد چین و غرب بوده اند.^{۹۶}



در مورد نفوذ متقابل هنر ایران و هند در دوره ساسانیان جستجو و گریخته مطالبی در کتابهای تاریخی و هنری مضبوط است منجمله در کتاب میراث ایران اشاراتی بموضوع فوق شده است که ما اکنون باختصار بذکر چند سطری از آن میپردازیم:

بسیاری از طرحهای جدید هنری که در هنر ساسانی نمایان میشود مانند اژدهای طاوسی شکل، خروس و گل‌های مارپیچ از اصل خالص هندیست، و آخرین اکتشافات سکه‌های گوپتا نشان میدهد که پاره‌ای از طرحهای مذهبی مثلا دریافت حلقه از اهورامزدا توسط شاهان، اصلی هندی دارند.^{۹۷}

در جای دیگر گفته شده است که بر اثر هجومهای پی در پی اقوام دیگر مانند هونها، کوجاره (گجرات) ترکها و اعراب ارتباط پر بار و بر ایرانیان و هندیان قطع شد. با اینحال میتوان انعکاس هنر دوران ساسانی و آسیای مرکزی را در راجپوتانا تا قرن شانزدهم میلادی احساس کرد، سکه‌های ساسانی در افغانستان و در دره سند جاری و رایج بوده است و با اینکه بتدریج تغییر شکل میداد، در کشمیر و راجپوتانا و گجرات تا قرن یازدهم میلادی هم ماند.^{۹۸}

95- Cosmas-indicopleustes

۹۶- تاریخ اجتماعی ایران دکتر مشکور ص ۴۹۸.

۹۷- میراث ایران ص ۱۵۴.

۹۸- همان کتاب ص ۱۵۷.

رمان گیرشمن خاورشناس فرانسوی در خصوص نقشی که ایران ساسانی میتوانست در برقراری مناسبات دوستانه بین چین و هند با اروپای آن زمان ایفا کند مطالبی بشرح زیر آورده است : ۹۹

در میان ممالک مجاور ایران ، بین این کشور و هند عهد گوپتا حسن تفاهم وجود داشته است ، این امر برای دو فرهنگ که بسبب روابط صلح-جویانه مشترک ترقی میکردند بسیار سودمند بود اگر این رابطه به مغرب ، به جهان یونانی- رومی- کشانده میشد ممکن بود که مردم آن حدود را با میانجیگری ایران ، با هندوحتی دورتر باچین ارتباط دهد .



چون در اواخر سلطنت ساسانیان تازیان بایران تاخته و سرزمینهای آباد و پر جمعیت آنها بباد نهب و غارت دادند گروهی از ایرانیان که بهیچ صورتی حاضر بقبول فرمانروائی بیگانه در کشور خود نبودند بارسفر بستند و از طریق جزیره هرمز عازم هندوستان شدند و در آن دیار برای همیشه دور از میهن ماندگار گشتند و چون شیوه اجتماعی « کاست » یا طبقاتی در سر زمین هند بشدت مراعات میشد و کسی از یک طبقه بطبقه دیگر راهی نداشت این جماعت یعنی زرتشتیان ایرانی توانستند که خصوصیات نژادی و آداب و سنن باستانی خود را حفظ کنند .

ایرانیان نامبرده که هم اکنون به پارسیان هند شهرت دارند سالها پس از ورود به خطه سرسبز هند در کوه کنهیری ۱۰۰ واقع در ۲۵ مایلی شهر بزرگ بمبئی پنج کتیبه بزبان پهلوی بعنوان یادگار از خود بجای گذاردند .

در قرن هفتم میلادی گروهی از کلدانیان ایران از راه بصره به هندوستان پناه آوردند ، خط پهلوی که در تروی صلیبی در نزدیکی مدرس مانده است

۹۹- ر. ک به کتاب ایران از آغاز تا اسلام ص ۳۵۹ .

بهترین یادگار این عیسویان ایرانی است، هنوز بازماندگان آنان را از روی قیافه در شهر مذکور میتوان شناخت. ۱۰۱

مسیحیان نستوری ایران که در اواخر دوره ساسانی از حمایت دولت شاهنشاهی برخوردار بودند هر زمان که بعلت ناسازگاری خود، کمترین ناراحتی میدیدند درنگ را جایز ندانسته از ایران مهاجرت میکردند، اینان برای اینکه از شردشمنان در امان باشند در جزیره خارک پایگاهی برای خود درست کرده بودند و در آنجا کلیسا و نمازخانه داشتند.

شادروان سعید نفیسی درباره نستوریان ایران و مهاجرت آنها به هندوستان

مینویسد: ۱۰۲

آنچه اکنون از کلیسای نستوری در ایران باقیست ساختمان نسبتاً بزرگ است و میرساند که این جزیره (خارک) از مراکز مهم نستوریان ایران در دوره ساسانیان بوده است و چنان مینماید که سپس پایگاهی شده است برای نستوریانی که از ایران به هندوستان و سواحل مالابار هجرت کرده اند و در کلیساها و دیرهای ایشان هنوز کتیبه بخط وزبان پهلوی هست، بدین-گونه نستوریان مالابار از جزیره خارک از راه خلیج فارس واقیانوس هند، به هندوستان رفته اند.....

۱۰۱- ر. ک به کتاب ایرانشاه (تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان) - تألیف شادروان پورداود

ص ۱۰ .

۱۰۲- ر. ک به کتاب مسیحیت در ایران - ص ۳۴۰ و ۳۴۱ .

بقیه از شماره پیش

گفتگوی

ملکم خان با لرد سالیسبوری

بقلم

فرشته نوزائی

(دکتر و تاریخ)

(استادیار دانشگاه تهران)

گفتگوی ملک‌خان و لرد سالیسبوری

میرزا ملک‌خان سفیر
ایران در لندن در هفته آخر ماه
ژوئیه ۱۸۸۵ (شوال ۱۳۰۲)
دو بار با نخست‌وزیر انگلیس
لرد سالیسبوری ملاقات کرد و
راجع بوضع سیاسی ایران و
مسأله اصلاحات داخلی
مذاکرات بسیار مهمی کردند.
تفصیل آن مذاکرات را
سالیسبوری در نامه مفصلی در
۶ اوت ۱۸۸۵ به «رونالد تامسون»
وزیر مختار انگلیس در تهران
نوشته است. ^۱ سواد آن نامه را
به وزیر دارائی و وزیر هندوستان
نیز فرستاده تا از ماهیت آن
گفتگو آگاه گردند. ترجمه
کامل متن نامه سالیسبوری را
در پایان مقاله می‌آوریم.

نوشته

فرشتمه نورائی

دکتر تاریخ

استادیار تاریخ دانشگاه تهران

۱- نامه لرد سالیسبوری به رونالد تامسون، مورخ ۶ اوت ۱۸۸۵، اسناد وزارت
امور خارجه انگلیس، مجموعه ۶۵/۱۲۴۸ اصل سند ضمیمه مقاله است.

مذاکرات مزبور از دو جهت اهمیت دارد. یکی از جهت شناخت افکار سیاسی ملکم و دیگر از جهت سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران. اختلاف نظریه سفیر ایران و لرد سالیسبوری در آن مذاکرات آشکار است. ملکم وجود خطر روس را نسبت به استقلال و تمامیت ارضی ایران تاکید میکند، از بیعلاقگی انگلیس نسبت بوضع ایران سخت گله مند است، خیرخواهی و مساعدت انگلیس را می طلبد، و خواهان سیاست فعال انگلیس از جهت تقویت نقشه اصلاحات داخلی ایران میباشد. سالیسبوری خطر روس را قبول دارد ولی حاضر نیست از جانب دولت انگلستان تعهدی نماید. پاسخهای سالیسبوری حکایت از این دارد که نه به اصل قضیه اصلاحات ایران واقعاً علاقمند است و نه نسبت به دفاع ایران در مقابلۀ با تعرض روس چندان حساس میباشد. علاقه سالیسبوری این اندازه است که پایتخت مملکت را از تهران به اصفهان منتقل کنند که از حمله روس بدور باشد. پیشنهاد تغییر پایتخت هم برای این است که دولت انگلیس امتیازاتی برای بسط راههای مواصلات منطقه جنوب ایران بگیرد. راجع به برنامه اصلاحات هم همین اندازه میگوید که باید بر علیه فساد دستگاه دیوان مبارزه کرد. و تصریح میکند که این خیرخواهی و راهنمایی را بخاطر سماجتهای سفیر ایران میکند و گرنه آن نظریه رسمی دولت انگلیس نمیباشد. یعنی چون ملکم خان در این باره اصرار ورزیده او هم رأی شخصی خود را گفته است. در همین مأخذ به وزیر مختار انگلیس دستور میدهد که: اولاً تا وقتی که از طرف دولت ایران سؤال نشده او هم سخنی نگوید. ثانیاً وقتی هم که از طرف دولت ایران مطلب عنوان شد حد پاسخ را نگاهدارد و تعهدی بگردن نگیرد.

اما انتظار ملکم غیر از این بود، به بیعلاقگی انگلیس همچنان معترض بود و از سخنان سالیسبوری میبایست خیلی ناامید شده باشد. در واقع سیاست سالیسبوری نسبت به پیشنهادهای ملکم خیلی کوتاه نظرانه مینمود. بحث در شناخت سیاست انگلیس نسبت به ایران در این زمان است:

در قرن نوزدهم سیاست خارجی انگلیس در ایران از جهت مناسبات آن دولت با روس، همراه با رقابت‌ها و کشمکشهای سیاسی بود. ولی در همه آن درگیریهای سیاسی یک عنصر اصلی همیشه وجود داشت و آن میل به سازش با دولت تزار در قضایای ایران بود. این نظر کلی تأثیر خود را در دوره ناپلئون کرد. بعد در ۱۸۳۴ (در وزارت خارجه پالمرستون) قرار غیر رسمی میان انگلیس و روس گذارده شد. بموجب آن دو دولت وضع موجود ایران و تمامیت ارضی آن را تأیید کردند. البته به موازات آن سیاست کلی، این نقشه هم در وزارت هندوستان وجود داشت که برای جلوگیری از بسط نفوذ و تسلط روس، دو دولت ایران و انگلیس میبایست متحد باشند. ولی سیاست حاکم همان سیاست وزارت خارجه انگلیس بود.

در زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، با پیشروی منظم روس در ترکستان و تهدید سرحد شمالی خراسان-ایران خواست که از یکسو مناسبات سیاسی خود را با انگلستان بر پایه تازه‌ای بگذارد و از سوی دیگر یاری دولت ثالثی چون آلمان را نسبت به خود جلب نماید. آن سیاست به شکست انجامید. یعنی دولت انگلیس حاضر نشد تعهدی نسبت به ایران علیه روس بعهده بگیرد. بلکه توصیه‌اش به دولت ایران این بود که دوستی خود را با هر دو کشور همسایه حفظ نماید. این سفارش را لرد گرانویل وزیر امور خارجه انگلیس به ناصرالدین شاه و میرزا حسین خان در لندن کرد. (۱۲۹۰ هـ)

اما بر تهدید و پیشروی روسها همچنان افزوده میگشت. بخارا و سمرقند را قبلاً گرفته بودند. همان اوان خیوه نیز به تصرف دولت روسیه درآمد. تسخیر پنج ده، منطقه مرو و هرات و افغانستان و خراسان را در معرض خطر مستقیم لشکریان روس قرار داد. این همزمان بود با وزارت خارجه میرزا-حسین خان مشیرالدوله و وزارت خارجه لرد سالیسبوری (۱۸۷۸-۱۸۸۰). دولت ایران برای جلوگیری از گسترش تصرفات روس خیلی دست و پا کرد

و سالیسپوری از تجاوز روسیه به صفحات شمال افغانستان نگران بود. زمینه همکاری ایران و انگلیس در این جهت تحول یافت که هرات به ایران مسترد گردد و خط دفاعی شمال خراسان و افغانستان را ایران به عهده داشته باشد. باید بخاطر بیاوریم که قشون انگلیس را در این زمان در افغانستان قتل عام کرده بودند و انگلیسیها بسیار وحشت زده بودند. میرزا حسین خان در استرداد قطعی هرات پافشاری داشت. اما دولت انگلیس میخواست آنرا موقتاً به تصرف ایران بدهد. دولت ایران شرط موقت را نپذیرفت. دولت انگلیس همانوقت تغییر یافت، سالیسپوری برکنار شد، و قضیه برگرداندن هرات مجمل ماند. چندی بعد میرزا حسین خان نیز از وزارت معزول گردید. در این زمان پیشروی روس در منطقه ترکستان ادامه داشت و مرو را هم گرفتند، دولت ایران دست تنها یارای هیچ مقاومت جدی در برابر روس نداشت. به همین اندازه خرسند بود که خط مرزی ایران و روس را در خراسان ضمن قراردادی بگنجانند. معاهده آخال در این اوضاع سیاسی بین ایران و روس بسته شد (محررم ۱۲۹۹/دسامبر ۱۸۸۱). قسمتی از خاک ایران را دولت روس به زور برد. اعتراض دولت انگلیس قابل توجه است. ملکم ایراد دولت انگلیس را از این قرار در تلگرافی به میرزا سعید خان وزیر خارجه ابلاغ کرد:

« میگویند: شما از روی منتهای غفلت سد استقلال ایران را شکسته و آنچه داشتید تسلیم روس کردید و الان خواه و ناخواه نوکر روس هستید. خدا رحم کرد که هرات را بشما ندادیم. آنرا هم به روس میدادید... شما خوب میتوانستید خراسان را موافق قاعده نگاه بدارید. سوء اداره شما ایران را فقیر و ضعیف و تمام کرد با این ضعف شما، دوستی شما دیگر چه معنی خواهد داشت. با این اداره شما هیچ چیز را حفظ نخواهید کرد... نمیدانم این حالت را به چه زبان در خاک پای اقدس همایون... بروز خواهید داد. » این نکته

را هم میافزاید : بنده از این وضع و « نتایج آینده که مجسم می بینم ، به درجه ای ملول هستم که واقعاً دیگر از زندگی خود متنفر شده ام . واضح است که در اصلاح این عقاید نه خواب دارم و نه آرام . »^۲

ملکم در آن تلگراف شخص میرزا سعیدخان وزیر خارجه را مورد ملامت قرار داده و تا اندازه زیادی او را مسئول بستن عهدنامه آخال می شناخته است . به نوشته اعتماد السلطنه : « مسئله سرحد روس و خراسان گذشت . سی و چهار قریه و آبادی ایران تسلیم روس گردید ... روسها بمیرزا سعیدخان وزیر خارجه در این مورد ده تا دوازده هزار تومان داده اند . »^۳

در هر حال دستور ناصرالدین شاه در حاشیه آن تلگراف خطاب به میرزا سعید خان این است :

« باید جواب نوشت : ما چیزی به روس ندادیم . شما که انگلیس هستید درین فقره داده اید . اگر از اول روس را از این همه پیش آمدن به سمت آخال و ترکمان رسماً و قویاً مانع می شدید ، البته روسها میدان جولان بازی خودشان را کمتر میکردند ، بلکه هیچ نمی توانستند داخل شوند . وقتی که مثل شما دولتی قوی نتواند سد راه و خیال روسها را بکند ما به طریق اولی نمیتوانیم . روس آمد آخال را گرفت ما چه می کردیم ؟ بعد گفت : سرحد طبیعی خراسان و ترکمان را باید معلوم بکنید و قرار بدهید . ما چه می کردیم اگر قبول نمی کردیم . به رضایت خودش همانطور که آخال را تصرف کرد حد طبیعی ترکمان را هم با خراسان به زور تصرف میکرد . آن وقت آیا ما باید با روسها جنگ بکنیم ؟ آیا شما به ما امداد قشونی و پولی و اسلحه می کردید یا نه ؟ روس که آخال را گرفت بالطبع هر دو را تصاحب میکرد . ما چطور میتوانستیم

۲- تلگراف ملکم به میرزا سعید خان ، اسناد وزارت امور خارجه ایران . اصل

سند ضمیمه مقاله است .

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ، ص ۱۴۹ .

بگوئیم مرو و نرو و تصرف نکن (-). اگر این ممانعت‌ها را می‌کردیم جز اینکه روس را با خودمان دشمن بکنیم هیچ فایده‌ای نداشت و او هم کار خود را می‌کرد. « پس در این صورت تقصیری به اولیای ایران وارد نیست، و ما خود به استقبال روس نرفتیم و او را نیاورده‌ایم. و هر گز مایل این اتفاقات نبوده‌ایم. البته هر وزیری به شما این صحبت محرمانه را کرده است، همین جواب را بدهید. و باز هم باید حالا دولت انگلیس به اتفاق ایران برای سد راه روسها که از این بیشتر هم نروند، بعد از این حرف زده و اتفاق کرده، يك فکر و تدبیری بکنند که از این بیشتر به مشکلات دچار نشوند. جواب بخواهید.»

حالا سالیسبوری به نخست وزیری انگلیس رسید (۱۸۸۵ م / ۱۳۰۲ هـ). به آن مناسبت ملکم باوی ملاقات کرد و خواست توجه و حمایت او را نسبت به ایران جلب کند. اما جهت کلی سیاست سالیسبوری تغییر یافته بود. به این معنی که در مسأله ایران در پی سازش با روس بود. و از سوی دیگر می‌خواست با توسعه راه‌های ارتباطی در جنوب ایران و تحکیم وضع سیاسی انگلیس در خلیج فارس، خطوط دفاعی محکمی در مقابل روس بوجود آورد. از جهت افغانستان نیز خیال دولت انگلستان آسوده گردیده بود. با تأسیس دولت دست‌نشانده عبدالرحمن خان جلو پیشرفت روس در آنجا گرفته شد. در این شرایط سیاسی، کوشش ملکم در جلب پشتیبانی انگلیس بی‌حاصل گشت.

سالیسبوری نه‌علاقه خاصی در کار اصلاحات داخلی ایران نشان داد. و نه حاضر بود تعهدی از جهت کمک دفاعی ایران در مقابل روسیه بعهده بگیرد. هم‌زمان گفتگوی سیاسی با ملکم، سالیسبوری نظر سیاست انگلیس را در یادداشت وزارت امور خارجه انگلیس به وزارت هندوستان چنین آورد: «دشواری حفاظت ایران در مقابل روسیه ناشی از موقعیت جغرافیائی است. بنابراین قول هر گونه مساعدت احتمال این خطر را دارد که دولت ایران بیش از اندازه به انگلستان متکی

شود و در هنگام نیازمندی دولت انگلستان قادر به کمک عملی نباشد.^۴ سیاست جدید لرد سالیسبوری با سفارت «سردروموندولف» به ایران (۱۸۹۱ - ۱۸۸۸) در جهت ایجاد حسن تفاهم با روس دنبال گردید. ولف که خود در این کار سهم مؤثری داشت، در برلن با تزار الکساندر سوم ملاقات کرد (اکتبر ۱۸۸۹).

در این دیدار سیاسی ولف از تفاهم روس و انگلیس در امور ایران صحبت کرد. تزار حتی موضوع قراردادی را مطرح ساخت. به ولف گفت: «بسیار مشتاق هستم که با دولت انگلستان راجع به ایران به تفاهم برسیم. ما منافع مشترکی در اروپا نداریم. منافع مشترک مادر آسیا می باشد. من به دوستی با انگلستان علاقه مند هستم و همچنین خواهان تفاهمی هستم که به دوستی ما انجامد.»^۵ در واقع مقدمه انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به منطقه نفوذ انگلیس و روس، از همان زمان رفته رفته فراهم گردید. با وجود همه رقابت‌ها و کشمکش‌های سیاسی میان آن دو دولت تمایل به سازش کاری همیشه وجود داشت. با این زمینه‌ای که بدست دادیم، ماهیت مذاکرات ملک‌خان با سالیسبوری را میتوان شناخت. ترجمه آنرا از نوشته‌ای که به خط خود سالیسبوری است می‌آوریم.

نامه لرد سالیسبوری به رونالد تامسون

«چند روز پیش وزیر مختار ایران از من تقاضای ملاقات کرد. وقتی که آمد درباره اوضاع ایران، تنزل تدریجی آن، خطر خارجی که ایران را تهدید می‌کند،

۴- یادداشت سالیسبوری از وزارت امور خارجه انگلیس به وزارت هندوستان، مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۸۸۵، اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، مجموعه ۶۵/۱۲۴۷ به نقل از: Rose, L. Greaves, «Persia and the Defence of India: 1844-1892», (London, 1959) ص، ۹۰.

۵- ولف به سالیسبوری، سری و محرمانه، مورخ ۱۴ اکتبر ۱۸۸۹. اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، مجموعه ۶۵/۱۳۷۹ به نقل ایضاً از همان مأخذ. ص ۱۳۰.

و بیعلاقگی آشکار دولت انگلستان نسبت به وقایعی که در حال تکوین هستند - گفتگو کرد. گفت درمذاکره با وزیران امور خارجه سابق انگلیس بارها معترض این بیعلاقگی دولت انگلستان گردیده، و متذکر شده: با توجه به اینکه حفاظت ایران حائز اهمیت اساسی میباشد، جا دارد از جانب دولت انگلیس توجه بیشتری نسبت به ایران بشود که برای ما سودمند خواهد افتاد. متأسفانه دولت دیگری به کار ایران توجه پیدا کرده که هدف نهائیش حفاظت ایران نمیباشد. وزیر مختار ایران از شایستگی پادشاه و اشتیاق او به کار اصلاحات صحبت کرد. و گفت اکنون شاه بیش از هر زمانی طالب خیر خواهی و حسن توجه دولت انگلستان نسبت به مشکلاتی میباشد که او را احاطه کرده است. «من راجع به معنی دقیق تر لغت «خیر خواهی» توضیح خواستم که آیا مقصودش نوعی کمک مالی یا نظامی نیست؟ و در این باره خاطر نشان ساختم با توجه به کیفیات جغرافیائی، تقریباً بکلی خارج از قدرت ماست که بتوانیم به آن منظور به دولت ایران که اکنون در معرض تهدید قرار گرفته، کمک اساسی بکنیم. ولی وزیر مختار تصریح نمود که منظورش تقاضای کمک مالی یا قرض نمیباشد. بلکه چندین بار گفت مقصودش راهنمایی و خیر خواهی انگلستان نسبت به مشکلات فعلی ایران است.

«اینجا مذاکرات متوقف ماند و قرار شد که جمعه گذشته (روز ۳۱ ماه ژوئیه) به ملاقات من بیاید تا دنبال گفتگورا بگیریم. وقتی که آمد و مذاکرات را از سر گرفتیم، وزیر مختار ایران باز در موضوع راهنمایی اصرار ورزید. در جواب گفتم: تصور نمی نمایم که راهنمایی به تنهایی فایده زیادی داشته باشد. چه دولتی که از ایران آنهمه دور است، و آشنایی دقیقی با همه اوضاع آنجا ندارد، نمیتواند با اطمینان خاطر کامل که مناسب با مقتضیات هر امری باشد، راهنمایی نماید، حتی در دایره امکانات هم چنین راهنمایی مقدور بنظر نمیرسد. ولی بنظر من اگر انگلستان در آینده بتواند در جهت حفاظت ایران در مقابل

تجاوز احتمالی یا تسخیر تدریجی روسیه مفید افتد ، دو چیز لازم میباشد: اول اینکه میبایست تمام تدابیر استراتژیک بکار برده شود تا نهایت دشواری را در برابر حمله روس بوجود آورد و در عین حال نهایت تسهیل را در امکان کمک انگلستان آماده گرداند . دوم اینکه علیه فسادی که مملکت را فرا گرفته و آنرا به نابودی میکشاند ، به شدت مبارزه گردد .

«در مسأله اول نظر من این است : با توجه به نوع حکومت مطلق ایران و بستگی دولت به بقای سلطان - محل پایتخت نزدیک به جبهه روسیه و کرانه دریای خزر است ، و از ساحل اقیانوس هند یعنی منطقه دولت دوست دور میباشد . باز گفتم در این مطلب داخل جزئیات نمیشوم بلکه عقیده کلی خود را با توجه به ملاحظات عمومی بیان میکنم . از اینرو بنظر من اگر مقرر دولت از طهران به اصفهان منتقل گردد ، خطری که متوجه ایران است بمقدار قابل توجهی کاهش مییابد . مخصوصاً درباره ملاحظات جغرافیائی مفصل حرف زدم . انتخاب اصفهان بعنوان پایتخت مستلزم ساختن راههای ارتباطی به خلیج فارس میباشد که خیلی مورد نظر است . و در اینصورت ارزش بسزائی دارد . اما طهران بعنوان پایتخت این امکان را دارد که با یک حمله ناگهانی روس ، پادشاه و پایتخت و دولت و خزاین مالی ایران یکباره بدست دولت روس بیفتد - خاصه اگر جاده طهران به رشت ساخته شود این امکان را آسانتر میکند . اما اگر دستگاه دیوان و پادشاه در اصفهان باشد این اندازه جای نگرانی و اندیشناکی نیست . در مورد مطلب دوم از جلوگیری تنزل ایران و پیکار علیه فساد دستگاه حکومت ، خاصه مبارزه علیه فساد دستگاه عدالت که ایران این همه از آن صدمه دیده است - صحبت کردم .

«اما در هر دو موضوع خیلی مراقب بودم و این نکته را تاکید کردم که آن مطالب را صرفاً بخاطر اصراری که جناب وزیر مختار برای ابراز عقیده من داشت، بیان کردم. و اگر دعوت او نبود هرگز داوطلبانه در مورد مطالبی چنین حساس که مطلقاً در حوزه اختیار و صلاحیت پادشاه است راهنمایی نمی‌کردم.

«وزیر مختار ایران از نظر شخص خودش پیشنهاد مرا در تغییر پایتخت تصدیق کرد. ولی بر راهنمایی دیگر من در اصلاحات داخلی، ظاهر آن اندازه اهمیت نداد. او گفت آنچه او می‌خواست این نبود. در اصل مطلب و لزوم اصلاحات کاملاً موافق بود. ولی بعقیده او برای اصلاح مملکت میبایست خبرگان اروپایی را در سازمانهای مختلف مملکتی اعم از لشکری و کشوری استخدام نمود تا ما فهمیم حکومت اروپایی و روش غربی را در دستگاه حکومت رواج بدهند تا مأموران دولتی رفته رفته با آن اصول آشنا گردند و آن اصول را بکار بندند.»^۶

وزیر مختار در این مطلب باشوق زیاد از سیاست دولت انگلستان و توجه و دلسوزی که در کار ایران در آغاز این قرن نشان داده بود - بحث کرد. من نتوانستم از این دقیق‌ترینیت نماینده ایران را از انتظاری که از دولت انگلستان

۶- این همان فکری است که ملکم بارها پیشنهاد نموده بود. در نامه‌ای به وزارت امور خارجه (۱۴ ذیحجه ۱۲۹۴) نظر خود را در این باره به دولت ایران نوشت و پیشنهاد کرد که از اروپائیان در دستگاههای مختلف مملکتی استفاده نمود: «از دول فرنگستان صد نفر معلم و محاسب و مهندس و صاحب‌منصب و اگونومیست و ادمنیستراتور بخواهید. این صد نفر معلم و صاحب‌منصب را در تحت ده نفر وزیر ایرانی مأمور نمائید که وزارتخانه‌ها و کل شقوق اداره دولت را موافق علوم این عهد نظم بدهند...» [به نقل از آدمیت، فکر آزادی، ص ۱۵۱].

داشت ، دریابم . و متأسفم که نمیتوانم منظور او را به بیان دقیقی ادا کنم . من سالیان زیادی است که جناب وزیرمختار ایران را میشناسم . اما هرگز ندیده بودم دربارهٔ مطلبی این اندازه جدیت و پافشاری بخرج دهد . پس از این مذاکرات ، راجع به این نقشه که امور سفارت انگلستان در ایران به عهده وزارت هندوستان واگذار گردد ، گفتگو کردیم .

« هر گاه دولت ایران دربارهٔ این مطالب راهنمایی شما را خواست - از همان قرار جواب بدهید . شما داوطلبانه چیزی نگوئید . اما اگر از جانب آن دولت اصرار شد ، لحن صحبت شما همان خواهد بود که من پیش گرفتم . بقراری که میدانم جناب وزیرمختار ایران شرح مذاکراتش را با من بدولت خود گزارش داده است . ولی چنین وانمود کرده که من داوطلبانه و مصرانه این عقاید را ابراز کرده ام ، و من بوده ام که با چنین اشتیاق و اصراری مسائل اصلاحات را مطرح ساخته ام . هر گاه در این باره سؤال شد تصریح نمائید که در این باره من اصراری نداشته ام و آن پیشنهادها نظر رسمی دولت انگلستان نبوده است . آشکار است که دولت ایران از خطری که بتدریج آنرا احاطه مینماید آگاه است . شاید در مقابله با چنین خطری در صدد بدست آوردن نیروی ازدست رفته برآید . باید مراقب چنین احوالی بود و مشوق آن نیز بود . هنوز هم شاید دیر نباشد که به اصلاحات داخلی و تدارکات دفاعی بپردازند . دولت انگلستان در این باره بی علاقه نیست و اگر کمک عملی مقدور باشد ، حتی الامکان مضایقه نمیکند . دست یافتن دولت روس بمنطقهٔ هریرود دلیل کافی است بر اینکه فرصت را نباید از دست داد . »

(امضای سالیسبوری)



وزارت بیجا امور خارجه دولت علیه ایران

شهر ۱۳۲۲

روز

اسم حاج آقا...

بجانب خطاب از امور خارجه
مدره اعظم از امور خارجه
ساعتت کرده اگر نه بعد برات
مرد در آن از امور خارجه
این شخص در این دفتر
بعضی از آن در این دفتر
در هر حال در این دفتر

Handwritten notes in the bottom right corner.

Handwritten text on the left side, including a large circular diagram with text inside and around it. The text is dense and appears to be a detailed report or correspondence.

F.O. Aug. 6. 185

Sir,

A few days ago the Persian
Minister requested to see me.
When he came he spoke to
me for a long while on the
condition of his country, on its gradual
decadence, on the dangers
that were now menacing it
from without; and on
the apparent indifference of
the English Gov^t to the events
that seemed to be preparing.
He said that he had
often remonstrated with
successive English ministers,
and represented how
much his country would
benefit if a more lively
interest were taken in

concerns by a Power like
England to whom its
preservation was essential.
Unfortunately interest was
only taken by another
Power whose objects were
not disinterested, and who
had very different ends.
in view than were implied
by the preservation of Persia.
He insisted much on the
personal merits of the
present Shah, and on
his great anxiety to do
all that could be done
for the welfare of his
Kingdom; and he said
that now, more than ever,
the Shah was looking
for the counsel and
sympathy of England

in the embarrassments
which were surrounding
him, and to which he
was fully alive. I pressed
for a more exact explanation
of the word "counsel," and
asked him whether it did
not mean in some form or
other financial or military
succour. I pointed out to
him that owing to
geographical considerations
it was almost absolutely
out of our power to afford
him any substantial
assistance at that end
of his dominions which
were at present threatened
with attack. But the
Persian Minister disavowed
any

any desire to ask for
assistance either in shape
of troops or money. He
reiterated again and again
that what he wanted
was advice, that England
should show sympathy
with the difficulties of
Persia and should give
her counsel in the
present distress. The
interview was broken off
at this point & it was
agreed that he should
come to meet me last
Friday the 31st ult. & renew
the conversation. When he
returned on Friday we resumed
the conversation. He again
pressed for advice. I said
I doubted whether advice by
itself.

itself was of such value
and that a distant Power
unacquainted with the
precise details of the
situation could not offer
advice with any absolute
confidence that it was
suited to the exigencies of
the moment, or even within
the range of possibility; but
it appeared to me that if
England in the future was to
be of any use in sustaining
Persia against the probable
encroachments of, and
gradual absorption by Russia,
two things were necessary
in the first place that such
strategic precautions should
be taken as should oppose
the

the greatest difficulty to a
Russian attack, and give
the greatest facility for
possible English success
and in the second place that
the corruptions which were
eating into the Kingdom and
bringing it to decay sh^d.
be attacked with a firm
hand. As an instance of
the first requirement I
suggested that considering
the despotic character of
the Persian monarchy,
and how much of its
safety depended on the
Safety

safety of the Shah and of
the seat of Government, I
thought that Tehran was
uncomfortably near to the
Russian strongholds on
the Caspian, and dangerously
distant from the more
friendly shore of the Indian
Ocean. I said that I
spoke without knowing
anything of the detail, &
could merely give a general
opinion founded upon the
broadest considerations;
but that, in my judgment,
the dangers of Persia would
be very considerably reduced
if the ordinary seat of Govt.
were

were at Isfahan instead of
at Tehran; and I dwell upon
the obvious geographical
considerations which, for the
particular purpose under
discussion, made the Southern
Capital the safest residence
of the two of course, a
residence at Isfahan would
carry with it the necessity
of opening those communications
with the Persian Gulf which
have been so long desired
and of which in such a
case the value would become
indisputable at Tehran,
it was possible, especially
if the long-talked of road to
Resht-

rest were made,
that a sudden blow
might place the sovereign,
capital and government,
& the financial resources
of Persia absolutely in
Russian hands; but such
a danger was not to be
seriously apprehended if
the administration and
the Sovereign were at
Isfahan. In the
second place I dwelt upon
the necessity, if any, of
permanent effort was
to be made for arresting
the decay of Persia, &
grafting

grappling with the evils
of a corrupt administration,
& especially of a corrupt
administration of justice,
under which Persia had
suffered so much.

But in enlarging on
both these considerations
I was careful to insist
that I only offered them
because of the urgency
with which H. E. had ex-
pressed for an expression
of my opinion, & that
without such an invitation
I should never have thought
of volunteering counsel on
matters so delicate, & so
entirely within the
discretion & province of
the Shah. H. E. replied

by warmly approving the suggestion for a change in the seat of government, from his own personal point of view. He did not apparently attach the same importance to the advice which I gave with respect to the internal administration of the country. He said that it was not exactly that which he wanted. He recognized its truth, but what he rather wanted was the constant presence of men who in all departments, military & civil, might infuse European notions and methods into the practice

practice of the Persian officials, guide them bit by bit to the various improvements which were very necessary, & at the same time inspire them with a sense of the co-sympathy which such external manifestations of interest would justify. On this he dwelt with great earnestness, referring especially to the conduct of England at the beginning of the century, when such an exhibition of interest and sympathy was never grudged. I was not able to ascertain

ascertain with any greater precision than this what was the exact nature of the interposition which he sought from the English govt. I was disappointed at this failure to put his meaning into precise language, because I have known H.E. for many years, & I never knew him urge a point with so much vehemence & pertinacity. Our conversation then turned upon the possibility of carrying out a scheme which has been often mooted, of bringing the

Persian

"Persian Mission" again into closer union with the Indian administration.

I should wish you to give advice in the same sense, if your advice on these subjects should be asked. You should not volunteer it, but if you are pressed to speak upon the subject, it will be desirable that your language should follow the line which I have indicated above. I have since had reason to believe that H.E. has reported to his Court the advice I gave him, but

but has allowed it to appear as though it had been volunteered by me & pressed by me upon him. Suggestions so large, given without invitation, have naturally perplexed the Persian ministers, & if the matter is mentioned to you, you should explain to them that they were not pressed by me on the Persian Minister as a spontaneous recommendation of H. M. G.

It is evident that the Persian Govt. is seriously impressed by the dangers which are gradually closing

round it, & it is possible that even yet it may derive from them the resolution & energy wh. it seems to have finally lost. Any such appearance of returning vigour should be watched for & carefully encouraged. It may not, even now, be too late to undertake the arduous work of internal reform, & make the necessary preparations for self-defence.

The sympathy, & so far as it can be practically given, the assistance of H. M. Govt. may be counted on by the Government of Persia in any such endeavours.

But the appearance of Russia on the Heri Rud sufficiently proclaims that there is no time to lose.

ایران

از

نظر مسافرین اروپائی

بقلم

حسن جوادی

« دکتر در زبان انگلیسی »

ایران از نظر مسافری اروپائی

۱- بعد از اسلام تا حمله مغول

ایران که پیش از اسلام با
دول یونان و روم همیشه بنحوی
درگیر بود، پس از پیدایش
اسلام و گسترش سریع آن بطرز
بی سابقه‌ای از انظار اروپائیان
دورماند و کشوری ناشناخته
گردید، در حالیکه بعضی از
نواحی دیگر عالم اسلام تا حدی
برای اروپائیان شناخته شده
بود. دودنیای متفاوت اسلامی
و مسیحی که بر قابت و معاندت
یکدیگر برخاسته بودند در نقاط
بسیار در سواحل مدیترانه،
چون اسپانیا، قسطنطنیه و سوریه
و غیره با هم برخورد میکردند
و روابطی باهم داشتند، ولی مدتها
توجهی از جانب اروپائیان بایران
نبود، و ایرانیان نیز از اوضاع

بستم

حسن جوادی

(دکتر در زبان انگلیسی)

(دانشیار دانشگاه تهران)

اروپا بی خبر بودند. اروپا ایران را از طریق نوشته‌های یونانی و رومی و یا روایات تورات میشناخت که هم‌ا‌ش ایران قبل از اسلام بود.

اولین توجهی که بایران و بطور کلی بنواحی دور دست شرق میشود در داستان «پرستر جان»^۱ است که در سال ۱۱۴۵ میلادی (۵۳۹ هجری) گفتگویی از آن بمیان می‌آید. اسقف اتوباین برگر، اسقف شهر فرایزنگن^۲ به پاپ یوجینوس سوم^۳ میگوید از هیوگ، مطران جبال در شمال سوریه، شنیده است که پادشاهی عیسوی بنام پرستر جان در سمت شرق ایران کشوری دارد و در جنگهایی که کرده است بر مادها و پارسها غلبه یافته است. این آغاز موضوعی بود که مدت‌های مدید فکر اروپائیان را بخود مشغول داشت. بنابعد پیاده سردنيسن راس که در این باره تحقیقات جامعی کرده است^۴ موضوع پیروزی این پادشاه مسیحی را باید غلبه خان ترك بنام Ye - lu - ta - shih بر سلطان سنجر دانست که در سال ۱۱۴۴ میلادی (۵۳۸ هجری) واقع شده است. این خان ترك توسط مبلغین نسطوری که در آسیای مرکزی فعالیت داشتند بدین مسیح در آمده بوده در حدود سال ۱۱۶۵ نامه مفصل و مجعولی از پرستر جان خطاب به مانوئل اول، امپراطور بیزانس به غرب میرسد که شرحی افسانه‌ای از کشور خود میدهد و طالب دوستی با سلاطین عیسوی میباشد. این نامه که نویسنده آن معلوم نیست سیاحان اولیه بمشرق زمین را واداشت تا این پادشاه را بشناسند. بعقیده مار کوپولو این همان Ong khan یکی از خوانین ترکان کرائیت در آسیای مرکزی بود که نسطوری شده و پس از مدت‌ها رابطه دوستی با مغولان بالاخره

1— Prester John.

2— Otto Von Freisingen

3— Eugenius III

4— Sir E. Denison Ross:

“Prester John and the Empire of Ethiopia”
in *Travel and Travellers of the Middle Ages*, ed. A. P. Newton.
London, 1926, pp. 175 et seq.

بدست آنها گشته شده بود. بعداً بتدریج عقیده دیگری پیدا شد و امپراطور حبشه را با پریستر جان یکی داشتند. چون پریستر جان در نامه مذکور خود را پادشاه «Indies» خوانده بود و در اروپای آن روزگار حبشه را نیز جزو هند میدانستند و یابیکی از سه هندی می‌شمردند که هر سه باین نام خوانده می‌شد. در واقع بدرستی نمیدانستند حبشه در کجاست؛ در قرن پانزدهم دریا نوردان پرتغالی باین عقیده دامن زدند و پادشاه حبشه را با پریستر جان یکی دانستند. بهر حال خبر وجود پادشاهی عیسوی و پر قدرت در همسایگی ایران و یا در نواحی شرقی ایران با داستان نیایش سه پادشاه مجوسی به مسیح تازه تولد یافته که از مدتها پیش معروف بود ارتباط یافت، و گفتند که پریستر جان از احفاد یکی از این سه پادشاه است. این گفته‌ها مدتها ذهن اروپائیان را بخود مشغول داشت و افسانه‌ای بوجود آمد که در عین حال با احتمال قوی از حقیقتی تاریخی سرچشمه می‌گرفت.

از اروپائینی که پیش از حمله مغول از ایران دیدن کرده اند اطلاع زیادی در دست نیست و فقط در این میان اولین شرحی که بجای مانده است از ربی بنیامین بن جوناخ سیاحی از شهر قطیفه در ابالت ناوار اسپانیا می‌باشد که بین سالهای ۱۱۶۰ و ۱۱۷۳ (۵۵۵ - ۵۶۸ هجری) در نقاط مختلف شرق سفر کرده و میخواست است است از جوامع یهودیان در شهرهای سر راه خود اطلاعی کسب کند. نباید فراموش کرد که یهودیان در قرون وسطی بیش از دیگران آماده سفر بودند، زیرا بهر شهری که میرسیدند، عده‌ای از برادران دینی خود را مییافتند و از مهمان نوازی آنان برخوردار میشدند، و در ضمن با استعداد فطری خود برای تجارت وسیله‌های مختلف جهت کسب ثروت پیدا می‌کردند. بنظر میرسد که قصد ربی بنیامین از مسافرت دور و دراز خود در مرحله اول اطلاع از وضع برادران دینی خود در نقاط مختلف بوده است، ولی در عین حال منافع و امکانات

تجاری را نیز از نظر دور نداشته اطلاعات دقیقی نیز از وضع تجارت آنروزگار بدست میدهد.^۵

ربی بنیامین پس از ترك زاد گاه خویش و گذشتن از شهرهای خلیج لیون به رم و جنوب ایتالیا میرود و از طریق جزیره کورفیو به یونان میرسد. شرحی که او پس از اقامت در قسطنطنیه از ثروت اهالی آنجا میدهد جالب است، و میگوید: «اهالی بربرها و یا ملل دیگر را بعنوان جنگجو اجیر میکنند تا با سلطان مسعود ساجوقی مبارزه کنند، زیرا مردم این شهر اهل جنگ نیستند و مانند زنان قدرتی ندارند.» پس از دیدن جزایر دریای اژه، رودس و قبرس ربی بنیامین به انطاکیه میرسد و راهی سوریه و ارض مقدس میشود که بعضی از نواحی آن در تصرف صلیبیون بود و از دمشق که در آنروزگار پایتخت اتابک نورالدین بود به بغداد میرود. بدرستی نمیتوان گفت ربی بنیامین تا کجا در خاک ایران پیش رفته است. و احتمال دارد که وضع آشفته ایران در زمان حمله نژاد مانع پیشروی او شده باشد. او مثل تمام شهرهای سر راه خود آماری از یهودیان همدان، ری و نهاوند میدهد، و با احتمال قوی او از این شهرها و مخصوصاً از همدان بخاطر قبراستر و مردخای دیدن کرده، سپس به بصره بازگشته است و از آنجا به جزیره کیش که مرکز تجارت خلیج فارس بوده است سفر کرده است. او در اینجا باید اطلاعات خود را راجع به هند و خاور دور که افسانه آمیز مینماید کسب کرده باشد. ربی بنیامین از جزیره کیش از طریق عدن به مصر رفته است و شرح مفصلی از این کشور میدهد.

میتوان گفت که با وجود نقل مفصل روایات افسانه آمیز، قسمت اعظم گفته های او مقرون به حقیقت میباشد. از داستانهای نامحتملی که نقل میکنند یکی

۵ - نگارنده این سفرنامه را بفارسی ترجمه کرده است که هنوز چاپ نشده است. رجوع

کنید به - The Itinerary of Benjamin of Tude la, tr. by Marcus - Nathan Adlen, London, 1907, P. 13.

اینکه میگوید قبر دانیال نبی در شوش در کنار رودخانه دجله (؟) قرار داشت. چون بعلت آمدن زوار یهودیان یک طرف رودخانه از منافع مادی برخوردار میشدند، نزاع بین دو دسته یهودیان ساکن دو سوی رود در میگیرفته است بالاخره قرار میشود، هر سال بقایای پیغمبر را در یک طرف رود قرار دهند. سلطان سنجر از این قضیه آگاه میشود و دستور میدهد آنها را در تابوتی بلورین قرار دهند و از پلی که بر روی رود مذکور بود آویزان کنند.^۶

ربی بنیامین اولین اروپائییست که به ذکر فدائیان اسماعیلی و «شیخ-الجبل» یا «پیر مرد کوهستان» یا «داعی الدعوات» در ایران و سوریه میپردازد که بعدها در ادبیات اروپایی شهرتی افسانه‌ای مییابد. میگوید: «در نهاروند چهار هزار یهودی ساکنند و از آنجا تا سرزمین ملاحده چهار روز راه است. این مردم در کوههای بلند زندگی میکنند و پیرو دین محمد نیستند، بلکه پیر مرد سرزمین حشاشین^۷ را پرستش میکنند. این عده تحت فرمان شاه ایران هستند و تنها برای غارت و گرفتن اموال دیگران از آنجا فرود می‌آیند و سپس بکوههای مزبور باز میگردند و کسی نمیتواند بر آنها غلبه کند. در میان این قوم چهار فرقه یهودی هستند که همراه آنان بجنگ میروند. «همکاری یهودیان با فدائیان اسماعیلی جالب است و هاجسن در «فرقه اسماعیلیه»^۸ خود این مطلب را تأیید میکند و در جای دیگر میگوید: «گرچه قلاع اسماعیلیه در زاگرس جنوبی از دست ایشان درآمده بود، اما هنوز در شمال زاگرس و در لرستان با همکاری قبایل یهود قلاع خود را حفظ کرده بودند.»^۹ از جمله مطالبی که در این سفرنامه در باره ایران آمده است یکی طغیان جوانی یهودی بنام داود الروی یا (الروحی) در شهر عمادیه

6—The Itinerary of Benjamin of tude, london 1907, P. 53

۷ — ایضاً ص ۵۴ همان کتاب در اصل حشاشیم Hashashim یا Hashishim

۸ — ترجمه فریدون بدره ای، ص ۱۹۷

9— Cambridge History of Iran, vol V, P. 448.

میباشد که در حدود سال ۱۱۶۰م (۵۵۴ه) علیه شاه ایران قیام میکنند و خود را مسیح موعود میخوانند. یهودیان بسیار بر او گرد میآیند، ولی عاقبت هنگامیکه میخواستند است با خدعه بر قلعه حاکم شهر تسلط یابد بقتل میرسد. موضوع دیگر حمله «کفار الترك» یا ترکان غز و گرفتاری سلطان سنجر میباشد. داستانی که ربی بنیامین از لشکر کشی سنجر میدهد نامحتمل مینماید، ولی وصفی که از ترکان میکند جالب است: «آنها باد را پرستش میکنند و در صحرا زندگی میکنند. نه نان میخورند و نه شراب، بلکه از گوشت ناپخته تغذیه میکنند. این ملت دماغ ندارند بلکه بجای آن دوسوراخ است که از آنها تنفس میکنند.»^{۱۰}

مسافرت ربی بنیامین به بغداد چهار یا پنج سال پس از سفر خاقانی شروانی بدانجا صورت گرفته است. تحفة العراقین که بسال ۵۵۰ هجری (۱۱۵۵ میلادی) نگاشته شده. است شرحی شاعرانه از باغها و قصرهای بغداد میدهد، ولی ربی بنیامین بیشتر از خاقانی بشرح بغداد میپردازد. بطور کلی از هر دو اثر برمیآید که خلفا در دوره تسلط سلاجقه قدرت زیادی نداشتند و بیشتر وقت خود را صرف ساختن باغها و قصرها میکردند. در این زمان خلیفه عباسی المسترشد بالله بود و ربی بنیامین شرح میدهد چگونه مسلمانان از نقاط دور دیدن او میآمدند و دامن لباسش رامیبوسیدند، و میگوید: «هر يك از برادران و افراد خانواده خلیفه جایگاهی در قصر او دارد، ولی همه مجبوسند و مراقبتی دارند تا مبادا علیه خلیفه قیام کنند. زیرا برای یکی از اسلاف او اتفاق افتاد که برادرانش علیه او برخاستند و دیگری را به خلافت برداشتند... از آن پس حکم شد که تمام اعضای خانواده باید مجبوس شوند تا نتوانند علیه او برخیزند. تمام این عده در قصر او در میان جلال و نعمت فراوان بسر میبرند

۱۰- سفرنامه ربی بنیامین، ص ۶۰

11- Guy Lestrang, Baghdad during the Abbaside Coliphate, from Contemporary Arabic and Persian Sources, London, 1900.

و صاحب دهات و شهرهایی هستند که گماشتگان عایدات آنها را برایشان میآورند ... در قصر خلیفه عمارات بزرگ بسا ستونهای مرمر، نقره و طلا و سنگهای نایاب حجاری شده وجود دارد و پراست از ثروت بی حساب، برجهای پراز زروسیم، البسه ابریشمین و سنگهای گرانبها. « سپس ربی بنیامین بشرح مراسم عید قربان و ردای خلیفه (که گویا مرادش بردنبوی باشد) میپردازد و بعداً از شهر بغداد سخن میگوید :

« خلیفه در طرف دیگر رودخانه، در ساحل شعبه‌ای از فرات که از کنار شهر میگذرد، بیمارستانی مشتمل بر تعدادی خانه و نوانخانه بنا نهاد. است تا بیماران فقیری که بشهر میآیند معالجه شوند. هر بیماری که بدانجا میآید بخرج خلیفه نگاهداری و معالجه میشود. در حدود شصت پزشک دو اخانه دارند که از قصر خلیفه تمام دارو و دیگر مایحتاج آنها داده میشود. بنای دیگر است بنام دارالمارستان (کذا) برای نگاهداری دیوانگانی که در اثر گرمای تابستان دیوانه شده‌اند و آنها را در زنجیر نگاه میدارند تا در زمستان عقلشان باز گردد. هنگام اقامت در آنجا غذای آنها از طرف خلیفه میرسد و پس از بهبودی وقتیکه میخواهند بخانه‌های خود باز گردند هر یک مبلغی پول دریافت میدارند. هر ماه مأمورین خلیفه میپرسند و تحقیق میکنند تا کسانی را که عقل خود را بازیافته‌اند مرخص کنند. ۱۲

قریب یکقرن پس از مسافرت ربی بنیامین بنظر میرسد که رابطه‌ای بین ایران و اروپا نبوده است. بطور کلی تا حمله مغول توجه اروپائیان فقط معطوف فلسطین بود و از شرق هم جای دیگری را نمیشناختند عده معدودی در زمان جنگهای صلیبی بنواخی ارض مقدس سفر کردند و سفرنامه‌هایی از خود بجای گذاشتند ولی تا حمله مغول از اوضاع نواحی دیگر شرق بطور کلی

۱۲- ایضاً ص ۳۷ و ۳۸ کتاب سفرنامه بنیامین: در بغداد چند بیمارستان بوده است. گویا منظور ربی بنیامین بیمارستان المستنصریه میباشد که در غرب بغداد بود مدت سه قرن مدرسه بزرگی برای پزشکی بشمار میرفت.

بی خبر بودند. جنگهای صلیبی باعث شد که اروپائیان تماس نزدیکتری با شرق حاصل کنند و برای اولین بار پی ببرند که مسیحیانی چون نسطوریان و یعقوبیان در شرق هستند. در این دوره از قرون وسطی، گذشته از ارتباطی که در نقاطی چون سوریه، سسیل و اسپانیا بود، تقریباً میتوان گفت که دو منطقه متمدن شرق و غرب از حال یکدیگر بی خبر بودند، تمدنهای قدیم شرق خود را هرگز دنیا میدانستند و تمدن عیسوی اروپا که تازه نضج میگرفت در غرور جوانی بکسی اعتنائی نمیکرد.

۲ - از حمله مغول تا مرگ ۱۵۰۰

اندکی پس از حمله مغول به ایران روابط بین شرق و غرب بنحو قابل ملاحظه ای گسترش مییابد و این وضع تا مرگ ابوسعید آخرین ایلخانان ادامه مییابد. بطور کلی مدت یک قرن از سال ۱۲۴۵ تا ۱۳۴۵ م (۶۴۲ تا ۷۴۲ هـ) از لحاظ سفرهای اروپائیان بشرق اهمیت زیادی دارد، و سلطنت هلاکو و بخصوص شکست سپاه او از ممالیک مصر در عین الجالوت (۱۲۶۰ = ۶۵۸ هـ) نقطه عطفی است که این دوره را بدو قسمت نامتساوی تقسیم میکنند. در دوره اول علیرغم مساعی فرمانروایان اروپائی، مغولان میلی برای دوستی با آنان نداشتند و بعزت فتوحات سریع خود بنظر بی اعتنائی بدانها می - نگریستند، در دوره دوم در اثر قدرت ممالیک مصر و اتحاد آنها با مغولان اردوی زرین، ایلخانان در صدد یافتن متحد دینی برمی آیند، این اشتیاق بدوستی با اروپائیان از جانب ایلخانان باعث میشود که بطور قابل ملاحظه ای بتعداد سیاحان و فرستادگان اروپائی بدربار ایلخانان افزوده گردد.

بدین ترتیب تسلط مغولان بر کشورهای شرقی فصل نوینی در روابط این سرزمینها با غرب میگشاید. البته قبل از این دوره یهودیان وسیله داد و ستد بین شرق و غرب بودند و امتعه شرق به ونیز میرسید و از آنجا بنقاط دیگر حمل میگشت، ولی اطلاعات اروپائیان، و حتی تجار ونیزی، از راههای تجاری

شرق ناچیز بود. دوراه عمده بین شرق و غرب وجود داشت: یکی از آسیای
مرکزی بسواحل دریای سیاه ختم میشد و یا از طریق بغداد به قسطنطنیه میرسید،
دیگری راهی بود دریائی که از طریق خلیج فارس به سوریه و یامصر منتهی میگشت.
البته در سوریه در اثر جنگهای صلیبی گاه و بیگاه عیسویان جای پای برای خود
باز میکردند و حتی در بعضی موارد با مسلمانان روابط دوستانه برقرار
میکردند^{۱۳}، ولی اصولاً پایشان بمرکز عالم اسلامی چون بغداد و غیره نمیرسید.
ولی در دوره مورد بحث ماسیاحان ایتالیائی به آسیای مرکزی راه مییابند
و مبلغین عیسوی با امید تبلیغ دینی راه شرق را در پیش میگیرند. مطلب جالب
اینجاست که موج خانمان سوز حمله مغول که ممالک اسلامی را به آتش نهب و
غارت میکشد باعث ارتباط بین شرق و غرب میشود.

شروع قرن سیزدهم میلادی مقارن با فتوحات چنگیزی بود. او که در سال
۱۲۱۴ (۶۱۰ هـ) یکن را تسخیر کرده بود سه سال بعد متوجه غرب میگردد و
بتدریج تمام ایران، قسمتی از آسیای صغیر و قسمتهای بزرگی از روسیه، لهستان
و مجارستان بدست مغولان میفتد. در ۱۲۵۹ (۶۵۷ هـ) هنگام فوت منکوقاآن
امپراطوری مغول از سواحل دانون تارودخانه زرد، و از خلیج فارس تا سیبری
گسترده بود. در نیمه قرن سیزدهم میلادی قلمروی وسیع مغولان به خانسات
متعددی تقسیم گشته بود: خان بزرگ از خانبالیق (یکن) به چین، کره، مغولستان
منچوری، و تبت فرمان میراند و از هندوچین، برمه و جاوه خراج میستاند. مرکز
خانسات چغتایی در آلمالیق (خلج) بود و شامل آسیای مرکزی، ترکستان و

۱۳- فیلیپ حتی سفرنامه بسیار جالب نجیبزاده عربی بنام اسامه بن منقذ را
تحت عنوان «کتاب الاعتبار» از روی نسخه منحصر بفرد کتابخانه اسکوریال
چاپ کرده است (پرنستون ۱۹۳۰) که در آن اسامه در اواسط قرن
دوازدهم میلادی شرح جنگهای صلیبی و دوستی خود را با عیسویان میدهند.
نظراو درباره صلیبیون جالب است. او آنها را «حیواناتی میدانند که دارای
فضیلت شجاعت و صفت جنگجویی هستند و بیش از این چیزی ندارند.

افغانستان میشد. مرکز خانات قبچاق شهر سرای در کنار ولگا بود و قلمروی آن شامل قفقاز، روسیه و قسمتی از سیبری میگردید. خانات ایران مرکز تبریز بود و شامل ایران، عراق عرب، گرجستان، ارمنستان و قسمتی از آسیای صغیر میگردید. با وجود منقسم شدن به کشورهای مختلف مغولان مدتهای مدید (در ایران تازمان غازان) از خان بزرگ در پکن اطاعت میکردند. با وجود اختلافات و جنگهایی که مغولان بین خود داشتند، امپراطوری وسیع آنان از یک نوع ارتباط خانوادگی برخوردار بود، و وجود وسایل ارتباط بین آنها این امکان را برای اروپائیان به وجود میآورد که در سراسر آسیا مسافرت بکنند.

اولین ذکری که از مغولان در منابع اروپایی شده است هنگامی است که موج خانمان بر انداز مغول اروپا را مورد تهدید قرار داده است. در سال ۱۲۲۲ (۶۱۸ هـ) مغولان پس از درهم کوبیدن سلطنت خوارزمشاهیان، مغولان از قفقاز میگذرند و جنوب روسیه (که در آن زمان بدشت قبچاق معروف بود) و دره ولگارا تا شهر غازان حالیه بیاد غارت میدهند. مورخین اروپایی اشاره مختصری باین حمله میکنند، ولی هنگامیکه در سال (۱۲۳۸) (۶۳۶ هـ) لشکر بزرگتری از مغولان عالم مسیحیت را مورد تهدید قرار میدهند، سلاطین اروپایی بو حشت میافتند و در مقام چاره جویی بر می آیند.

متأسفانه جنگهای تمام نشدنی و کشاکش دایمی شاهزادگان اروپایی با پاپ اجازه نمیداد که در برابر دشمن متحد شوند. بنظر میرسد که اولین اطلاعات قابل اعتماد را در مورد مغولان از اعضای هیأتی گرفتند که بسال ۱۲۳۸ (۶۵۳ هـ) از طرف علاءالدوله محمد سوم، رهبر فدائیان اسماعیلی، از طریق دریای خزر بدر بار لویی نهم به پاریس رفتند تا سلاطین اروپایی را دعوت بآ اتحاد در برابر مغولان بنمایند. یکی از اعضای این هیأت بدر بار هنری سوم پادشاه انگلستان میرو، ولی در آنجانب نیز نتیجه ای حاصل نمیشود. ماتیو پاریس که یگانه منبع ما در این مورد است، مینویسد: هنگامیکه اسقف وینچستر پیغام

این فرستاده را شنید، گفت: «بگذارید این سگان همدیگر را بدرند و کاهلا از روی زمین محوشوند، آنگاه بر روی ویرانه‌های شهرهای آنها خواهیم دید که کلیسای جهانی کاتولیک بنا شده است، و برآستی يك گله و يك چوبان خواهد بود.»^{۱۴}

شرح ویرانگریهای مغولان از موضوع این مقاله خارجست، ولی بیمناسبت نیست اگر شمه‌ای از آنچه ماثیوپاریس در این باره نوشته در اینجا نقل کنیم. زیرا از طرفی ماثیوپاریس همه اطلاعاتی را که بنظر میرسد از این فرستاده اسماعیلی گرفته است بطرز جالب و موجزی در وقایع سال ۱۲۴۰ (۶۳۸ هـ) خلاصه میکند، و از سوی دیگر وحشتی را در قلوب اروپائیان توصیف میکند از مغولان بوجود آمده بود و باعث شد که درصد دوستی با آنان برآیند. او می‌نویسد:

«نه شادیهای انسانی دوامی دارد و نه خوشبختی دینوی مدت مدیدی بی‌ناله و درد میماند. در همین سال قومی نفرت‌انگیز و شیطانی، یعنی لشکریان بیشمار تاتار، از جایگاه کوهستانی خود رها گشتند و از صخره‌های سخت (قفقاز) گذشتند و چون شیاطین از جهنم زیرزمینی^{۱۵} بیرون ریختند و بدین سبب است که آنان را تاتار می‌خوانند. آنان چون ملخ بر روی زمین هجوم آوردند و ویرانی و حشتناکی در نواحی شرقی (اروپا) از خود بجای گذاشتند. پس از گذشتن از سرزمین مسلمانان، آنجا را باخاک یکسان ساختند، جنگل‌ها را

14— Matthew Paris: English History from 1253 to 1273, translated by J. A. Giles, London, 1852, vol, I, pp. 131-132.

متأسفانه من نتوانستم اطلاعات بیشتری درباره این هیأت بدست آورم و گویا ماثیو پاریس تنها کسی است که این مطلب را ذکر کرده است.

۱۵— در اوایل اروپائیان معتقد بودند که تاتاران از Tartarus یعنی دنیای تاریک و زیرزمینی و جایگاه گناهکاران در اساطیر کلاسیک بیرون ریخته‌اند و بدین جهت اسمشان «تاتار» است.

بریدند، قلاع را برافکندند، تا کهارا برکشیدند، باغها را ویران ساختند و شهری و دهاتی را کشتند اگر اتفاقاً بکسی با بقاء کردند او را ببردگی گرفتند و در صفوف اول لشکر خود بچنگ واداشتند... تاتاران غیر انسانی، حیوان صفت اند. انسان نیستند هیولاهایی هستند تشنه خون که گوشت سگ و انسان را میخورند، چرم گاومی پوشند، و با سلاحهای آهنین مسلح اند. قامتی کوتاه و سطر دارند، قوی، شکست ناپذیر و خستگی ناپذیرند... آنهانه قانون انسانی دارند و نه راحتی می شناسند و از شیر و خرس درنده ترند. قایقهای خود را از چرم گاو میسازند و ده یا دوازده نفر در یک قایق می نشینند، و میتوانند شنا کنند و قایق را از سریع ترین و عریض ترین رودها گذر دهند. هنگامیکه خون (اغننام) را بدست نمیآورند، آب گل آلود می نوشند. آنها شمشیر و دشنه یک لبه دارند، و تیراندازان ماهری هستند که بچوان و پیر، و مرد و یسازن ابقاء نمیکنند. جز زبان خود زبان دیگری نمیدانند، زیرا تا کنون نه به آنها دسترسی بوده است، و نه آنها از سرزمین خود بیرون رفته بودند. بدین جهت از رفت و آمد معمولی بین ملل نمیشد به آداب و رسوم آنها پی برد. با گلههای خود از جایی بجایی دیگر میروند و بزنان خود نیز آموخته اند تا مثل مردان جنگ کنند. تاتاران بسرعت برق بسر حدات مسیحیت نزدیک میشوند، ویران میکنند، میکشند و همه را از ترس و وحشتی وصف ناپذیر بر جای خود میخکوب میکنند. بدین جهت بود که مسلمانان^{۱۶} میخواستند با مسیحیان متحد شوند تا بلکه در برابر این هیولاها مقاومت نمایند.»^{۱۷}

چنانکه از سخنان هائو پاریس برمیآید در عرض چند سال اروپائیان بخود آمدند و خود را در آستانه زوال یافتند. در سال ۱۲۴۱ (۶۳۹ هـ) هنگامی که لشکر اروپائیان از مغولان شکست خورد و لهستان و مجارستان دچار قتل

۱۶- منظور نماینده فدائیان اسماعیلی است .

۱۷- بنقل از مقدمه سفرنامه ویلیام روبروک ، چاپ

س W. W. Rockhill XV-XVI لندن Haklyut Soc., 1900

وغارت گردید، امپراطور فردریک دوم از هنری سوم و دیگر شاهان اروپا خواست تا علیه این «تازیانه قهر خدا» متحد شوند شاید که «تاتاران را به جهنمی که از آن برخاسته اند برگردانند». ترس از مغولان بحدی بود که اهالی فریسلند و گوتلند نمی توانستند به بندر یارموث^{۱۸} بیایند.^{۱۹} ولی بخت با اروپا یار بود در ۱۲۴۲ (۶۶۰هـ) حمله کوتاه و وحشتناک مغول با اروپا بامر گ خان بزرگ او گدای متوقف ماند، و در سال ۱۲۵۸ (۶۵۶هـ) دومین موج حمله متوجه بغداد و سوریه گردید و خلیفه عباسی معاند دیرینه اروپائیان را از میان برداشت. رفع شدن خطر حمله مغولان، انقراض خلافت عباسی، تسخیر قسمت اعظم ممالک اسلامی نظر اروپائیان را بکلی نسبت بمغولان عوض کرد. از همان اوایل اروپائیان باخوش باوری تمام بفکر مسیحی کردن مغولان افتادند. پاپ معصوم چهارم^{۲۰} در سال ۱۲۴۵ (۶۴۳هـ) در لیون مجمعی تشکیل داد تا تدابیری برای دفاع از عیسویان اتخاذ کنند، و قرار شد که سفیرانی بدر بار مغولان بفرستند و آنها را بقبول آئین مسیح و ترک جنگ و کشتار دعوت کنند. اینکار بیشتر بعلت خبرهایی بود که از وجود مغولان مسیحی با اروپا میرسید و هنوز داستان «پریستر جان» رواج زیادی داشت.

نتیجه مجمع لیون این شد که لویی نهم (یا لویی مقدس) فرانسه هیأتی برای کسب اطلاع درباره مغولان روانه مشرق زمین ساخت که سرپرستی آنرا راهبی ایتالیایی بنام میکولو آزلینی^{۲۱} از فرقه دومنیکن بعهده داشت،

18— Frisland, Gothland, Yarmouth.

19— Matthew Paris: Chronica Majora, III, p. 488.

20— Innocent IV

21— Micolo Azzelini

و انتخاب او بعلمت دانش و شور و علاقه اش برای تبلیغ آئین عیسی بود. ۲۲ او و سه راهب دیگر یعنی ونیسان دوسن کونتین، برادر آندره، و برادر آلکساندر - لانگ ژومو ۲۳ در اواخر سال ۱۲۶۵ (۶۴۳ هـ) راهی سفر میشوند و از طریق لهستان، جنوب روسیه، قفقاز در ایران باردوی بایجی فرهانده مغولان در ایران میرسند. چون این راهبان از بخاک افتادن در برابر امیر مغول امتناع میکنند بایجی بلافاصله حکم بقتل آنها میدهد. آزلینی کشته میشود و پوستش را پرازگاه میکنند و برای پاپ میفرستند، ولی خوشبختانه زنان بایجی وساطت میکنند و بقیه را آزاد میسازند. نامه هاییکه این فرستادگان از پاپ آورده بودند اول بفارسی سپس بمغولی ترجمه میشود. بارتولد، در کتاب خویش بنام «کشف آسیا» میگوید که یکی از خصوصیات جالب روابط سیاسی مغولان در این دوره بکار بردن زبان فارسی بود و اغلب مراسلات خود را برای پادشاهان اروپایی به این زبان مینوشتند ۲۴ ولی در سالهای بعد زبان مغولی بیش از زبان فارسی در اینگونه مراسلات بکار میرود. بسال آخره این سه راهب از دست مغولان نجات مییابند و به سال ۱۲۴۸ (۶۴۵ هـ) در قبرس بحضور لویی مقدس میرسند. در اینوقت سفیری از جانب مغولان بحضور لویی میرسد و او باردیگر آندره لانگ ژومو و راهب دیگری را همراه این سفیر بسال ۱۲۴۹ (۶۴۷ هـ) روانه مغولستان میکنند. آنها از راه خود بدر بار گیوگ پسر او گدای، که

۲۲- سرگذشت این راهب دومینکن از یادداشتهای دوست گرامی آقای دکتر لارنس لاکهارت نقل شده است، که سال گذشته یک رشته سخنرانی در یکی از دانشگاههای آمریکا درباره سیاحان خارجی در ایران ایراد کردند. ایشان بانهایت بزرگواری یادداشتهای خود را در اختیار نگارنده گذاشتند و در طی این مقالات از آنها استفاده زیاد شده است.

Antoine Thuron, *Hommes illustres de l'Ordre de Sainte-Dominique*, Paris, 1743, p. 141. (بمنقل از یادداشتهای لاکهارت)

23- Vincent de saint- Quentin, Alcxander and André Longjumeau.

24- W. W. Barthold, *La Découverte de l'Asie* (tr. par N. Nikitine), Paris, 1947, p.90.

سه سال قبل بمقام قانچی انتخاب شده بود ، از ایران میگذرند . ولی گیوگ کمی پیش از رسیدن فرستادگان مزبور بدرود حیات میگوید و بیوه او از آنها پذیرائی میکند . از این سفارت نتیجه‌ای حاصل نمیشود و راهبان دوهنیکن بسا وجود مسافرت در ایران راجع بمردم و کشور ایران چیزی نمیگویند .

تقریباً مقارن حرکت هیأت آزلینی بدستورپاپ «معصوم چهارم» حیوانی دوپیان دوکارپینی^{۲۵} و بندیکت لهستانی^{۲۶} که هر دو از فرقه فرانسیسکن بودند ، از لیون حرکت میکنند و بدربار مغولان در قراقرم میرسند و این دو جزء اولین کسانی هستند که درباره مملکتی متمدن و بزرگ بنام ختا (که منظور همان چین است) سخن میگویند .

حیوانی دوپیان دوکارپینی در شهر پروجیای ایتالیا تولد یافته و از مریدان دودستان نزدیک مؤسس فرقه خود سن فرانسیس آسی سی^{۲۷} بشمار میرفت . او راهب بندیکت از طریق بوهم ، سیلیسی و کیف اول باردوی مغولان در شهر مرای در ساحل ولگا میرسند و سپس از طریق شمال دریای خزر به قراقرم میروند . اکثر مغولان در این دوره بدین آبا و اجدادی خود اعتقاد داشتند و شمن پرست بودند ، ولی بروحانیون دیگر مذاهب احترام میگذاشتند و بعلت وجود اقوام مسیحی در میان مغولان ، راهبان عیسوی در موقعیت بهتری بودند . بعلاوه مادر گیوگ مسیحی بود و او تحت سرپرستی اتابکی عیسوی پرورش یافته بود ، باتمام این تفصیل دعوت پاپ رادایر بقبول آئین

25— Giovanni de Pian de carpini

26— Benedict the pole

Domingo de Guzman را Dominican

۲۷ — St. Francis of Assisi مؤسس فرقه فرانسیسکن بود و فرقه Dominican را

Domingo de Guzman اسپانیولی بسال ۱۲۱۶ تأسیس کرد .

عیسی خوش نداشته جوابی حاکی از بی‌اعتنایی بتاریخ ۱۲۴۶ (۶۶۴۴ هـ) به - نامه‌ایکه دوپیان دوکارپینی همراه آورده بود میدهد. در نامه‌ایکه گیوگ بفارسی به پاپ (ویا بقول خودش «پاپا کلان») مینویسد، در جواب سؤال او که پرسیده بود چرا «ولایات مجارستان و کریستیان» را مورد حمله قرار داده است، میگوید چون هم چنگیز خان و هم قاآن فرمان خدا را به آنها ابلاغ کردند و آنها اعتنائی نمودند سزاوار محو و نابودی گشتند. سپس بالحن تفرعن آمیزی می‌پرسد:

«تو همچنان میگوئی من ترسایم و خدای را می‌پرستم وزاری میکنم.... تو چه دانی که خدای کسی را می‌آموزد^{۲۸} و در حق کسی رحمت فرماید؟» در خاتمه اضافه میکند: «تو بنفس خویش بر سر کرالان^{۲۹}، همه یک جای بخدمت و بندگی بیائید، ایل شمارا آن وقت معلوم کنیم و اگر فرمان خدای را نگیرید و فرمان را دیگر کنید شما را یاغی دانیم^{۳۰}». بخاطر این نظر گیوگ بود که دوکارپینی فکر نمی‌کند خطر جنگ با تبلیغ مسیحیت از میان خواهد رفت و به فرمانروایان اروپائی توصیه میکند که در فکر مدافعه باشند.

چنانکه گذشت دوکارپینی و بندیکت از ایران نمیگذرند و در سفرنامه‌های^{۳۱} خود فقط به وصف بعضی از نواحی شمالی سرزمین خوارزم می‌پردازند. دوکارپینی میگوید: «هنگامیکه به سرزمین قومانها^{۳۲} رسیدیم تعداد کسانی که بدست مغولان کشته شده بودند بحدی بود که جمجمه‌ها و استخوانهای

۲۸- یعنی: می‌آموزد.

۲۹- شاهان

۳۰- متن نامه گیوگ در «روابط ایلخانان بادربار واتیکان» بررسی‌های تاریخی ارتش، سال ۴ شماره ۴ از دکتر علاءالدین آذری داده شده است.

۳۱- از راهب بندیکت سفرنامه کوتاهی مانده که همراه سفرنامه دوکارپینی چاپ شده است.

۳۲- یعنی دشت قباچاق بقول نویسنده‌گان اسلامی.

آنها چون پشگل گاو زیرپای ماریخته بود.»^{۳۳} وفتیکه از آنجا میگذرند و بسرزمین مسلمانان میرسند^{۳۴} که بزبان قومانی (ترکی) حرف میزدند، «شهرهای ویران بی‌شمار، دهکده‌های از میان رفته و قصبه‌های متروک زیادی را در برابر خود می‌یابند.» دو کارپینی ذکر سه شهر lanckint, Ornas, Barchin را میکنند که در کنار سیر دریا قرار داشتند و شرحی از مقاومت طولانی شهر اخیر و محاصره و فتح آن بدست مغولان میدهد. بعقیده ناشر سفرنامه این سه شهر باید به ترتیب ینکی کنت، بار جلیغ کنت و اترار نویسندگان اسلامی باشند. بطور کلی گزارش دو کارپینی از این لحاظ جالب است که اندک زمانی پس از حمله چنگیزی مسافرت کرده و شاهد عینی سفاکیهای مغولان بوده است، در ضمن وصفی که از قوریاتای مغولان و انتخاب خان بزرگ میدهد در خور توجه است.^{۳۵}

سفرنامه مهمی که از این دوران باقی مانده است از ویلیام روبروک از اهالی ایالت فلاندر فرانسه است که از طرف لویی مقدس روانه دربار مغولان شده بود. از سرگذشت شخص او اطلاع زیادی در دست نیست، ولی از سفرنامه‌اش برمیآید که مردی متقی، صادق و مصمم و ناظری هوشیار و موشکاف بوده است

33— The journey of William of Rubruck... with two accounts of the earlier journey of J. of Pian de carpine, p. 13.

۳۴— مسلمانان بعنوان Bisermins ذکر شده‌اند که تحریفی است از این کلمه، ایضاً ص ۱۳ و ۱۴.

۳۵— مطالب جالبی که دو کارپینی ذکر میکند انسانهای وحشی صحرای ترکستان یا تکه مکان است که شاید با آنچه نویسندگان فارسی بنام «سناس» خوانده‌اند یکی باشد و در قرن نوزدهم نیز بعضی از مسافرین بوجود آنها اشاره کرده‌اند. رجوع کنید به چهار مقاله، چاپ معین، ص ۱۴ و Quatremère در ژورنال آسیاتیک، ص ۲۱۲ - ۱۳۳۸، و دوزی، ج ۲، ص ۶۶۸.

و بهر وسیله که بوده میخواستند است اطلاعات جامعی در باب وضع زندگی، آداب و رسوم، عقاید، طرز حکومت مغولان و عقاید دینی مغولان نستوری بدست آورد. او در زمستان ۱۲۵۳ (۶۵۱ هـ) در قسطنطنیه بسر میبرد و از تجار ارمنی مقیم آن شهر که بسرزمین مغولان آمدوشد میگردند سئوالات زیادی میکند و خود را آماده سفر میسازد. مزیتی که او بر راهبان دیگر داشت این بود که قبلاً در یکی از جنگهای صلیبی همراه لویی مقدس بمصر رفته بود و عربی میدانست و بگفته خودش با هر «مسلمانی» میتوانست صحبت کند. ویلیام روبروک یکی از سیاحان بزرگ قرون وسطی است و بمیزان قابل توجهی از لحاظ جغرافیایی، تاریخ طبیعی، نژادشناسی، مردمشناسی، و زبان شناسی باطلاعات اروپای آن روزگار افزوده است. گرچه نویسندگان اسلامی (مانند ابن حوقل و سایرین) دریای خزر را دریاچه ای میدانستند ولی اکثر بلکه تمام اروپائیان آن دوره فکر میکردند که بحر خزر و خلیج فارس باهم ارتباط دارند و هر دو جزء اقیانوس هند هستند. روبروک سرچشمه و مسیر رودخانه های دن و ولگا را معین میکند، دور بحر خزر را میبیند، دریاچه بالکاش را وصف میکند، و ختا را همان کشور Seres نویسندگان کلاسیک میدانند. او شرح جالبی از شهر قراقرورم و خصوصیات قبایل مختلف لعل سر راه خود میدهد، و خطهای چینی، تبتی، ترکی و ایغوری را وصف میکند. در مورد مذاهب مختلف نیز کنجکاری بخرج میدهد و گذشته از ذکر عقاید مغولان نستوری به شرح خصوصیات دینی و حتی خرافات کلیسای ارمنیه و یونانیان می پردازد. خلاصه میتوان گفت کمتر مسافری تا کنون اینهمه اطلاعات را در مورد آسیای مرکزی در کتابی نسبتاً کوچک گرد آورده است بعقیده هنری یول^{۳۶} که یکی از بزرگترین دانشمندان جغرافیای تاریخی قرون وسطی میباشد، بعلت امعان نظر و دقت فوق العاده، ذکر جزئیات، و وصف های زنده ای که میکند ارزش کتاب روبروک کمتر از سفرنامه مارکوپولو نیست.

36— Henry Yule, Marco Polo vol. I, p. 105.

روبروك در هفتم مه ۱۲۵۳ (۶۵۱هـ) قسطنطنیه را ترك می‌کند و از طریق دریای سیاه و شهر سوداق بساحل رود دن و اردوی امیر سرتاق^{۳۷} میرسد که از پسران باتو و از مغولان نسطوری بود و مسافرت روبروك در درجه اول بخاطر جلب دوستی او بوده است. از آنجا روانه اردوی باتو میشود و پس از گذشتن از شهرهای ترکستان و ساحل دریاچه آلا گول در اوایل سال ۱۲۵۴ (۶۵۲هـ) به قراقورم میرسد و بحضور منکوقاآن بار مییابد پس از مدتی اقامت در آنجا از طریق اردوی باتو در کنار رود ولگا و شهر سرای باز می‌گردد و از راه دربند، شماخی، دشت مغان، نخجوان، ارض روم، سیواس، قونیه در ۱۶ جون ۱۲۵۵ (۶۵۳هـ) به قبرس میرسد. چنانکه ملاحظه میشود روبروك فرصتی برای دیدن اکثر شهرهای ایران آن روز گار نمی‌یابد، ولی باز مطالب جالبی راجع بایران دارد. از جمله می‌گوید که پس از ورود به قلمروی منکوقاآن و گذشتن از کوههایی که سابقاً اقامتگاه تابستانی قراخانیان بود «به شهر آبادی بنام Egerius رسیدیم که مسلمانان در آنجا فارسی حرف می‌زدند، گرچه از ایران خیلی دور بود.^{۳۸} جای دقیق این شهر معلوم نیست بگفته کورتزمر همان ایسی گل مسالك الابصار^{۳۹} است، که باز جای دقیق آن معلوم نیست، بهر حال جایی بوده است در حوالی دریاچه بالکاش و نزدیکی شهر Kopal حالیه و جالب است که دامنه گسترش زبان فارسی تا آن نواحی بوده است.

مباحثه‌ایکه بین مسلمانان، عیسویان و بودائیان در قراقورم در می‌گیرد

۳۷- در متن Sartach است جوینی‌اورا «سرتاق» میخواند و میگوید «متقلد مذهب نصاری بود.» جهانگشا، چاپ گیب، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳۸- سفرنامه روبروك، ص ۱۳۹.

۳۹- مسالك الابصار، چاپ Quatremère در

خواندنی است و نشان میدهد چگونه پیروان ادیان مختلف برای جلب نظر مغولان و درآوردن آنان بدین خود بایکدیگر برقابت برخاسته بودند. مجلس بزرگی تشکیل میشود و سه منشی تعیین میشوند که سمت داوری دارند و باید نکات مهم بحث را یادداشت کرده باطلاع سلطان مغول برسانند. منکوقاآن دستور میدهد که «هیچکس حق ندارد بدیگری توهین نماید و یا با او نزاع کند، و یا سروصدا براه اندازد و نظم را بهم بزند، چه اینکارها به قیمت جانش تمام خواهد شد.»^{۴۰} مباحثه‌ای طولانی بین روبروک و راهبی ایغور که بطور عجیبی عقاید بودایی و مانوی را درهم می‌آمیزد درباره وجود خداوند، ماهیت نیکی و بدی و غیره درمیگیرد. مسلمانان و مسیحیان توافق زیادی در مورد عقاید یکدیگر دارند و هر دو بگفته‌های راهبان بودایی می‌خندند. ولی خود منکوقاآن بدیده بی‌اعتنایی باین مشاجرات مینگرد، و هنگامیکه بوسیله مترجمی باراهب روبروک حرف می‌زند میگوید: «ما مغولان معتقدیم که فقط يك خدا وجود دارد و زندگی و مرگ ما از اوست، و برای او باید دلمان را پرهیزکار نگاه داریم.... همچنانکه خداوند بانسان انگشتان متفاوتی داده است، مذاهب مختلفی نیز داده است. خداوند بشما عیسویان کتب مقدس را داده است، ولی مطابق آن عمل نمیکنید. مثلاً در کجای آن آمده است که از مذاهب دیگر عیب جویی بکنید؟ [روبروک میگوید]: «نه، سرور من، من از اول گفتم که من با کسی قصد مشاجره ندارم.» او جواب میدهد: «من نمی‌گویم که تو چنین میکنی. همچنین در آنها نیامده است که انسان بخاطر پول میتواند از راه عدل منحرف شود.» [روبروک میگوید] «من بخاطر پول باین نواحی نیامده‌ام، و از گرفتن پول نیز امتناع کردم.» [منکو میگوید]: «منظورم تو نیستی به این علل است که خداوند بشما کتب مقدس را داده است، و شما مطابق آنها عمل نمیکنید. او بما غیبگویان را

۴۰ - سفرنامه روبروک، ص ۲۲۸

داده است و هر چه بما میگویند عمل میکنیم و در صلح و صفا زندگی میکنیم . « ۴۱

منکوقاآن وسعت نظر جالبی از خود نشان داده است . هر چند که اکثر سلاطین مغول چون او بلند نظر و خالی از تعصب نبودند ، ولی بطور کلی نسبت به پیروان ادیان مختلف تعصب زیادی نداشتند و بیشتر از مذهب به گسترش قلمروی خود علاقمند بودند . بدین جهت بنا به اقتضای سیاست خود به پیروان مذهبی سخت می گرفتند و یا از عده دیگری حمایت مینمودند . فکر مسیحی کردن مغولان و استفاده کردن از آنها در برابر مسلمانان که مدتی مدید فکر شاهان اروپایی را بخود معطوف داشته بود ، در زمان هلاکوبعلت شکست او از ممالیک مصر رنگ تازه ای بخود میگیرد و امکان این عمل بیشتر میگردد .

در سال ۱۲۵۲ (۶۶۴۹ هـ) هلاکو برادر کوچکتر منکو ونوه چنگیز بعزم از میان برداشتن فدائیان اسماعیلی و خلیفه عباسی از مغولستان حرکت میکند و در ۱۲۵۶ (۶۵۴ هجری) قلاع اسماعیلیه را محاصره میکند و با گرفتاری رکن الدین خورشاه در الموت به اقتدار آنها پایان میدهد . دو سال بعد بغداد را میگیرد و مستعصم عباسی را با سیصد نفر از نزدیکانش بقتل میآورد . در ۱۲۶۰ (۶۷۸ هـ) حلب و دمشق را میگیرد و بنظر میرسد که بخت از مسلمانان روی گردانیده است . ولی در این زمان عالم اسلام بنحو بینظیری در برابر قشون مغول پایداری می کند . اتحادیکه قدرت اراده آهنین چنگیز بین قبایل جنگجو و متشمت مغول بوجود آورده بود کم کم از بین میرفت و پس از مرگ منکو پادشاهان مغول دیگر از فرمان خان بزرگ اطاعت نمیکردند بر که اغول ، برادر باتو ، که بنواحی قفقاز حکومت میراند به آئین اسلام در آمده و با پادشاه مصر روابط حسنه برقرار کرده بود و از قدرت طلبی هلاکو دل خوشی نداشت سپاهیان او در زمستان ۱۲۶۳ (۶۶۲ هـ)

۴۱ - سفرنامه روبروک : ص ۲۳۵-۲۳۶ .

از رود دربند میگذرند و باهلا کوپیکار میکنند. هلا کو در این جنگ پیروز میشود ولی چون مجبور بمراجعت از شام شده بود فرماندهی سپاه خود را در آنجا بعهده مغولی عیسوی بنام گتیوبوقا میگذارد، و سپاهیان او در عین-جالوت شکست سختی از سلطان مصر ملک مظفر بیبرس میخورند. این شکست که جلوی سپاهیان مغول را میگیرد، باعث میشود که هلا کو بفکر اتحاد با سلاطین اروپا بیفتد و زنش دو کوزخاتون و دوستش هیتون پادشاه ارمنستان صغیر او را بدینکار تشویق میکنند.

روابط حسنه هلا کو با پادشاه ارمنستان و اینکه به بازار گانان و کشیشان عیسوی اجازه داد آزادانه در قلمروی او فعالیت کنند باعث انتشار و شایعه تعمید یافتن هلا کو گردید. چند سال پیش از مرگ هلا کو راهبی مجارستانی بنام ژان به دربار رم آمد و خبر مسیحی شدن هلا کو را با اطلاع پاپ الکساندر چهارم رسانید و از او خواست که یکی از بزرگان کلیسا را بایران بفرستد تا بر تعمید هلا کو صحنه بگذارد. این راهب ادعا میکرد که فرستاده هلا کو میباشد، ولی چون نامه ای به همراه نداشت. پاپ نمی توانست زیاد بگفته های او اعتماد کند. پاپ مطران اورشلیم را مأمور تحقیق در این امر ساخت، و نامه ای به هلا کو نوشت از مسیحی شدن او اظهار خوشحالی کرد. ۴۲ هلا کو تا آخر عمر بودایی ماند و در سال ۱۲۶۵ (۶۶۳ هـ) در دهخوارقان در گذشت و پسرش آباقا در اثر مساعی دو کوزخاتون به تخت نشست. در اواخر عمر هلا کو حلب، دمشق و اکثر نواحی سوریه بتصرف مغول درآمده و اروپائیان سخت در تلاش بودند تا به بعضی نواحی مسیحی نشین چون عکره

42— Mémoires sur les relations politique des princes chrétiens et particulièrement des rais de France avec les empereurs mongols, par Abél Remusat, Memoires de l'Institut Royal de France, Académie d'Iscriptions et Belles-Lettres, Paris 1822, tome VI, p. 468.

و غیره که در تصرف صلیبیون بود در برابر حمله مغولان کمک کنند. در این بین خبر هزیمت قوای مغولان در برابر سپاهیان سلطان مصر رسید، که واقعه‌ای باور نکردنی و بیسابقه بود، و اروپائیان را بامکان اتحاد با مغولان ایران در برابر قوای مسلمان امیدوار میساخت. پس از این دوره دو پادشاهی که توسط مغولان در دشت قپچاق و ایران تشکیل شد، اولی بعلت نزدیک باروسیه، مجارستان و لهستان، با این ممالک روابط سیاسی پیدا کرد؛ و دومی بعلت مجاورت صلیبیون و تهدید مصریان با پاپ و پادشاهان فرانسه و انگلیس دوستی نمود و رابطه جاننشینان هلاکو با اروپای غربی موضوع فصل آینده را تشکیل خواهد داد، ولی در خاتمه این فصل باید بذکر سفرنامه مار کوپولو بپردازیم، که یکی از مشهورترین سفرنامه‌های قرون وسطاست و او را بحق هرودوت تاریخ این دوره نامیده‌اند.

سفرهای مار کوپولو (۱۲۵۴-۱۳۲۴/۶۵۲-۷۲۵ه) اندکی پس از مرگ هلاکو اتفاق میفتد، ولی شروع سیاحت‌های پدر و عموی او نیکولو و مافئو^{۴۳} در اواخر سلطنت هلاکو بوده است. این دو نجیب‌زادگان و نیزی بودند که در سال ۱۲۶۰ (۶۵۹ه) در قسطنطنیه بکارت تجارت اشتغال داشتند و بتدریج دامنه کار خود را گسترش دادند و اول به کریمه و سپس به بخارا و دربار خان بزرگ قوبلای قاآن در مرز چین رسیدند. قوبلای که هرگز اروپایی ندیده بود بوصفی که و نیزیها از قلمروی پاپ کردند بدقت گوش داد و آنها را بعنوان سفراء خود بدربار پاپ فرستاد تا یکصد نفر مبلغ آزموده در فنون و علوم را برای تعلیم اتباع خان به همراه آورند. بنظر میرسد که قوبلای قاآن از مسیحیان آسیایی و لاماهای تبتی چندان دلخوشی نداشته است و از پاپ اجرای این امر را خواستار شده است. اما روحانیون اروپایی نیز دست کمی از همکاران آسیایی خود نداشتند و پاپ نتوانست خواسته خان را اجابت کند. برادران پولو در سال ۱۲۶۹ (۶۶۸ه) به عکره میرسند؛ ولی کلمان چهارم فوت کرده پاپ جدید

43- Nicolo and Maffeo Polo.

انتخاب نشده بود آنها بنیز میروند و مار کو پسر هفده ساله نیکولو را به همراه بر میدارند. پس از دو سال معطلی چون پاپ جدید انتخاب نمیشود، آنها نامه‌هایی از اسقف لیژ در عکره میگیرند و عازم سفر میشوند. هنگامیکه به خلیج اسکندرون میرسند میشوند که همان اسقف لیژ یعنی Tedaldo Visconti بنام گرگوری دهم به پاپی انتخاب شده است، پس بعجله پیش او باز میگردند، ولی فقط می‌توانند دونفر راهب دومنیکن را راضی بمسافرت سازند، اما این دو راهب نیز در همان اوایل سفر باز میگردند.

نیکولو و مافئو شرحی از سفر اول خود بجای نگذاشته‌اند، ولی مار کوپولو شرح سفر دوم را داده است. راهی که آنها در سال ۱۲۷۱ (۶۷۰ هـ) پس از حرکت از عکره برای رسیدن به دربار خان بزرگ از طریق ایران انتخاب کردند دقیقاً معلوم نیست. بعقیده سرپرسی سایکس^{۴۴} بعلت اشتباهی که مار کوپولو در مورد نام دجله و مسیر آن مرتکب میشود، بنظر نمیرسد از راه سیواس، موصل و بغداد به هرمز رسیده باشند، بلکه با احتمال قوی از طریق شمال ایران و تبریز به سلطانیه رسیده سپس به کاشان، یزد، کرمان و بالاخره به هرمز رفته‌اند. هرمز در آن روزگار در کنار خلیج کوچکی در شمال شرق خلیج فارس در نزدیکی شهر فعلی میناب قرار داشت. چون مسافرت دریایی خطرناک بوده تصمیم میگیرند از طریق خشکی بروند. مار کوپولو میگوید: «وضع کشتیهای آنها تأسف‌آور است، و اغلب در دریا از میان میروند؛ زیرا تسمه‌های آهنی ندارند و بالیاف جوز هندی بهم بسته شده‌اند... این الیاف در اثر آب دریا از میان نمیروند، ولی در برابر طوفان مقاومت ندارند کشتی‌ها را قیراندود نمی‌کنند. بلکه بار و غن ماهی می‌سایند. کشتی‌ها فقط یک دکل، یک بادبان

44— Sir Percy Sykes, Persia, pp. 262-263

ویک سکان دارند، و عرشه‌ای ندارند، فقط پوست گاو بر روی کالاهامی کشند و اسب‌ها را نیز زیر همین پوشش برای فروش بپند می‌برند. « ۴۵

پولوها از هرمز بطرف شمال حرکت میکنند و پس از گذشتن از ناحیه رودبار (که باید رود گوده‌بار بخش بستک شهرستان لار باشد) به کرمان باز میگردند و از طریق کوه بنان به تون وقاین و از آنجا به خراسان میروند. بگفته مار کوپولو تون وقاین هشتمین ایالت ایران بوده که شامل قسمتی از خراسان نیز میشده است و در آنجا بشرح درخت چناری (arbor seco) میپردازد که بگفته اهالی محل آخرین جنگ داریوش و اسکندر بوده است (؟) آنگاه از طریق راه کاروان رو بطرف شمال شرقی میروند و بشهر شاپور گان میرسند. ۴۶

در اینجا مار کوپولو بذکر لشکر کشی هلاکو علیه علاءالدین محمد سوم اسماعیلی می‌پردازد و او را «پیر مرد کوهستان» میخواند و شرح دره زیبایی را بین دو کوهستان می‌دهد که ملاحظه بهشت افسانه‌ای خود را در آنجا ساخته بودند و فدائیان را بعد از دادن حشیش بدانجا میبردند و بادختران زیباروی محشور میساختند. پس از بیرون برده شدن از آنجا فدائیان بامید رسیدن به آن بهشت به او امر داعی بزرگ سر می‌نهادند و بقتل دشمنان کمر می‌بستند.

بگفته مار کوپولو از قلعه سابق ملاحظه تاشهر شاپور گان از طریق کاروانرو شش روز راه بوده است. ۴۷ مسافرین پس از گذشتن از نواحی بلخ،

۴۵ - سفرنامه مار کوپولو به ترجمه و تحشیه سری هنری یول، دو جلد، لندن ۱۹۰۳، ج اول ص ۱۰۸.

۴۶ - هفت ناحیه دیگر عبارت بودند از: قزوین، کردستان، لرستان، شولستان (شولها قبیله‌ای بودند که بین شیراز و کازرون اقامت داشتند بعداً بوسیله لرها از محل خود بیرون رانده شدند)، اصفهان، شیراز، شبانکاره.

۴۷ - شهریکه داریوش در آن کشته شد Hecatompylos نام داشته که بعضی آنرا در غرب بسطام و نزدیک دامغان قرار میدهند بگفته فردوسی آخرین جنگ داریوش در مرز کرمان بوده است.

بدخشان، کشمیر، شمال رود سیحون، فلات مرتفع پامیر به کاشغر میرسند و دشت گوبی را پیموده به حد شمال غربی چین که در آن زمان « تنگوت » خوانده میشد میروند و بالاخره پس از سه سال و نیم در ۱۲۷۵ (۶۷۴ هـ) به اقامتگاه تابستانی منکو واقع در صدمیلی دیوار چین نزدیک کالگان میرسند. منکو و نیز بهار را بگرمی میپذیرد و مخصوصاً به مار کوی جوان علاقمند میشود. مار کوی^{۴۸} نیز بفرار گرفتن چند زبان شرقی همت میگمارد و دیری نمیپاید که خان بزرگ او را بخدمت دیوانی میگذارد. اولین مأموریت مار کوی پولو او را بسایالات دوردست چین واقع در شرق آن کشور میکشاند، و پس از بازگشت با وصف دقیق آداب و رسوم و داستانهای اقوام سر راه خان را خوشنود میسازد. مار کوی پولو همراه پدر و عموی خود مدت مدیدی در دربار خان میماند و در طی مأموریتهای مختلف از ایالات جنوبی چین، جنوب کوشن شین، دریای هند، ایالات جنوبی هند دیدن میکند و اطلاعات ذیقیمتی فراهم میآورد. و مدتی نیز بحکومت یکی از شهرهای چین منصوب میشود. پولوها ثروت زیادی جمع میکنند و کم کم بفکر میافتند که مبادا پس از مرگ خان پیر نتوانند از میان مغولان جان سالم بدر برند. ولی منکو اجازه بازگشت نمیدهد تا بالاخره راه حلی پیدا میشود.

در ۱۲۸۶ (۶۸۵ هـ) ارغون ایلخان ایران زن محبوب خود بلقا خاتون را از دست میدهد و به پیروی از خواهش او میخواهد فقط با زنی مغولی از طایفه همسر سابقش ازدواج کند، لذا سفرایی بدربار خانبالغ میفرستد تا شاهزاده خانمی برایش خواستگاری کنند. شاهزاده خانم قوقاچین که هفده سال بیشتر نداشت و فوق العاده زیبا بود بهمسری ایلخان انتخاب میشود

۴۸- اولین ایتالیایی که در تبریز اقامت کرده یکی از اهالی و نیز بنام

Pietro Viglioni

که وصیت نامه او مورخ دسامبر ۱۲۶۴ در دست است.

Car chive. Venet. XXVI, pp. 161-165: Heyd. French Ed. II, q. 110.

و چون راه خشکی سخت و ملال آور بود قرار میگذارند از راه دریا عازم ایران شود. سفرای مغول که از راه دریایی اطلاعی نداشتند از منکو قاآن میخواستند تا سه نفر « فرنگی » را راهنمای آنها سازد، خاصه که مار کوپولو تازه از سفر دریایی بهند بازگشته بود و اطلاع زیادی در این باره داشت. منکو قاآن بالاخره رضایت میدهد و نامه‌های دوستانه‌ای نیز برای پادشاهان اروپایی توسط پولوها میفرستد. این هیأت در ۱۲۹۲ (۵۶۹۲ هـ) از بندر زیتون واقع در چین عزیمت میکنند.

این سفر دوسال و اندی طول میکشد و پس از چندماه اقامت در سوهاترا و جنوب هند، پولوها همراه شاهزاده خانم که سخت با آنها دوست شده بود به هرمز میرسند، در حالیکه عده زیادی از همراهان بدرود حیات گفته بودند. ارغون فوت کرده و برادرش بجای او به تخت سلطنت نشسته بود و غازان بجای پدر همسر شاهزاده خانم میشود، ولی متأسفانه شاهزاده خانم بیش از دوازده ماه زنده نمیماند. پولوها مدتی در تبریز که در غیاب آنها فوق العاده اهمیت یافته و مرکز تجارت شرق و غرب گشته بود اقامت میکنند و در آنجا عده زیادی از تجار اروپایی مخصوصاً از اهالی جنوا را ملاقات میکنند و بالاخره رهسپار ایتالیا میشوند و در ۱۲۹۵ (۵۶۹۵ هـ) به ونیز میرسند. شهرت سفرها و ثروت پولوها آنها را نه تنها در ونیز بلکه در شهرهای دیگر ایتالیا مشهور میسازد. اندکی بعد در جنگ دریایی که بین ونیز و جنوا در میگیرد مار کو اسیر و زندانی میگردد و در حدود چهار سال در آنجا میماند. در زندان یکی از رفقای زندان بنام Rustichello که از اهالی پیزا بود او را تشویق به بازگفتن ماجراهای سفرهایش مینماید و خودش آنها را بصورت کتابی که در دست است در میآورد. مرگ مار کوپولو بسال ۱۳۲۴ (۵۷۲۵ هـ) در ونیز اتفاق می افتد.

مجموعه اطلاعاتی که مار کوپولو از سفرهای خود و پدر و عمویش جمع

آورد در اروپا بیسابقه بود و به مقدار قابل ملاحظه‌ای بر گفته‌های نویسندگان یونان و روم باستان درباره ملل شرق افزود. او گرچه در ایران مدت زیادی توقف نمی‌کند، ولی اولین سیاح اروپائیت که از کویرلوت عبور میکند و بوصف آن می‌پردازد، و شرح نسبتاً دقیقی از شهرهای سرراه خود میدهد. اقامت ممتد مار کوپولو در چین او را قادر ساخت که وصف جامعی از شهرها و نواحی این سرزمین پهناور بکند.

از سفرنامه او برمی‌آید که در دربار قوبلای قاآن دانشمندان زیادی بودند و در اکثر موارد اطلاعات مار کوپولو مأخوذست از اطلاعات مسلمانان که در علم جغرافیا خیلی پیشرفته‌تر از اروپائیان بودند. مار کوپولو نه تنها در دربار خاقان چین، بلکه در سفر خود در ایران و مناطق دیگر از اطلاعات مسلمانان استفاده زیاد کرده است. نکته جالب اینکه او بعضی از اسامی شهرها و رودهای چین را بصورت فارسی آنها میدهد مثل «زردندان» و «پل سنگی» عده‌ای می‌گویند که اختراع چاپ و باروت در اروپا پس از وصفی که مار کوپولو از این دو در چین کرد بوجود آمد، البته صحت و سقم این مطلب به تحقیق معلوم نیست، ولی بیشک مار کوپولو در خور شهرت است که کسب کرده است. او اولین سیاح اروپایی بود که تمام طول آسیا را پیموده و سرزمینهای بسیار را وصف کرده است: از شمال ایران تا جنوب طی کرده و از کویرلوت گذشته است. فلات زیبای بدخشان و ختن، استپ‌های مغولستان، نواحی مختلف سرزمین پهناور چین، ژاپن، برمه، لائوس، سیام، جاوه و سوماترا، هند، سیلان و تبت را وصف میکند و آداب و رسوم بسیاری از مللی را که دیده است شرح میدهد. در عصری که اروپا جز افسانه‌های اغراق آمیز از شرق چیزی نمی‌شناخت مار کوپولو از این دنیای ناشناخته که ظهور مغولان انظار را متوجه آن ساخته بود تصویری تازه برای غرب کشیده است.

وصیت نامہ

منسوب بہ عباس میرزا

نایب السلطنہ

از

سرینک جہانگیر قائم مقامی

دکتر تاریخ ،

وصیت نامه

منسوب به عباس میرزا نایب السلطنه

در مجموعه خطی اسناد
خصوصی میرزا ملکم خان
ناظم الدوله رساله‌یی بقلم میرزا-
ملکم خان و بخط منشی او زیر
عنوان « طرح عریضه ایست که
بخاکپای مبارک و حرم‌مانه باید
عرض شود. »^۱ موجود است که
معلوم نیست آیا میرزا ملکم خان
آنرا برای شاه فرستاده است
یا نه ولی بهر حال، در این رساله
نفیس که حاوی نکات و مطالبی
بسیار جالب و با ارزش می‌باشد،
میرزا ملکم خان به نکته‌یی
جالب اشاره نموده و آن
موضوع « وصیت نامه جعلی »
نایب السلطنه عباس میرزا است
که بنا بر گفته میرزا ملکم خان،
محمد خان امیر نظام آنرا

از

سرینک جهانگیر قائم مقامی
« دکتر در تاریخ »

۱ - مجموعه خطی بشماره Supplement Persan.1996 در کتابخانه ملی پاریس
از برگ ۱۴۱ تا برگ ۱۶۶

«بموقع تدارك نموده و پیش امپراطور روس فرستاده» است و سپس درباره آن مینویسد: «میتوان گفت که استحکام دولت ایران و آسایش مملکت تا امروز^۲ از حسن کار مرحوم امیر نظام محمد خان شد»^۳ (تصویر شماره ۱).

از موضوع وصیت نامه‌یی که منسوب به عباس میرزا باشد، تا جایی که نگارنده میدانند در میان کتابهای دوره قاجار نخست در کتاب زنبیل تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله (متوفی بسال ۱۲۹۵ هجری قمری) ذکر آمده است ولی از آنچه که فرهاد میرزا در کتاب خود ذکر نموده متأسفانه مطلبی بدست نمی‌آید. فرهاد میرزا ضمن شرح اسامی «امرا و اشخاصی که در رکاب ولیعهد مرحوم بودند...»^۴ پس از نام علی نقی خان قراپایاق، اضافه کرده است «در وصیت نامه مرحوم ولیعهد اسم او مذکور است»^۵.

پس از این مأخذ، در نشریات سالها بعد، یعنی پس از انقلاب مشروطیت، رو نوشت متن شش نامه بخط عباس میرزا را که اصل آنها در کتابخانه سلطنتی است زیر عنوان «وصایای عباس میرزا نایب السلطنه در روز نامه نوبهار^۶ مییابیم و سپس در رساله‌یی بعنوان «عباس میرزا نایب السلطنه» بقلم ابوالقاسم لاجینی حاوی رو نوشت متن فرها و نامه‌ها و دستخط‌های عباس میرزا هم سواد^۷ دستخط نایب السلطنه دیده میشود.^۷ که جنبه وصایا دارد و پنج قطعه از آنها همانست که قبلا در روز نامه نوبهار نیز بچاپ رسیده بود. بدین ترتیب تا کنون ۲۷ قطعه دستخط از عباس میرزا نایب السلطنه در دست است که متضمن وصایایی از

۲- منظور زمان نگارش رساله یعنی زمان میرزا ملکم خان است.

۳- برگ شماره ۱۴۳

۴- فرهاد میرزا معتمدالدوله: زنبیل ص ۱۶۰ به بعد. چاپ سنگی تهران سال ۱۳۲۹ قمری.

۵- همان کتاب ص ۱۶۱

۶- دوره پنجم. این شش نامه عیناً در کتاب «ایران در میان طرفان» تألیف ناصر نجمی نیز نقل شده است (ص ۳۲۷ تا ص ۳۳۶ چاپ تهران سال ۱۳۳۶ خورشیدی).

۷- چاپ تهران سال ۱۳۲۶ خورشیدی از صفحه ۴۵ تا ۷۹

شهرت و اسباب انتشار عدالت و امید داری چکانه و بوی کرد



یک قره ویت جلی مرحوم نایب التلطفه که محمد خان امیر نظام بموقع مملکت نمود و پیش از

روس فرستاد و قیوان گفت که استمکام دولت ایران و آسایش مملکت تا امروز از حسن کار

مرحوم امیر نظام محمد خان شد
شاهنشاه که زهت تحریر را بر خود هموار

نیامیند چرا از مطالب عالیه و از خیالات بلند خود نویسنده که آنچه از دیگران دیده اند

نویسند اینمندی در حق دولت و ملت خیلی بی التفاتیت

پیش از تعلیم اطفال مدارس و یوانی کار لازم این است که تدارک استعمال آنچه تحصیل

میکند دیده شود و فایده در تحصیل آنها هم برای جامت هم برای شخص آنها برداشته شود

DON DE LA PRINCESSE
MALOUM KHAN

تصویر ۱ - صفحه بی از رساله میرزا ملکم خان ناظم الدوله

عباس میرزا به محمد میرزا و برخی دیگر از نزدیکان اوست. ولی بهر حال در هیچیک از این وصیت نامه‌ها نکته و مطلبی که حاکی از وضع سیاسی و حکومتی ایران باشد و بگفته میرزا ملکم خان بتوان آنرا «پیش امپراطور فرستاد» و «استحکام دولت ایران و آسایش مملکت» را بسته به آن دانست و نیز نامی از علی نقی خان - قراپاق در آن یافت، دیده نمیشود.

بدین سبب برای نگارنده محقق بود که وصیت نامه‌یی که میرزا ملکم خان از آن نام برده و همچنین وصیت نامه‌یی که فرهاد میرزا بدان اشاره کرده است متن و یا متون دیگری هستند غیر از آنهایی که در روزنامه نوبهار و در رساله آقای لاجینی جمع آوری شده است ولی بهیچ رو موفق به کشف این حقیقت نمیشد تا اینکه در میان اوراق و اسناد خانوادگی خود مجموعه کوچکی که در پشت آن نوشته شده است «وصیت نامه مرحوم نایب السلطنه» بدستم افتاد و چون متن آنرا با متون روزنامه نوبهار و رساله آقای لاجینی مطابقت نمودم مشخص شد نه تنها متنی جداگانه و غیر از آنهاست، بلکه همانست که میرزا - ملکم خان بدان اشاره کرده است و از حسن تصادف هنگامی که چهار جلد نسخه خطی کتاب «کراسه المعی» تألیف افضل الملک شیرازی را که کتابخانه مجلس شورای ملی بتازگی خریداری کرده بود، برای شناسائی و آگاهی از محتوای آن ورق میزدم به سوادى از وصیت نامه عباس میرزا برخوردیم^۸ که پس از دقت معلوم شد همان متنی است که نگارنده هم نسخه‌یی از آنرا دارد و چند سال بعد هم یعنی در سال ۱۳۴۹ نیز چند نسخه مکرر از همین وصیت نامه ضمن اسناد و اوراق خانوادگی مرحوم فرخ خان امین الدوله و در تصرف جناب آقای حسنعلی معاون الدوله غفاری خلف صدق آن مرحوم دیدم و پس از مقابله با متن متعلق بخود معلوم گردید نسخه‌های مکرری از وصیت نامه مزبور میباشد و نیز چنین دانسته شد که پس از جعل و یا افشای متن این وصیت نامه رجال

۸- نسخه خطی صفحات ۱۷۳۷ و ۱۷۳۸ جلد سوم

زمان نسخه‌هایی برای خود از روی آن استنساخ کرده بودند.^۹
 بنابراین متن مورد بحث ما همان متنی است که میرزا ملکم‌خان برای آن،
 آن همه اهمیت قائل شده و «جعل» آنرا از کارهای خیر و مهم میرزا محمدخان
 امیر نظام دانسته است و خوشبختانه این متن از دستبرد تصادفات بر کنار مانده
 و امروز بدست ما رسیده است.

تاریخ انشاء و تنظیم این وصیت‌نامه، چنانکه در صدر آن افزوده شده
 جمعه یازدهم محرم الحرام سال ۱۲۴۶ هجری است که «ناخوشی طاعون» در
 تبریز شیوع داشته است و البته این تاریخ در صورتی مورد استناد تواند بود
 که در اصالت وصیت‌نامه تردیدی نداشته باشیم ولی اگر آنرا ساختگی
 بدانیم، تاریخ انشاء آن لامحاله بعد از مرگ فتح‌علی‌شاه (نوزدهم جمادی‌الآخره -
 ۱۲۵۰ ه. ق) خواهد شد، زیرا در وصیت‌نامه مزبور يك نکته اساسی بچشم
 می‌خورد که میتوان گفت منظور اصلی نویسنده وصیت‌نامه - هر که باشد - قید و
 تصریح همان نکته بوده و آن چنین است که عباس میرزا در اوخر وصیت‌نامه
 به وعده‌ها و تعهدات امپراطور روسیه اشاره و سپس تأکید میکند از جانب
 او نامه‌یی به امپراطور نوشته و تعهدات او را که نسبت به اولاد او متقبل شده
 است یاد آور شوند^{۱۰} و این وعده‌ها و تعهدات اشاره به مفاد فصل چهارم
 عهدنامه گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه. ق) و فصل هفتم عهدنامه ترکمانچای
 (پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه. ق) است که امپراطور روسیه، ولایتعهدی و سلطنت
 ایران را در خاندان عباس میرزا و اولاد او تعهد نموده بود.
 این است متن آن فصول.

۹- در این جا لازم می‌بینم از جناب آقای معاون الدوله غفاری که بی‌مضایقه نسخ خود
 را برای مقابله در اختیار نگارنده گذاشتند سپاسگزاری کنم.

۱۰- ر. ک به ص ۱۲ این مقاله و تصویر شماره ۱۰

فصل چهارم عهدنامه گلستان :

« اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهت اثبات این معنی بنا بر همجواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند لهذا از خود و از عوض و لیبهدان عظام اقرار مینمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هر گاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقه ننمایند.... »

فصل هفتم عهدنامه ترکمانچای :

« چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرار داده ، امپراطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه را از نتایج جلوس بر تخت شاهی ، پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند. »

بنا بر این میتوان گفت اگر هم وصیت نامه مورد بحث ساختگی باشد ، باز بی گمان منظور و قصد اصلی امیر نظام از جعل و تنظیم آن ، یاد آوری تعهدات امپراطوری روسیه و جلب و پشتیبانی آن دولت برای رسیدن محمد میرزا به سلطنت بوده و بالنتیجه تاریخ تنظیم آن قاعدتاً بایستی پس از مرگ فتحعلی شاه و مقارن با روزهایی می بوده که محمد میرزا برای تصاحب تاج و تخت از تبریز عازم تهران بوده و ظل السلطان و برخی دیگر از شاهزادگان بداعیه سلطنت به مخالفت با محمد میرزا برخاسته بودند. عبارت « امیر نظام آنرا بموقع تدارک نمود » که میرزا ملکم خان ذکر نموده است نیز اشاره بهمین موقع باریک و حساس میباشد و در این صورت تاریخ محرم ۱۲۴۶ هجری ۵م که در صدر وصیت نامه بعنوان تاریخ انشاء آن تصریح شده. جز برای اثبات انتساب وصیت نامه به عباس میرزا که در آن تاریخ هنوز زنده بوده است دلیل دیگری نمیتواند داشت. بعلاوه مطلب دیگری نیز در متن وصیت نامه آمده است که

اگر نسبت به اصالت وصیت نامه تردید کنیم، ذکر آن مطلب را باز از آن جهت باید دانست که امیر نظام خواسته است تنظیم وصیت نامه را بزمان زندگانی عباس میرزا منسوب نماید و آن نکته، سفارشی است که عباس میرزا از بابت حمایت و نگهداری فرزندان خود به فتحعلیشاه نموده و نوشته است «وصی و وکیل من شاه است... عوض خدمات و زحمات من البته نظر لطف با اولاد من خواهند داشت».^{۱۱}

ولی بهر حال، قدر مسلم این است که تاریخ آشکار ساختن وصیت نامه - خواه اسیل و خواه ساختگی - سال ۱۲۵۰ هجری قمری، بعد از مرگ فتحعلی شاه (نوزدهم جمادی الآخره) و قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام^{۱۲} (سی ام صفر ۱۲۵۱) بوده و به گمان نزدیک به یقین، امیر نظام که بدون تردید با مشورت قائم مقام دست به چنین کاری زده است، در همان روزهای نخست مرگ فتحعلی شاه و پیش از جلوس محمد میرزا در تبریز (هفتم رجب) و حرکت او بسوی تهران موضوع وصیت نامه مزبور را آشکار و افشانموده است. زیرا قدر مسلم این است که افشای این وصیت نامه به - برای جلب حمایت سفیر روسیه - بوده و میدانیم که پس از رسیدن خبر مرگ فتحعلی شاه به تبریز (۲۶ جمادی الآخره)، چند روزی قائم مقام موضوع را از مردم تبریز پوشیده نگاهداشت و به فراهم ساختن مقدمات سلطنت محمد میرزا پرداخت^{۱۳} ولی چون رفته رفته مردم از مرگ شاه آگاه شدند قضیه را آشکار نمود و محمد میرزا جامه سیاه پوشید. در این موقع بطوریکه مؤلف ناسخ التواریخ نوشته است «وزیر مختار روس و انگلیس باتفاق در حضرت

۱۱ - به صفحه متن وصیت نامه و به صفحه ۱۸ حاشیه ۱۴ رجوع شود.
 ۱۲ - در آغاز وصیت نامه عبارتی باین مضمون دیده میشود که «در باب بکه و شهنام و سہلین و تنگ کمان که مرقوم فرموده اند شہادت قائم مقام معتبر است، قائم مقام شہادت دارد» و این شرح میرساند که در زمان افشای وصیت نامه، قائم مقام زنده بوده است.

۱۳ - ناسخ التواریخ کتاب قاجاریه ج ۲ ص ۱۲

او حاضر شدند و معروض داشتند که نخست ملك را بی پادشاه گذاشتن و سلب سوگواران داشتن از این برزیارت پسندیده نباشد. بعید نیست که مسامحت در این کار فتنه‌آیی (بی) حدیث کند که زحمت بسیار در دفع آن باید کرد...»^{۱۴} بعلاوه مورخان خارجی مثل واتسن و سرپرسی سایکس هم به پشتیبانی‌های سفیر روسیه اشاراتی کرده‌اند^{۱۵} و در نتیجه معلوم میشود وصیت‌نامه در همان روزهای نخست بین ۲۶ جمادی‌الآخره و هفتم رجب مطرح شده است.

مطلب دیگری را که در باره وصیت‌نامه مورد بحث باید بیان کرد نکته‌ایست در خصوص هدایای فرمانفرمای هندوستان که در پایان وصیت‌نامه چنین ذکر شده است: «همچنین از هدیه فرمانفرمای هند بموجب تفصیل بایست مکداندل بمن بدهد. او مرد کامل تسلیم کرد»^{۱۶}.

از این عبارت چنین برمیآید که بهنگام تنظیم و انشاء وصیت‌نامه، سرجان مکداندل زنده نبوده است و این نکته است که خود ابهامی بوجود می‌آورد زیرا بطوریکه میدانیم، مکداندل چند روزی بعد از عید سال ۱۲۴۷ قمری (اواخر شوال) در گذشته است^{۱۷} و حال آنکه انشاء وصیت‌نامه چنانکه در صدر

۱۴- ناسخ التواریخ کتاب قاجاریه ص ۱۴

۱۵- واتسن میگوید: «سفیر روس اظهار داشت که با توسل به قوای مسلح او را بتخت خراشه نشانده ولی اقدامات مؤثر سرجان کامل سفیر انگلیس مقیم تبریز او را متقاعد نموده که احتیاجی بتوسل نیروی نظامی نیست» (از تاریخ قاجاریه ص ۱۹۲ ترجمه عباسقلی آذری) و سرپرسی سایکس مینویسد: «خوشبختانه برای وارث بالاستحقاق با کمک معنوی و مادی سفیر بریتانیا سرجان کامل که در آنوقت در تبریز بود و همچنین کمک نمایندگان روس، شاه جدید توانست بایک نیروی نسبتاً زیادی بسوی تهران حرکت نماید. این قضیه که وزرای مختار بریتانیای کبیر و روسیه باشاه همراه بودند سبب شد که اتباع ظل‌السلطان او را ترك نمایند» (تاریخ ایران جلد دوم ص ۴۷۲ - ۴۷۳).

۱۶- ر. ک به تصویر شماره ۱۱ و ص ۱۳ در همین مقاله.

۱۷- ناسخ التواریخ مجله قاجاریه ج ۱ ص ۲۷۴ و روضه‌الصفای ناصری جلد نهم

ص ۳۰۸ و منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۵۱

آن تصریح گردیده در یازدهم محرم ۱۲۴۶ یعنی در حدود یکسال و ده ماه پیشتر از مرگ مکداندل نوشته شده است و واضح است که این وضع معقول و قابل قبول نمیتواند بود جز اینکه وصیت نامه را ساختگی دانسته و چنین توجیه کنیم که امیر نظام در مورد تاریخ مرگ سر جان مکداندل دچار اشتباه شده و آنرا پیش از سال ۱۲۴۶ دانسته است. ولی مؤلف کراسه المعنی که او هم متوجه این نقص شده بوده، در حاشیه وصیت نامه نوشته است «... و این طرف را در خراسان مرقوم فرموده اند» (یعنی ولیعهد) و بدین ترتیب خواسته است رفع ایراد مزبور را کرده باشد. اما بهر حال ابهامی باقی میماند که گفته میرزا ملکم خان را مبنی بر جعلی بودن وصیت نامه تقویت میکند و تا نسخه اصل وصیت نامه بدست نیاید نمیتوان آنرا بطور قاطع بقلم عباس میرزا و یا ساخته امیر نظام دانست.

اینک به متن وصیت نامه میپردازیم:

بسمه تبارک و تعالی

امروز جمعه یازدهم بنظرم رسید که نظر بانقلاب و سوء قضا چیزی که بخاطر میرسد چند کلمه [بی] نوشته بجهت سبکی کار بهتر است.

اولاً بفضل جناب احدیت امیدوارم که تا اسراء شیعه خراسان و استرآباد را از قدیم و جدید از دست ازبک و ترکمن خلاص نکرده قهراً قسراً مسترد نکنم، اجل موعود نرسد و این آرزو برای من دردم نماند. بعون الله تعالی.^۱

اگر اجل برسد راضی بجرکت نعل خود نیستم. مرا آورده در سمت شرقی منبر مصلی صفا دفن کنند و یا در زیر منبر اول که احتمال می رود یک وقتی آدم خدائی پای خود را بر سر قبر من بگذارد و از آن رهگذر تخفیفی در گناهان من بهم رسد و در روزهای مصلی البته حاضران فاتحه و رحمتی خواهند فرستاد. همیشه از زبان مردم و رحمت دور نخواهم بود بلکه تخفیفی در گناهان

* برای شرح شماره هایی که در متن وصیت نامه قید شده است به پایان مقاله زیر عنوان «حواشی و توضیحات» رجوع کنید.

بهم برسد. مخارج برداشتن و تنقیح منبر صفا و استحکام قبر که باندک چیزی خراب نشود از بعضی هدایا که حلال است و برای من از پادشاهان فرنگ فرستاده شده و جزئی مانده است بشود نه پول دیگر که راضی نیستم. نشان پادشاه روس مرصع باقی مانده، اجناس ستیک خان، دوربین و تفنگ و کالسکه که مانده، دوهزار تفنگ ارك و سایر اسباب از این قبیل، مادیانهای بسکویچ، سایر چیزهای دیگر از قبیل هزار بیسه و سماوار و جزئیات دیگر فروخته شود و بمصرف برسد حتی حج و صوم و صلوة و ردمظالم. خود را بکسی مدیون نمیدانم مگر بحساب دفتر، جواب آنهم با اهل دفتر است چرا که خرج ولایت و دولت است. باز باید دولت جواب بدهد، از قبیل قرض روس و غیره. وقتی شخص مازندرانى بتوسط امام علی سلطان خوئی^۲ پولی از او گرفتم گفتند این شخص شریک آنکسانی بوده که در ساری پول شاه مرحوم را آورده بودند. العلم - عندالله تعالی^۳. بعد پسر او را بصدو پنجاه تومان بیشتر یا کمتر راضی کردم^۴ اما صحت و سقم آن بمن معلوم نیست. شاه بهتر میداند. اگر همچو چیزی بوده که حق بوده است، اگر صحت نداشته باشد او را یا ورثه او را باید راضی کرد. جواهرات و اسباب شاه موافق سیاهه حاجی حیدر علی خان^۵ و آقا محمد - حسن^۶ باید بشاه برسد مگر طلا آلات او را که از راه اضطرار بکرو رجوی دادم^۷ و قوطی انفیة او را هم خسرو میرزا^۸ بنسلرود^۹ بخشید. اختیار باشاه است. باقی موجود است بی عیب و نقص. پولی که دارم از این قرار است. زیاده هر کس بگوید تهمت است. عبث کسی را آزار نکنند. نزد حاجی آقا لصراف - باشی دوهزار تومان. نزد آقا حسین مراغه ای [دوهزار تومان. پیش میرزا یوسف - ناظر هزار تومان. پیش حاجی شعبان پانصد تومان. قیمت گنج و آجر و آهک پیش سیف الملوك میرزا^{۱۱} پانصد تومان. نزد آقا علی اصغر خوئی^{۱۲} هزار تومان. پیش مادر بهرام میرزا^{۱۳}، اشرفی کهنه و ریال کهنه رویهم تخمیناً بکصد و پنجاه تومان. حساب سایر الوجوه آقا محمد حسن، هر چه باقی باشد.

جواهرات جمعیه پیش آقامحمدحسن هرچه میانش [است]: زنار و پیش خفتان و خنجر مرصع، بازو بند، جفت تکمه مروارید، جواهرات هم همین است. عبث مردم را آزار نکنند. وصی و وکیل من شاه است، نه اینکه اینقدر اهما مال کرد که اولاد محمدعلی میرزا تمام شدند^{۱۴} و اولاد ابراهیم خان عمو و خانه او^{۱۵} بباد فنا رفتند. عوض خدمات و زحمات من، البته نظر لطف با اولاد من خواهند داشت. آنچه من دارم زیادش اسبابی است که بجهت کار سرحدات و اسباب سرحد فراهم شده.^{۱۶} اگر اندک اهمالی کنند سالها کسر دیگر این را فراهم نخواهد آورد. کو آن آدم^{۱۷} که پول را خرج این نوع کارها کند. خلاصه اهما مال و تغافل بر نمیدارد. میرزا ابوالقاسم^{۱۸} را پاك بجای آورده ام اگر او زنده باشد [کار را به] او و امیر نظام^{۱۹} و حاجی آقا^{۲۰} محول کنند اما خوب بود را از میرزا ابوالقاسم بخواهند که از او درست تر حالا در میان مردم نیست و حساب آنچه هست و نیست را او باشد و خدای خودش، منقح کند. آنچه چیزی است^{۲۱} که بمصرف دولت نمی آید مال اولاد من است باذن شاه بآنها میرسد. آنچه مال دولت است و بمصرف ثغور اسلام، باز مال مسلمانان است و باید بمصرف ثغور مسلمانان بیاید. املاك چیزی که دارم ده چهرقان^{۲۲} خریده ام ده هزار باجاقلی^{۲۳}، باغ شمال^{۲۴} و آسیابها و قنات آنست که احیا کرده ام، باغ صفاست^{۲۵} که اصل باغ و قنات و آسیاب که هبه شده بجهانگیر میرزا^{۲۶} است و لاکن طرف شمال باغ، بیرون عمارت و همچنین طرف سرداب از هبه خارج است. عمارت اندرون و باغ اندرون و خانه سلطان و منوچهر میرزا^{۲۷} و خانه بسیار در شهر و بیرون شهر خریده ام و اذن نشیمن بمردم داده ام، همه ملك من است.

آنچه کتاب دارم بفریدون میرزا^{۲۸} بخشیده ام باید بتصرف او داد. آنچه در پیش زنهاست خواه عقدی خواه متعه، همه را بخودشان بخشیده ام و بتصرف خودشان است. راضی نیستم که احدی بآنها حرف بزند، مال خودشان است. از شاه توقع دارم که در امر اولاد من دقت کند و سر خودشان نگذارد

و بدرخانهها محتاج نشوند. همه باید مطیع امر و نهی محمد میرزا^{۲۹} باشند بطور نو کر. هر کس از اطاعت او خارج شود از فرزندی هنم خار. ج است نو کرها هم هر کس بغیر از این بکند نمک بحرام است. در طهران املاک دارم، خانه اندرونی ظل السلطان^{۳۰} که خریدهام و ده دولت آباد^{۳۱} را که سه دانگ را شاه مرحوم^{۳۲} از میرزا شفیع^{۳۳} ابتیاع کرده بمن بخشیدند بصیغه شرعی که ملاحسین مالباشی و شیخ محمد بحرینی صیغه خواندند و نصف دیگر را مهدیقلی خان قاجار^{۳۴} اولاً هبه معوضه کرد در ثانی بجهت احتیاط در وقت رفتن بمکه، در تبریز خریدم. ملک من است. در باب کیا کلای^{۳۵} مازندران استحضار شاه بیشتر است که آیا بمن تفویض کردند یا نه. ده کازر - سنگ^{۳۶} و حاجی آباد^{۳۷} و صفر خواجه^{۳۸} هر سه ابتیاعی است. از حاجی عبدالحمید تاجر قزوینی خریدم و پول نقد باو تسلیم کردم. در باب شهرنام^{۳۹} و بکه^{۴۰} و سهلین^{۴۱} و تنکمان^{۴۲} درست خاطر من نیست که هبه است یا خریدهام. اهل دفتر، سیما قائم مقام و میرزا تقی^{۴۳} بهتر میدانند. شهادت آنها معتبر است. ^{۴۴} اسب سر خنگ پیش کشی علیخان را با دو بیست تومان از مال خودم به نقی خان - بز چلو^{۴۵} بخشیدم البته باو برسانند. اسب صوفی را با یک دست رخت ترمه از مال من با دو بیست تومان بخشیدم، باو برسانند. و اهمال نکنند. خودم محو کردم [؟] نوشته از جانب من بیاد شاه روس نوشته شود که آنچه در زندگی من وعدهها بمن و اولاد من میداد در سر عهدش و وعدهاش عمل کند. لایق او نیست که خلاف قول خودش بکند و عمل نکند. ^{۴۶} قدری پول از بابت سرحدات چهریق بتوسط آقا محمد حسن تاجر و زین العابدین خان در ذمه سر عسگر است، ^{۴۷} باید برسد. البته مطالبه کنند و با اولاد من برسانند. موافق شرع شریف دو هزار تومان از مال مادری و پدری ارثی مادر محمد میرزا در ذمه من است که گرفته بکرو و رسمیم ^{۴۸} دادم، باید باو برسد مگر خودش ببخشد. محمد میرزا باید به نو کرهای نزدیک من همه مراعات کند و متوجه بشود مگر غلطی از آنها ببیند. غیر از این بکنند از اراضی نخواهم بود

باید بسیار مراعات این فرمایش [را] بکند. از بابت هدیه پادشاه انگلیس، ده هزار تفنگ طلب دارم. ۴۹ از او توقع دارم که تسلیم ما کند یا پولش را با او لادمن برساند که از دولت انگلیس خوشحال بشوند. ۵۰ و همچنین از هدیه فرمانفرمای هند بموجب تفصیل بایست مکدا نل ۵۱ بمن بدهد. او مرد، کامبل تسلیم کرد. ۵۲
چهل چراغ بلور اعلا سه عدد و دوربین دو نظاره. ماهوت اعلا قدری»



توضیحات و حواشی

۱ - اشاره به تجاوزات و غارتها و تاخت و تازهای ترکمانان و ازبکها به خراسان است که اهالی خراسان و شهرهای شمالی ایران واقع بین خراسان و دریای مازندران را باسارت میبردند و تاریخهای قاجار پراز شرح اینگونه نهب و غارتها و تاخت و تازهاست .

۲ - امام علی سلطان خوئی از کسانی بود که در دستگاه عباس میرزا در آذربایجان خدمت میکرد و نام او در کتاب زنبیل تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله در شمار «امرا و اشخاصی که در رکاب ولیعهد... سمت نوکری داشتند» ذکر شده است (صفحه ۱۶۲) .

۳ - از موضوع پولی که در ساری برده باشند در هیچ یک از تاریخهای قاجاریه ذکر نمی‌نماییم . تنها در تاریخ محمدی تألیف ملا محمد ساروی در شرح وقایع سال ۱۱۹۵ قمری ، ضمن بیان زد و خورد های آقامحمد خان بارضا - قلی خان در ساری ، به پولی «نقد که از مال شاه» بدست رضاقلی خان افتاده بود اشاره شده است و این است عین عبارات تاریخ محمدی :

« رضاقلی خان که از شکست سابق سپهسالاران خود در ششم محرم [۱۱۹۵ - هجری] روی داده بود مستحضر شد ، سلاح بر بالای خود چون بلا راست کرد و تن به یراق سنگین نموده چون خود سبک برخاست و کمان و زره و دم ادهم را گره کرده با جمعیت موفور از توابعی و نواحی بسار فروش عزیمت ساری نمود و چهار پنجهزار تومان نقد که از مال شاه بدست آورده بود مقارن حرکت بتفنگچیان و چریکان بخشید . . . » (نسخه عکس ص ۹۴ متعلق بنگارنده که از روی نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی پاریس عکسبرداری شده است .)

۴ - در کلیه نسخ «راضی کردند» ضبط شده است و تنها در کراسه المعی «راضی کردم» نوشته شده و بنظر ما اصح همان بود.

۵ - حاجی حیدرعلیخان شیرازی، مهرداد عباس میرزا نایب‌السلطنه و پسر برادر حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله نخستین صدراعظم فتحعلیشاه بوده است.

۶ - آقا محمدحسن، خزانه‌دار عباس میرزا بوده است (زنبیل ص ۱۶۲)

۷ - کرور خوی اشاره به کرور هشتم ازده کرور تومان غرامات جنگ دوم ایران و روسیه است که بموجب عهدنامه و قرارداد های ترکمانچای میبایستی دولت ایران بعنوان خسارات جنگ به امپراطوری روسیه میپرداخت و روسها که تا تبریز پیش آمده بودند نواحی اشغال شده ایران را تخلیه نمایند. برای روشن شدن موضوع ناگزیر بتوضیح بیشتری هستیم: ارتش روسیه در تارینخ سوم ربیع‌الآخره ۱۲۴۳ قمری به تبریز رسیده آنجا را تصرف کردند و برای عباس میرزا دیگر چاره‌ی جز درخواست صلح نماند. پس از مذاکرات بسیار و وقایعی که در فاصله این احوال روی داد و شرح آنها را در کتابهای دوره قاجار باید خواند (مرآة البلدان ج ۱ ص ۴۰۹ و ناسخ‌التواریخ جلد یکم قاجاریه ص ۲۰۵ و برخی دیگر از تاریخها) بالاخره چهار عهدنامه و قرارداد بنام عهدنامه‌های ترکمانچای بین طرفین بسته شد و بموجب آن نواحی ماوراء رود ارس کلاً بروسها تعلق یافت و بعلاوه مقرر گردید دولت ایران مبلغ ده کرور تومان (پنج میلیون) بعنوان خسارات جنگی به امپراطوری روسیه بپردازد و نواحی جنوبی رود ارس که تا تبریز در اشغال ارتش روسیه بود، تخلیه گردد. نحوه پرداخت این مبلغ بموجب فصل دوم قرارداد علیحده‌یی که با اسم قرارداد کرورات معروفست و با عهدنامه‌های ترکمانچای در یک روز با امضاء رسید. (پنجم شعبان ۱۲۴۳ قمری) چنین مشخص شده بود:

« نظر بما حاصل فصل ششم عهدنامه عمده امروز که بموجب آن اعلیحضرت پادشاه مملکت ایران بصراحت متعهد شده است که به اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه بعبوض خسارت ده کرور تومان رایج که عبارت است از بیست میلیون مناط سفید روسی بدهد ، مابین دولتین علیتین مقرر گشته که سه کرور تومان در مدت هشت روز که بلافاصله بعد از اختتام این عهدنامه مذکور انقضاء مییابد بو کلای مختار روسیه یا گماشتگان ایشان داده شود و دو کرور تومان نیز پانزده روز دیرتر وصول یابد و سه کرور هم در غره شهر آپریل سنه ۱۸۲۷ مسیحی که عبارتست از بیست و ششم رمضان ۱۲۴۳ هجری ایصال گردد و دو کرور باقی هم که تتمه ده کرور تومان است دولت ایران بدولت روسیه متعهد ایصال گشته تا غره شهرینوار ۱۸۳۰ مسیحیه که عبارتست از هیجدهم رجب ۱۲۴۵ [بپردازد] »

برای فرستادن سه کرور تومان اول که در ظرف مدت هشت روز و دو کرور دیگر که تا پانزده روز بعد میبایستی تسلیم و کلای روسیه میشد ، نامه نگاریهای بسیاری میان عباس میرزا و دربار فتحعلیشاه صورت گرفت و فتحعلیشاه بتصور اینکه مبادار و سهاپول مزبور را بگیرند و اراضی ایران را واگذار نمایند، راضی بدادن آن نمیشد. بناچار سر جان کامبل نایب سفارت انگلیس که مصالح دولت متبوعش ایجاب میکرد جنگ میان روسه ایران بهر نحو که میبود پایان یافته و جلوی پیشرفت های روسیه گرفته شود و میرزا ابوالقاسم قائم مقام که تمام خاک آذربایجان را از دست رفته میدید، از تبریز به تهران آمدند تا شاه را بوخامت اوضاع آگاه سازند و بالاخره توانستند فتحعلیشاه را راضی به پرداخت پول نمایند. بدین ترتیب فتحعلیشاه شش کرور تومان با نامه یی بسیار سخت که در عین حال حاکی از ناراحتیها و تحسرات او از بابت دادن پول مزبور میبود برای عباس میرزا فرستاد و عبارات « کرورات سته در مرورات خمسه » در نامه مزبور، اشاره بهمین پول است (منشآت قائم مقام بتصحیح نگارنده ، نامه شماره ۵۵).

در این نامه تصریح شده است که پنج کرور ارزش کرور «بصیغه انعام است و یک کرور برسم مساعدت و وام» و بدین ترتیب تأمین چهار کرور تومان دیگر از بقیه غرامات بعهده عباس میرزا واگذار گردید.

بارسیدن شش کرور تومان مزبور عباس میرزا توانست دو فقره از تعهدات خود (جمعاً پنج کرور تومان) را انجام دهد و یک کرور دیگر را برای قسط سوم که موقوف علیه تخلیه خوی میبود نگهدارد.

در باره اینکه عباس میرزا برای فراهم ساختن دو کرور بقیه قسط خوی که میبایستی تا بیست و ششم رمضان یعنی در ظرف مدت ۵۲ روز تأدیه میگردد، با چه دردسرها و زحمتهای و مشقتها روبرو شد و همچنین برای آگاهی از داستان دو کرور دیگر از ده کرور که دنباله آن تا سال ۱۲۷۲ قمری هم کشیده شد، بهتر است به مقاله ممتع شادروان عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار (غرامات معاهده ترکمانچای در شماره ۲ سال اول) و کتاب شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر تألیف همو (چاپ دانشگاه تهران بکوشش ایرج افشار ص ۲۶۰ تا ص ۲۶۵) رجوع شود و ما در اینجا فقط درباره قسط خوی که در متن وصیت نامه هم بعنوان «کرور خوی و کرور سوم» (حاشیه ۴۸) بدان اشاره شده است بطور اختصار میگوئیم عباس میرزا برای بدست آوردن این پول با مشکلات بسیار روبرو شد چنانکه، جهانگیر میرزا پسر او در تاریخ خود بنام «تاریخ نو» مینویسد:

« برای بیرون آوردن مملکت خوی از رهن دولت روسیه که خاقان مغفور رفع و رجوع آنرا در عهده نایب السلطنه گذاشته بودند، سرکار نایب السلطنه از جمیع اولاد و خدمتکاران و لشکریان خواهش فرمودند که بمقرری ششماه در آن سال قناعت نموده ششماه دیگر را در راه استخلاص مسلمانان خوی واگذار دولت نمایند و آنچه اسباب و اوضاع از طلا و آلات در میان اولاد و عیال ایشان بود بالتمام جمع فرموده بتحویلداران روس قیمت

کرده دادند...» (ص ۱۱۴ ص ۱۱۵) و اینک که عباس میرزا هم در وصیت نامه خود نوشته است «طلا آلات را از راه اضطرار بکروم و خوی دادم» و همچنین در جای دیگر که میگوید «موافق شرع شریف دوهزار تومان از مال مادری و پدری ارثی مادر محمد میرزا در ذمه من است که گرفته بکروم و سوم دادم...» اشاره بهمین اوضاع است.

۸- خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا است که از جانب دولت ایران برای عذرخواهی واقعه قتل گریبایدوف به روسیه رفت.

۹- نسلرود: شارل روبرت کنت دونسلرود Charles Robert Conte de Nesselrode

سیاستمدار روسی است که در شهر لیسبن (پایتخت پرتغال) بسال ۱۷۸۰ متولد شد و دوران فعالیت های سیاسی او مقارن سلطنت امپراطور-

الکساندر اول (۱۸۲۵-۱۸۵۵) و نیکلای اول (۱۸۰۱-۱۸۲۵) بود. او در سالی که خسرو میرزا و هیأت نمایندگان ایران به روسیه رفتند مقام وزارت امور خارجه روسیه را داشت (از سال ۱۸۱۶ تا ۱۸۵۶) و سرانجام در سال ۱۸۶۲ در گذشت.

از موضوع انقیه دان و دادن آن به نسلرود در سفر نامه خسرو میرزا هیچ اشاره ای نشده است (ر.ک به سفر نامه خسرو میرزا بتصحیح محمد گلبن و چاپ دیگری از آن در نشریه وزارت امور خارجه)

۱۰- در کراسه المعی چنین است و با خط سیاق نیز تصریح گردیده ولی در سایر نسخ بخط کتابت « دوهزار تومان » نوشته شده است.

۱۱- سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان علیشاه بوده است.

۱۲- در کراسه : آقای علی عسکر خوئی.

۱۳- بهرام میرزا پسر دوم عباس میرزا است که بعدها لقب معزالدوله یافت.

۱۴- محمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه است که در ربیع الثانی ۱۲۰۳ متولد

شد. سالها حکمران کرمانشاهان و لرستان و یا باصطلاح آن زمان

«سرحدات عراقین» بود و در سال ۱۲۳۶ قمری در گذشت. در زمان

حیات ۲۴ فرزند داشت (۱۰ پسر و ۱۴ دختر) که پس از مرگ او بر سر

حکومت نواحی مختلف قلمرو حکمرانی پدر میان آنها اختلاف افتاد و کار بجنگ کشید و فتحعلیشاه در رفع اختلافات و بهبود وضع زندگی آنها همیشه موضوع را بدفع الوقت و تعلل میگذرانید و در نتیجه اولاد محمدعلی میرزا به تنگدستی و زحمت افتادند و عباس میرزا منظورش از عبارت «... نه اینکه اینقدر اهمال کرد که اولاد محمد علی میرزا تمام شدند» این بود که شاه پس از مرگ او با اولاد او آنچنان رفتار نکند که با اولاد محمدعلی میرزا کرد و آنها «تمام شدند».

۱۵- اولاد ابراهیم خان عمو: ابراهیم خان ظهیرالدوله معروف به عمو پسر مهدیقلی خان عم فتحعلیشاه است که در ۱۲۴۰ در تهران در گذشت و دارای ۴۱ فرزند بود (۲۰ پسر و ۲۱ دختر - رجوع کنید به فاسخ التواریخ مجلد قاجاریه ج ۱ ص ۱۵ و ص ۳۳۸) و پس از مرگ او بر اثر بی توجهی های شاه، اولاد او به سختی و زحمت و بدبختی افتادند.

۱۶- در منشآت قائم مقام قطعه ایست که زیر عنوان «از مسودات مشق های قائم مقام» ضبط گردیده است در این قطعه، قائم مقام عباراتی در همین زمینه نگاشته و فحوای آن با مضمون این جمله شباهت دارد و این است آن عبارات:

«حضرت ولیعهد تا حال دنبال آ کندن مال نرفته اند و این کار بسیار سهل گرفته اند. حتی بخاصه وجود مبارک منتهای قناعت از ما کول و ملبوس کنند و هر چه باشد صرف مدافعه روس و محافظت ملک محروس سازند. امصار و قلاع را بر انبار متاع مقدم دانند و هیچ گنج زر و درج گوهر را با یک جعبه آلات حرب و یک کیسه باروت و سرب برابر ندانند...»
(منشآت قائم مقام نسخه تصحیحی نگارنده چاپ ابن سینا ص ۷۱)

۱۷- در نسخه نگارنده و سایر نسخ: «کو آن نوع آدم: و ما ضبط کراسه المعی را ترجیح دادیم.

۱۸- مراد قائم مقام است .

۱۹- امیر نظام : میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام پسر حاجی علیخان و از اخلاف شیخعلی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی بود که به خدمت عباس میرزا نایب السلطنه در آمد و به «امارت کل عساکر آذربایجان» منصوب شد . در سفر خسرو میرزا به روسیه که بمناسبت قتل گریبایدوف بعد از خواهی نزد امپراطور روسیه میرفت ، امیر نظام نیز جزو هیأت اعزامی بود و در حقیقت او بود که هیأت نمایندگی را اداره میکرد . امیر نظام بسبب حسن خدمات و درستی و راستیش مورد اعتماد عباس میرزا و قائم مقام بود چنانکه هنگامیکه عباس میرزا بمأموریت خراسان و هرات میرفت او را بجای خود در آذربایجان گذاشت و امور آذربایجان کلاً بامشورت و تدبیر و مصلحت اندیشی امیر نظام اداره میشد . بعد از مرگ فتحعلیشاه هم در آذربایجان به خدمت مشغول بود تا آنکه در اواسط ماه رمضان سال ۱۲۵۷ هجری در گذشت (برای آگاهی بیشتر از ترجمه حال او به کتاب جغرافیا و تاریخ دار السلطنه تبریز تألیف نادر میرزا صفحه ۴۳ - ۴۶ و همچنین کتاب میرزا تقی خان امیر کبیر تألیف عباس اقبال آشتیانی رجوع کنید).

۲۰- حاجی آقا- مراد از حاجی آقا ، حاجی علی اصغر خواجه باشی مازندرانی است که مقرب دستگاه عباس میرزا بود و این شخص همانست که مدرسه و مسجد حاجی آقا در تبریز از آثار اوست (ر.ک به جغرافیا و تاریخ نادر- میرزا، ص ۱۱۶)

۲۱- در کلیه نسخ: « آنچه چیزی که... » و ماضی را صریح تر دانستیم.

۲۲- چهرقان ، از دهستان تسوج بخش شبستر و شهرستان تبریز است (ر . ک به فرهنگ جغرافیائی ایران چاپ ارتش جلد چهارم)

- ۲۳- در همه نسخه‌ها بجز در کراسه المعی، باجاقلو ضبط شده و بهر صورت آن نام « دوکای هلندیست » که در زمان فتحعلیشاه بمقدار فراوان از روسیه بایران آمده بود و در همین زمان به سکه‌های طلای ایرانی هم باجاقلی میگفتند. (ر. ک. به گنج شایگان تألیف جمالزاده ص ۱۷۳).
- ۲۴- باغ شمال از باغات مشهور تبریز و واقع در جنوب آن شهر است و از آثار سلطان یعقوب آق قویونلو میباشد که عباس میرزا در آن عمارتی بنا نمود و در آبادانی آن بسیار کوشید. نادر میرزا در وصف آن مینویسد «مقدار اراضی آن چهل روز تخم افکن است» (برای آگاهی بیشتر از وضع باغها و عمارات آن به کتاب نادر میرزا رجوع کنید. از ص ۱۸۸ تا ۱۸۹).
- ۲۵- باغ صفا - از مستحدثات عباس میرزا نایب السلطنه و واقع در شمال شهر تبریز بوده و نادر میرزا در وصف آن نوشته است: « من آن باغ دیده بودم بسیار بار . چون آن جائی بجهان کمتر بود. تا ده سال پیش از این تاریخ، آباد بود اکنون هیچ اثری از آن عمارت بجای نمانده : (تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص ۱۹۴) و چون تاریخ تألیف کتاب نادر- میرزا سال ۱۳۰۲ قمری است باید گفت در سال ۱۳۰۲ باغ مزبور ویران و خراب شده بوده است.
- ۲۶- جهانگیر میرزا پسر سوم عباس میرزا است که باداعیه سلطنت، خود را برای ولایتعهدی برتر و شایسته‌تر از محمد میرزا میدانست و چون محمد میرزا به سلطنت رسید او را نابینا کرده در قلعه اردبیل زندانی نمود. وی مؤلف کتابی است بنام تاریخ نو که در واقع ذیلی بر تاریخ مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی میباشد. شرح حال بالنسبه جامعه از او در کتاب تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز موجود است (ر. ک. به ص ۳۸-۴۱ چاپ سنگی تهران ۱۳۲۳ قمری)
- ۲۸- فریدون میرزا پسر پنجم عباس میرزا است که بعدها به فرمانفرما ملقب شد.

۲۹- محمد میرزا پسر ارشد عباس میرزا نایب السلطنه است که در ذیقعد۵۱۲۲۲ قمری متولد و بعد از مرگ عباس میرزا بولیعهدی انتخاب شد (۱۲۴۹ ه. ق) و چون فتحعلیشاه نیز در گذشت بنام محمد شاه به سلطنت رسید. (۱۲۵۰-۱۲۶۴ ه. ق). مورخان دوره قاجار او را بسبب جنگهایی که با افغانها بر سر مسأله هرات نمود «محمد شاه غازی» لقب داده اند.

۳۰- علیشاه ظل السلطان پسر دهم فتحعلیشاه است که در شعبان ۱۲۱۰ ه. ق متولد شد و پس از مرگ فتحعلیشاه بداعیه سلطنت تاج بر سر گذاشت و خود را عادلشاه خواند و تا رسیدن محمدشاه به تهران، مدت چهل روز سلطنت کرد ولی سر انجام او را دستگیر و به همراه فرستادند (ناسخ - التواریخ کتاب قاجاریه ج ۲ ص ۴۲) و پس از چندی در قلعه اردبیل زندانی شد (ناسخ التواریخ ص ۶۹) و بطوریکه تاریخهای قاجار مینویسند ظل السلطان با سه تن دیگر از شاهزادگان که آنها نیز در قلعه اردبیل زندانی بودند در سال ۱۲۵۴ از آنجا فرار کرده و در طالش و لنکران بدولت روسیه پناهنده شدند (برای آگاهی از جزئیات فرار آنها به ناسخ - التواریخ ج ۲ از ص ۶۹ تا ص ۷۲ در تاریخ نو ص ۲۵۵ و روضه الصفا ناصر ج ۱۰ از ص ۳۸۲ تا ص ۳۸۳ رجوع کنید) و پس از چندی که در خاک روسیه بودند به عثمانی و سپس به لهستان رفتند (تاریخ نو ص ۲۵۱-۲۶۱).

۳۱- دولت آباد - معلوم نشد که منظور از این دولت آباد کدام است زیرا با مراجعه به فرهنگهای جغرافیائی ایران مثل فرهنگ آبادی های ایران و کتاب اسامی و دهات کشور و فرهنگ جغرافیائی ایران نشریه اداره جغرافیائی ارتش معلوم گردید یکصد و چند دهه باین نام در ایران وجود دارد ولی چون عباس میرزا این ده را از املاکی شمرده است که در اطراف تهران بوده و آنها را از ظل السلطان خریده محتمل است یکی از دولت آبادهای اطراف تهران باشد که باز خود بالغ بر پنج قریه میشود.

- ۳۲- مراد از شاه مرحوم، آقای محمدخان قاجار است.
- ۳۳- این میرزا شفیع بطور تحقیق شناخته نشد زیرا تاجائی که میدانیم در دربار فتحعلیشاه و دستگاه عباس میرزا سه تن بنام میرزا شفیع بوده اند (ر.ک. به زنبیل تألیف فرهاد میرزا صفحات ۲۶۰-۲۶۳) ولی بگمان نزدیک به یقین این شخص همان میرزا محمد شفیع مازندرانست که از سال ۱۲۱۵ قمری تا ۱۲۳۴ که در گذشت صدراعظم فتحعلیشاه بود و پیش از سلطنت فتحعلی شاه هم در دستگاه آقا محمدخان بوده است.
- ۳۴- مهدیقلی خان قاجار پسر ششم محمد حسنخان و برادر آقا محمد خان قاجار است و ابراهیم خان معروف به عموی پسر اوست.
- ۳۵- کیا کلای مازندران : با مراجعه به فرهنگهای جغرافیائی معلوم شد که چهار قریه باین نام در مازندران موجود است که دو تاجزو شهرستان شاهی، یکی جزو شهرستان آمل و چهارمی جزو شهرستان نوشهر است و از این قرار نمیدانم منظور از کیا کلای مذکور در متن وصیتنامه کدام یک میتواند بود.
- ۳۶- در همه نسخهها « کازران سنگ » نوشته شده و تنها در کراسه المعی « کازر سنگ » ضبط گردیده است و چون در فرهنگهای جغرافیائی هم دیمی بنام کازران سنگ دیده نشد و بعلاوه در کتاب اسامی دهات کشور دهی باسم کازر سنگ مذکور است که از دهستان ساوجبلاغ از شهرستان تهران میباشد و همچنین از فحوای وصیتنامه برمی آید قریه مورد نظر عباس میرزا از قراء اطراف تهران است و با کازر سنگ ساوجبلاغ تطبیق میکند ، ما ضبط کراسه المعی را که « کازر سنگ » باشد ترجیح دادیم.
- ۳۷- حاجی آباد. چون نام این ده در متن وصیتنامه در ردیف کازر سنگ و صفر خواجه که هر دو در اطراف تهران واقعند ذکر شده احتمالاً میتوان گفت حاجی آباد مورد نظر عباس میرزا هم در اطراف تهران و نزدیک به کازر سنگ و صفر خواجه بوده است ولی باز نمیتوان بتحقیق

- گفت این ده در کجا واقع بوده زیرا باین نام شش ده در شهرستان تهران می‌شناسیم (ر . ك . به فرهنگ های جغرافیائی)
- ۳۸- صفر خواجه از دهستان ساوجبلاغ شهرستان تهران میباشد.
- ۴۰ و ۳۹- این دوده از دهستان شهریار شهرستان تهران هستند.
- ۴۱- در متن وصیت نامه ، نام این ده یکبار مهین (تصویر ۲) و بار دیگر سهلین (تصویر ۸) ذکر شده است و در کراسه المعی هم سهلین بضم حرف اول ضبط گردیده ولی باید دانست در فرهنگهای جغرافیائی دهی باین نامهایافت نشد ولی چون نام این ده در ردیف شهنام و بکه (بضم حرف اول) و تنگ - کمان آمده احتمالاً این ده نیز ازدهات اطراف تهران بوده است و بهر حال ماضبط کراسه المعی را که اعراب آنرا نیز مشخص نموده است قبول کردیم.
- ۴۲- در متن وصیت نامه، تنگ کمان ذکر گردیده (تصویرهای ۱ و ۱۸) ولی در فرهنگهای جغرافیائی همه جا تنگمان ضبط شده است .
- ۴۳- میرزاتقی: ظاهراً مقصود میرزاتقی آشتیانی است که در دستگاه عباس میرزا بود و چندی هم وزیر شاهزادگان شد و در زمان سلطنت محمدشاه نیز بوزارت فارس منصوب و به لقب قوام الدوله ملقب گردید .
- ۴۴- در مورد این شهادت، در صدر سواد وصیت نامه که در زمان محمدشاه و در حیات امیر نظام استنساخ شده است چنین نوشته شده است: «در باب بکه و شهنام و تنگ کمان و سهلین که مرقوم فرموده اند شهادت قائم مقام معتبر است، قائم مقام شهادت دارد» .
- ۴۵- فرهاد میرزا معتمد الدوله در کتاب زنبیل در مبحث « امر او اشخاصی که در رکاب ولیعهد مرحوم بودند.... » از شخصی بنام علی نقیخان قراپایاق نام برده و نوشته است: در وصیت نامه مرحوم ولیعهد اسم او مذکور است که در حق او وصیت فرموده اند. « (ص ۱۶۲) ولی در هیچیک از وصایای عباس- میرزا که بالفعل در دست داریم (ر . ك . به وصایای مندرج در روزنامه نوبهار و رساله آقای لاجینی) از شخصی باین نام ، اسمی نمی بینیم تنها

در وصیت‌نامه حاضر است که نام «نقیخان بزچلو» آمده اما با وجود نزدیکی بسیاری که در ضبط واحوال آن با ضبط کتاب زنبیل موجود است باز نمیدانیم این دو نفر را می‌توان یکی دانست؟

۴۶- چنانکه در مقدمه این مقاله گفته شد، مراد از ذکر این وعده‌ها و تعهدات همان مفاد فصول چهارم و هفتم عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای است که بموجب آنها امپراطوری روسیه متقبل شده بود عباس میرزا و ولیعهدهای ایران را در رسیدن به تخت سلطنت ایران پشتیبانی نماید.

۴۷- از داستان پولی که از بابت «سرحدات چهریق» بر ذمه سرعسکر عثمانی بوده و میبایستی به عباس میرزا میرسید هیچ آگاهی بدست نیامد.

۴۸- کرور سوم: در این مورد به حاشیه شماره ۷ رجوع کنید.

۴۹- از موضوع دوهزار تفنگ که قرار بوده دولت انگلستان برای عباس میرزا بعنوان هدیه بفرستد در تاریخهای قاجاریه ذکر نمی‌بینیم و برای آگاهی از آن باید در انتظار دسترسی با اسناد موجود در آرشیوهای امپراطوری انگلستان بود ولی امکان دارد این تفنگها همانها باشد که چندماه بعد از مرگ عباس میرزا یعنی در اواخر ذی قعدة ۱۲۴۹ قمری در معیت ۲۳ تن از افسران و درجه‌داران انگلیسی به تهران رسیده است و مؤلف ناسخ التواریخ ضمن شرح وقایع سال ۱۲۴۹ قمری درباره آنها می‌نویسد: «پس از روزی چند (یعنی چند روز بعد از عید نوروز) کرنبل بایست و سه تن از معلمین انگریز که برای تعلیم سربازان در بایجان احضار شده بود از راه رسیدند و مستر لین معلم توپخانه با حملهای تفنگ انگلیسی وارد گشت و همگان مورد نواخت و نوازش آمدند».

۵۰- در کلیه نسخه‌ها بجز کراسه: بشوم.

۵۱- مکداندل: منظور سر جان مکداندل Sir John Macdonald وزیر مختار انگلیس در ایران در زمان فتحعلیشاه است که در سال ۱۲۴۱ بایران آمد (روضه الصفای ناصری ص ۲۶۴) و بجای و لك وزیر مختارش

(روضه الصفا ص ۳۰۸). مکداندل در سالهای جنگ دوم روس و ایران در ایران مشغول فعالیت بود و سرانجام در سال ۱۲۴۷ در تبریز در گذشت (ناسخ التواریخ مجلد قاجاریه ج ۱ ص ۲۷۴ - ۲۷۵ و منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۵۱). او مؤلف کتابیست بنام جغرافیای یادبود امپراطوری ایران. ۵۲ - در کراسه المعی این عبارت بصورت «او مرد . باید کمبل تسلیم کند» و در نسخه نگارنده بطوریکه در تصویر ۱۱ دیده میشود و همچنین در نسخه های متعلق به آقای معاون الدوله به شکلیست که ما در متن وصیت نامه نقل کرده ایم یعنی بصورت «او مرد . کامبل تسلیم کرد . در باره ابهامی که علی الاصول این عبارات بهر صورت که باشد نسبت به اصالت و یا ساختگی بودن وصیت نامه بوجود میآورد ، در مقدمه مقاله به تفصیل سخن رفته است و در این جا فقط توضیحی در باره شخص کامبل خواهیم گفت .

سرجان کامبل Sir John Campbell دبیر دوم سفارت انگلیس در ایران بود و مکداندل ، با آنکه سر هنری و لک Sir Henry Wolk دبیر اول سفارت در ایران حضور داشت ، بهنگام مرگ خود در نامه پی که بدولت انگلستان نوشت کامبل را بعنوان جانشین خود معرفی کرد و دولت انگلیس هم حکم سفارت را بنام او فرستاد و فرمانفرمای هندوستان هدایایی را که عباس میرزا در وصیت نامه خود از آنها نام برده است ، بوسیله او برای شاه و ولیعهد ارسال نمود که مؤلف روضه الصفا ناصری در باره آن هدایا بعنوان «نقد و جنس و چهل چراغ بلور و غیره» یاد کرده است (ج نهم ص ۳۰۸).

کامبل مبلغ سی هزار تومان برای تدارک سفر به تهران ، در اختیار قائم مقام گذاشت و قائم مقام توانست با آن پول سپاهیان آذربایجان را در التزام رکاب محمد میرزا به تهران حرکت داده و نیروئی را که ظل السلطان به جلوگیری محمد میرزا فرستاده بود در حدود قزوین منهزم نماید (ر . ک به ناسخ التواریخ کتاب قاجاریه جلد ۲ ص ۱۴ به بعد نسخه تصحیحی نگارنده) .

بسمه رب العالمی

این سراد و وصیت نامه مرحوم دبیر و معتمد و معلم و صاحب علم و سیرت

طالب شاه است در حرف و کلام از روی خط و کتابت

تقدیر شده این وصیت نامه را حضرت ولیعهد نورالدین مصحح

روز جمعه ردسم محرم الحرام در روز دوازدهم ۱۲۴۶ هجری قمری در شهر شیراز

در محضر حاضران و موقوف فرموده شد

شاه مرحوم شاه رضیت الله علیه در این وقت در آنجا

بسرکار ولیعهد طالب شاه حجت کرده اند در باب کتب

و شهادت و تکلیف و همین موقوف فرموده اند شهادت

فایده مقام معتبر است قایم شهادت در آنچه که حال آن

که خالصه و املاک مرحوم طالب شاه را در اینجا به شرح

مشخص فرموده اند

امروز جمعاً زدم بکارم رسید در نظر انقلاب و سوره قصص

چیز دیگر بر حین کلمه نوشته که به کسی کار به است

دو لایه خنجر بخرید و در دم در تا برای بیخه

و استر اباد در زار قدیم و جبریر اردت ادرنگ در کمان

خلاص کرده مهر آفرینم خنجر موعود رسد این آرزوی

در دلم نماید بعون الهی اگر اصرار بر سر از کجی کفش حرم

سر آورده در دست شرفی منصفی صفا و فک کنند با دوزیر پله طبر

چنان سیرود بگو فر آدم خدای با چرخ در بر قرمز طه زرد و از آن

تحفینی در کنار من بسم و در روز ما بر صلیب حاضران فاکه

در حرم خزان فرستاد همیشه از زبان مردم و رحمت خود بخوانیم

بلکه تخفیف در کنار ان بسم بر سر مناجح برداشتن و نفع بر صفا

دشمنها هم فکر که با نیک خنجر بر آب نشو بعضی در ایا که حلال است

در بار من از اینها آن فرستاده شد و در آن نامه
به پدر دیگره را همی بنام نشان پادشاه در مرصع باقی ماند

چنانست که خان جوبین و قنق و کالکه که مانده

در هر آنوقت ارک و بار اسباب قسید با داینها بی کویج

سایچر با کبر قسید برار شده و سکا دار و خرمیات کفر و خسته شو

و بصرف بر حمر حج و صوم و صلوته در در نظام خود را

بکسی بر بون میدانم که کجای قمر جواب انهم مالله در انت

چه که خرج ولایت و دولتت با زیاد دولت جواب

از قسید قرض قسیر عین قسیر من از نرزان ^{سقط} بویط اما

خوای پوی از او گرفتیم گفتید از شخص شریک آن بجه در ساری

مجلسه مرحوم را آورده بفرستیم علم عهد الله بعد از او

بصد پنجاه تومان پیشتر کمر راضی کردم اما صحت و تقمیر معلوم نیست
شاه بهتر بداند اگر چه چیزی بوده که حق تعالی است
و اگر صحت بر آید شبیه لودر یا ورته لودر با بر راضی کرد
جمله هرات و اسباب شاه مولی شاه به صاحب در عینان و اقا
مهر خرم با بر شب به بر مگر طلا آلات در آنکه لودر را در خطر رکورد
خونی در دم و قوطلر لفسه لودر لخم سرد میرا به بر د بکشید
چهار ماه است با حق موجود است به عیب و نقص
پولی که در دم زین قرار است زبانه بر کبر کوی همت
عبث کسی را در آن کنند نزد صاحب اقا صرف باشی
در هزار تومان نزد حاجتیس مراد در هر درقان
پیش سر زاریوف ناظر هزار تان پیش صاحب عثمان
قیمت کج و لاجر و اهاک پیش شریف الملوک بر در لودر تان

زرد آقا علی صنغر خواجه هزاران پیش مادر بهرام میرزا در کهنه
 و بزرگ کنه مرمره تخم کبک و پنجاه تان حساب لوجه
 اما خمس هر چه باقی ماند حوله ابرت جعبه شیشه و غیره هر چه
 زار و پیشتر حقان و غیره مرصع با روغن جغت کتبه مروارید
 حوله ابرت هم همین است عیث مردم زار زار کنند
 رسی و دیگر فرساید نیست که این قدر جاهل کرد که اولاد
 مهر علی میرزا تمام شد و اولاد ابرایسم جان عمود خانه او بیاد
 فرستند عوض حدیث و دعوات فرستند به نظر لطف ما اولاد
 من حوله ابرت آنچه درم ریاضت سبب است که گفته
 کار سر حدیث و سبب سر ضرر است اگر لکن کارهای
 کنند سالها که در کس و کس از اولاد من حوله ابرت آورد که او آن نوع دم
 و پول را در شرح این نوع کارها گفت خلاصه احوال و غیره

میرزا ابوالقاسم را پاک بجا آورده ام اگر او بیگانه
ادوا میر نظام و جبر را محکمی کنند اما خوب دوبرا
در میرزا ابوالقاسم بخواند که از او دست تر حال او بیگانه
این مردم است و حجاب کجاست نیست در او باشد
و خدا را خودش منتفع کند آنچه چیزه بمصرف است
نمی آید مال او را نیست با او شاه با نهامی رسد
آنچه در دولت و مصرف ثغور اسلام با نازل
مسلمانان است و با میر مصرف ثغور سما این ملک
چیزه در دم ده چنان ضرر دادم ده هزار با جاستو
باع شام و آسیابها و قنات است که اجا کرده ام
باع صفات که در صبر باغ و قنات آسیاب
که به شریکها مگیریز است و کس طرف شام باغ ضرر است

و بجز طرف سرداب از همه خارج است عمارت از منج
 د باغ از فرض و خایه سلطان و نو پهر میرزا و خایه بسیار در شهر و شهر
 حرم ام و ادن ششمین دم داده ام همه ملک است آنچه که
 دارم به فریب میرزا بخشیده ام با بر تصرف خود دارد آنچه در پیش
 حواله عقد خود را متعه همه را بخود بخشیدم و تصرف خود است
 راضی استیم و بعد بر ما نافع بزند ما خود مال است
 از شاه توقع دارم که در امر و لادامه وقت کند و سر خود کند
 و بدر خانها محتاج نشوند همه ما بی طمع آمدیم مهر میرزا باشند
 بطور نوکر هر کس از اطاعت او خارج نشود از فرزندان
 خارج است نوکر ما هم هر کس غیر از این کند ملک بگرام
 در طهران املاک دارم خانه لادامه در طرف سلطان حرم ام
 داده است لادامه که شاه دست را به مرحوم امیر را منع



استماع کرده بخشیدند بصیغه شرعی که ملا حسین ملا باغی
و شیخ محمد طریقی بصیغه خوانند و نصف دیگر را جهت تقنین قاجار اولاً
همه معوضه کرد در مابقی که احتیاط در وقت قبضه که در بریز
خردم ملک و منبت در باب کی کلار مار زلفم سخن است
پشت که ایام تقنین کرد در مابقی ده کارزار است و حاجی لاک
و صفح خوانده بر سه بیعت است از صاحب محمد ایوب در خردم
و بعد نقد و تسلیم کردم در باب ششام و بکه و سهیل و
درست خاطر منبت که همه است با خبرم ام اهد و مرسیما
فایم مقام و میرزا نصر میزند شهادت ازها معسر است
اب سرحدت پیکر عثمان را با جریب قان از ام خودم
به نظر خان ز جلو بخشیدم البته با در بند اب صد و نود
با کیست خت تره از ام من با جریب قان

بخشیدم باد بر بند و لاله کنند خودم محو کردم
 نوشته از جانب من باد پاره سر نوشته شود که آنچه در نزدیکی
 و عهد ما بجز و او لا دم منبید داد در سر عهدش و وعده عمل کند
 لاین ادبیت و خلاف قدر خودش کند و عمل کند
 قدر پدر از بابت سر صحبت چهره بی تو بطلان مخرج ناصر
 درین عهد بدین حال در زده سر عکس است بایر برجه بسته
 مطا که کنند و با و لا دم هر بنده مولف شرح شرح
 همه زارتان از آن در می پرور لاری مادر محمد میرزا در زده
 من است که گرفته بگردیم در دم بایر و برسد بگر
 خود بخشد محمد میرزا بایر نوکر ما نزدیک فرجه مرع
 و متوجه نبود که غلط از آنها به بینند عمر از این بد از او
 راضی نخواهم بود بایر بسیار مرعات این فرمایند

از بابت هر چه مادی یا غیر مادی در دست من است
از آن توقع دارم تسلیم ما کند یا پیش از آنکه بخواهد
در دست من بماند و پیش از آنکه بخواهد
بموجب تقضیر با من بماند هر دو مرد کامل تسلیم کرد
چند صاع بلور اعلیٰ سه عدد جو برین نصف ماهوت لعلی قهری

تصویر ۱۱ - صفحه دهم وصیت نامه

نظری به روابط فرهنگی ایران باستان

با شرق و غرب

نوشته

شیرین بیانی (اسلامی)

(دکتر تاریخ)

دانشیار تاریخ

(دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)

دوره ساسانی

هنگامیکه پس از سقوط سلسله اشکانی ساسانیان زمام امور را در دست گرفتند، رسالتی را که بعهدۀ اشکانیان گذاشته شده بود، بخود منتقل ساختند، و آن ایستادگی و ممانعت از تهاجم روم بشرق از طرفی، و جلوگیری از حملات اقوام زرد نژاد شرق بغرب، از طرفی دیگر بود، که همین مسأله سبب حفظ فرهنگها و تمدنهای دو طرف از تهاجم یکدیگر بوده است؛ و این کاری بود، که همواره ایران از لحاظ موقع جغرافیائی خاص خود برعهده داشت.

در این دوره دنیا همچنان بین دو قدرت ایران در شرق و روم در غرب

تقسیم شده بود، و این دو برای بدست آوردن تفوق بسا یکدیگر در نبرد بودند. ساسانیان در ابتدای کار با همان مسائلی مواجه گردیدند که اشکانیان مدت چهار قرن و نیم بسا آن دست و پنجه نرم کرده بودند. روم و کوشان هر دو با روی کار آمدن این سلسله مخالفت شدید داشتند، و دلیل این مخالفت بسیار واضح است: اشکانیان که آخر عمر خود را در ضعف و سستی طی میکردند، بیشتر مورد قبول دو حکومت توسعه طلب همسایه بودند تا دولت جوان و تازه نفس و قوی ای، چون ساسانیان که خطر جدید و جدی برای همسایگان محسوب میشدند، بخصوص که اینان برعکس اشکانیان در ابتدا از پشتیبانی ملی نیز برخوردار بودند.

شاپور اول کار خود را از شرق آغاز کرد، و طی جنگهایی حکومت کوشان را منقرض ساخت، و از آن پس کوشان یکی از ایالات تابع ایران محسوب گردید. شرح این فتح مهم در کتیبه ای که بر آتشگاه نقش رستم نقش گردیده، آمده است و از آن چنین معلوم میگردد که سپاه شاپور، پیشاور پایتخت زمستانی کوشانیان و سپس دره سند را فتح کرده، و سپس از هندو کش گذشته ایالت بلخ را متصرف شده و از آن پس با عبور از جیحون به سمرقند و تاشکند رسیده است. ۷۵

با وجود از بین رفتن حکومت کوشان گرفتاری ایران ساسانی در شرق خاتمه نیافت. بدین معنی که اقوام زرد نژاد تازه نفس دیگری بنام هونها که از مساکن اولیه خود واقع در دشتهای شمال روسیه بسمت جنوب رانده شده بودند، و در زمان شاپور جزء سپاهیان وی محسوب میشدند، و تابع حکومت مرکزی بودند، پس از وی حملات خود را بخراسان آغاز کردند و نواحی شمالی خراسان را تا گرگان متصرف شدند، و بخصوص قبایلی از آنان بنام کیداریان مزاحمتهای شدیدی برای نواحی شمال شرقی ایران فراهم آوردند، و قسمتی از وقت وهم شاهان ساسانی پس از شاپور صرف از بین بردن آنان گردید.

۷۵ - ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۴۹

سرانجام در اواسط حکومت ساسانیان، هپتالیت‌ها^{۷۶} یاهیاطله در شرق جای کوشانیان را گرفتند، و گرفتاری جدیدی برای ایران فراهم ساختند. این اقوام که از ایالت کانسوی چین^{۷۷} آمده بودند به طخارستان که بتازگی بوسیله سپاهیان ساسانی از شر کیداریان خلاصی یافته بود، هجوم آوردند. هپتالیتها در حدود سال ۴۵۰ میلادی بسرعت در شرق و شمال شرقی مملکت قدرت یافتند، و ساسانیان که در جبهه‌های غرب باروم مشغول نبرد بودند دیگر توانائی آنرا نداشتند که جلوی این قوم جدید و تازه نفس را بگیرند^{۷۸}. در این زمان سلسله ساسانی دوره بسیار بحرانی و خطرناکی را در زندگی سیاسی خود میگذرانید. میتوان گفت که ایران تقریباً دست‌نشانده هپتالیت‌ها شده بود. ساسانیان میبایستی بایشان خراج بپردازند، و شاهزادگان خود را بعنوان گروگان نزد ایشان فرستند. چنانکه پیروز ساسانی از جانب آنان بسلطنت رسید، وهم بدست آنان در جنگی کشته شد، و قباد فرزند وی نیز مدتی چون گروگان در دربار هپتالیت‌ها میزیست.

پس از آنکه انوشیروان زمام امور را در دست گرفت، و سلسله ساسانی تجدیدقوائی کرد، و قدرت از دست رفته را بازیافت، هپتالیت‌ها بطور قطع شکست خوردند، و متصرفاتشان بین ایرانیان و ترکان آسیای مرکزی که بتدریج حکومت‌هایی تشکیل داده، و قدرتهائی را در آسیا بوجود آورده بودند، تقسیم گردید، و سرحد شرقی ایران در رود جیحون تثبیت شد. از آن پس تا آخر عمر، ساسانیان در شرق با ترکان در تماس بودند.

ترکان حکومت خود را در اراضی واقع بین کوه‌های آلتائی و رود جیحون گسترش دادند، و بزودی خطری شدیدتر از هیاطله برای ایران بوجود آوردند. چنانکه انوشیروان که با حکومت جدیدترک معاهده صلحی منعقد ساخته

76- Heptalites

77- Kân-Sû

بود، برای تشدید مراتب این صلح، دختر خاقان ترك بنام موکان خان^{۷۹} را بزنی گرفت، و هر مزپسرانوشیروان که پس از وی بسطنت رسید، فرزند این زن ترك است.^{۸۰}

روابط ایران با روم را که یکی از مهمترین وقایع دوران ساسانیان را تشکیل میدهد، در جنگهای آنان باید جستجو کرد، که این جنگها از ابتدای روی کار آمدن این سلسله تا زمان سقوط آن ادامه داشت، ولی هیچگاه نتیجه قطعی معلوم نگردید. زیرا گاهی فتح نصیب ایران، و زمانی از آن روم بود. در زمان شاپور اول، والرین^{۸۱} امپراتور روم طی جنگی عظیم اسیر گردید، و قدرت شاپور بحدی رسید که خود را «شاهنشاه مغرب و مشرق» خواند، یکی از سرداران پناهنده رومی را امپراتور روم ساخت، و قلمرو خویش را تا سوریه و دریای مدیترانه رسانید. بیاد بود این فتح دستور داد تا تصویر والرین را که در زیر پای او بزانو افتاده، و امپراتور منصوب از طرف شاپور را که در پیش وی ایستاده، بطریق نقش برجسته در پنج نقطه بر صخره های پارس حجاری کنند.

شاپور امپراتور روم را با هفتاد هزار لژیونر رومی اسیر کرد، و آنان را بایران فرستاد. این عده در شهرهایی که خود آنان طبق طرح اردو گاههای رومی بنا کردند، استقرار یافتند. ایشان بعنوان متخصص، معمار، و مهندس، در کارهای عظیم مانند بنای پلها، سدها، و راهها، بایرانیان کمک کردند، و از خدمات آنان ایالت ثروتمند خوزستان فواید بسیار برد، که بعضی از این آثار هنوز در زمان ما قابل استفاده است.^{۸۲}

برعکس، زمانی میرسد که رومیها بداخل ایران راه یافته اند، و اراضی

79- Mùkân-Khân

۸۰ - کریستنس، ص ۳۱۷ - ۳۱۸

81- Valerien

۸۲ - ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۵۹

سرحدی را اشغال کرده اند، و حتی چند بار تیسفون در معرض خطر سقوط واقع شده است. در زمان نرسی (۳۵۳-۲۹۳ م.) شکست سختی نصیب ایران شد، و بجای رود فرات که مرز بین دو مملکت بود، دجله سرحد و امپراطوری مقرر گردید، و ایران امتیازات فراوانی را از دست داد. ولی در زمان خسرو انوشیروان (۵۷۸-۴۵۳۱ م.) و اوایل سلطنت خسرو پرویز، ساسانیان بفتوحات بسیاری نائل آمدند. بدین معنی که سراسر آسیای صغیر، و بدنبال آن سوریه، و بیت المقدس فتح گردید. سپاهیان ایران از غزه گذشتند، و مصر، و حبشه را متصرف شدند. هیچگاه شرق و غرب تا این حد بایکدیگر در تماس قرار نگرفته بودند. بخصوص که روم برای در دست داشتن راههای تجارتی شرق و چین با اقوام آسیای مرکزی نیز در ارتباط بود. چون اغلب اتفاق میافتاد که از طریق ایران جاده‌های این منطقه بروی روم بسته میشد؛ ولی با وجود این تماسها و ارتباطات، فرهنگ و تمدن ساسانی یکی از اصیلترین نمونه‌های آن در تاریخ ایران میباشد. زیرا شاهنشاهی این سرزمین بعهده سلسله‌ای گذاشته شده بود، که از اصیلترین خاندانها بود، و از یکی از کهنترین مراکز این سرزمین بپاخاسته بود، و خود را با وجود ۶۰۰ سالگی که از تاریخ هخامنشیان میگذشت، وارث این امپراطوری میدانست. ساسانیان سلسله‌ای تأسیس کردند که متکی بدین ملی و فرهنگ و تمدنی بود که در سراسر تاریخ طولانی ایران کم نظیر است.

در زمانیکه یونانیت بر سراسر ایران ریشه دو انیده بود، پارس سرزمین ساسانیان در اصالت ملی خود باقی ماند، و چون جزیره‌ای همچنان محفوظ بود. در این ناحیه زبان، دین، و آداب و رسوم، دست نخورده حفظ گردید، و از همان ابتدای حکومت، فرهنگ و تمدن این دوره که پایه‌های آن در زمان اشکانیان ریخته شده بود، بر مبنای اصالت ملی استوار گردید، و توانست فرهنگی جهانی گردد. گپرشمن در این باره میگوید: «تمدن ساسانی تا اقیانوس اطلس پرتو افکن شد، و بصورت جریان جدید ایرانی-بودائی، به چین

رسید. ادیبانی که از ایران برخاستند، و در اروپا، و آفریقا با آنها مبارزه شد، در صحاری آسیای مرکزی نفوذ یافت.^{۸۳}

ایران همچنان چهارراه جهان و محل تلاقی افکار شرق و غرب. چون چین، هند، بین‌النهرین، یونان، روم، و مصر بوده است. فلسفه، حکمت، نجوم، ریاضی، طب، و خلاصه همه علوم و هنرهای جهان که در این سرزمین گرد آمده بودند، سبب تحولات شگرف فرهنگی، و اختراعات و تکمیل علوم زمان گردید. همین موضوع سبب ورود مذاهب مختلف چون بودائی و مسیحی، و سپس سبب ظهور ادیان جدید، چون مانوی و مزدکی شد، که هر یک موجب انقلابی بزرگ، خواه فکری، و خواه سیاسی و اقتصادی، در دوره خود بوده است.

در زمان تأسیس سلسله ساسانی، فارس با وجود پرستش اهورامزدا، آئین آناهیتا را نیز همچنان محترم داشته بود، که خود خاندان ساسانی نگهبان معبد آناهیتای اصطخر، مهمترین معبد این ربه‌النوع در ایران بوده‌اند، و به پشتیبانی و اتکاء همین قدرت روحانی پایه‌های حکومت خویش را مستحکم ساختند. ولی پس از چندی سرانجام دین رسمی، زردشتی گردید، که بوسیله ساسانیان در نقاط مختلف جهان در شرق و غرب پراکنده شد. در آسیای صغیر و بین‌النهرین پیروان زردشت فراوان بودند، و قبایل ساسانی ایبریان یا گرجیان را که عیسوی بودند، مجبور بقبول این دین کرد، و خلاصه تمام شاهان ساسانی سعی در نفوذ دادن دین زردشت در ارمنستان داشتند، که هر چند در این منطقه پیروان فراوان داشت، ولی دین رسمی نبود.

گسترش این آئین در شرق نیز از طریق روابط سیاسی، و بخصوص تجارتی صورت گرفت. زردشتیان از طریق ماوراءالنهر و سپس حوزه رود تاریم خود را به سغد رسانیدند، و در این منطقه نفوذ آئین زردشت بسیار فراوان گردید، که سرانجام توسط سغدیها به چین راه یافت. نفوذ این دین را در

۸۳ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۴۲۷

حوزه رود تاریخیم بخصوص در قراشهر کنونی و قراخواجه کنونی در حدود سالهای ۳۸۶-۵۳۴ م. مشاهده میکنیم.^{۸۴}

مذهب زردشت در کتب چینی بنام «هسین-جیاو»^{۸۵} مضبوط است، و ما برای اولین بار در متون چینی، در کتاب «وئی-شو»، در ضمن تعریف از شهر سمرقند به این کلمه برمیخوریم. در همین متن آمده است که:

«مردم ایران) خدای آتش، و خدای آسمان را پرستش میکنند...» در متنی دیگر باز در این باره چنین می بینیم: «مردم خدایان آسمان، و زمین و آفتاب و آب و آتش و ماه را پرستش میکنند. اهالی مغرب زمین (منظور ممالک واقع در غرب چین است) که خدایان آتش و آسمان را میپرستند، همه برای زیارت به مملکت ساسانیان می آیند، و فرائض این مذهب را فراهم گیرند...»^{۸۶} در قرن ششم میلادی بقدری نفوذ زردشتی در چین شدت یافت که تادربارچین نیز رسید. ابتدا همسر «هسوان-وو-تی»^{۸۷} خاقان چین (۵۰۰-۵۱۵ م) بنام «مینگ-تائی-هو»^{۸۸} بدین زردشت گروید، و سپس امپراتوران سلسله «پی-چی»^{۸۹} (۵۵۰-۵۷۷ م) و سلسله «پی-چو»^{۹۰} (۵۵۶-۵۸۱ م) نیز پیرو این مذهب شدند.^{۹۱} در قرن هفتم میلادی، در دوره سلطنت سلسله تنگ، قدرت چین تا فلات پامیر رسیده بود، و روابط تجارتهی بین آسیای غربی و شرق دور رونق فراوان یافته، و تجار بسیاری از مغرب فلات پامیر به چین می آمدند. حکومت تنگ، سیاست جلب بازرگانان خارجی را در پیش گرفته و پیروان

۸۴- کوائچی هاندا: مذاهب ایرانی در چین از خلال منابع چینی: ص ۲۹

85- Hsi'en-jjaw

۸۶- هسین - تنگ - شو: قسمت دوم. ج ۲۲۱.

87- Hsuan-wu-ti

88- Ming-tai-hu

89- Pi-Ch'i

90- Pi-Chou

۹۱- آقای هاندا: «معرفی منابع چینی مربوط به ایران...»

مذاهب بیگانه را در کار خود آزاد گذاشته بود. بدین ترتیب پیروان مذهب زردشت از آزادی کامل برخوردار بودند، و بتبلیغ و ترویج دین خود و ساختن آتشکده ها میپرداختند. در سال ۶۲۱ در شهر «چنگ-آن»^{۹۲} (سی-آن کنونی) آتشکده ای تأسیس شد، و در همان سال شغل ریاست آتشکده نیز بوجود آمد که از آن پس بدست یکی از زردشتیان ایرانی نژاد سپرده میشد.

در سال ۶۷۳ م. که فیروز ساسانی و پسرش نرسه بدربار تنگ پناهنده شدند، سبب رونق بیش از پیش این آئین در چین گردیدند، بطوریکه چهار سال پس از آن تاریخ بناخواسته فیروز در همان شهر آتشکده دیگری نیز دایر شد. بطور کلی چهار آتشکده مهم در این شهر وجود داشته است. این دوره اوج رونق و قدرت دین زردشت در چین محسوب میشود. سرانجام در نیمه دوم قرن نهم میلادی که در چین به پیروی از سیاستی خاص، نسبت بمذاهب بیگانه روش خشنی اتخاذ گردید، دین زردشت نیز از این امر مستثنی نماند، و بسا ویران شدن مراکز و پراکنده شدن پیروان آن لطمه شدیدی باین دین وارد آمد.^{۹۳}

از پدیده های فکری مهم این دوره ظهور مذهب مانئی است که هم از افکار شرق و غرب متأثر بوده، و هم بشدت در شرق و غرب تأثیر گذاشته است. مانئی از بابل بپا خاست که مسلماً افکار بین النهرینی در او بسی تأثیر نبوده است. گذشته از آن اثراتی شدید از مذاهب بودائی، عیسوی، و زردشتی در دین او میبایم. در مانویت بنوعی تثلیث برمیخوریم که در «پدر عظمت، انسان اول، و مادر زندگانی» خلاصه میشود، و میتوان آنرا تشبیه به «اب و ابن، و روح القدس» عیسویان کرد. همچنین در قسمتهای مختلف کتب مانئی، قطعاتی از انجیل نقل شده است. شاید بتوان گفت که عقیده^{۹۴} پسه تناسخ را مانئی از

92- Ch'ang-an

۹۳ - آقای هاندا: مذاهب ایرانی در چین: ص ۳۰، ۳۱

هندیان بودائی گرفته باشد. ۹۴ مبنای دین وی که بردو اصل نور و ظلمت، و خیر و شر است، از زردشتی گرفته شده است.

همین موضوع یعنی در برداشتن افکار عیسوی، زردشتی، و بودائی، توجه شاپور اول را باین دین معطوف داشت. آنرا پذیرفت و جنبه رسمی بدان بخشید. زیرا امپراطوری ساسانی تازه تشکیل شده بود. اقوام و ملل گوناگون شرق و غرب تحت تسلط یک قدرت واحد در آمده بودند، و حکومت علاوه بر قدرت مادی احتیاج به نیروئی روحانی داشت. تا از طریق معنوی نیز بتواند بر سراسر امپراطوری مسلط گردد، و ملل گوناگون را تحت سلطه آورد. دین مانی این خواسته را عملی میساخت، و از اینرو، و از لحاظ سیاسی مورد توجه فراوان واقع شد. ولی چون دینی بسیار قوی و مستحکم بود، با وجود اینکه بعدها در اثر ممانعت شدید روحانیان زردشتی و نفوذ فراوان ایشان در سیاست و جامعه، مانی کشته شد، و پیروانش پراکنده گردیدند، این دین در سراسر دنیای آن زمان از چین گرفته تا افریقا منتشر گردید، و اثر فرهنگی عمیقی در جهان بر جای نهاد.

چگونگی پراکندگی مانویان چنین بود که عده ای به مشرق مهاجرت کردند، و دسته ای از آن میان در چین، و دسته ای در سغد و سرزمین ایغورها مسکن گرفتند، و سرانجام مانویان شرقی بتدریج ارتباط خود را با همکیشان غربی قطع کردند، و فرقه مستقلی تشکیل دادند.

در منابع چینی مییابیم که در حدود ۶۹۴ میلادی این مذهب به چین راه یافت، و روحانیان این آئین شروع بترویج و تبلیغ سریع کردند، و کتب مقدس خود را به چینی ترجمه نمودند، و سرانجام موفق شدند تعداد بسیاری از چینی ها را بدین خود در آورند. رونق دین مانی تا سال ۷۳۲ میلادی همچنان در این سرزمین مشاهده میشود، ولی در این سال ششمین امپراطور سلسله

تنگ ، فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه چینیها مذهبمانی را ترك گویند. در این فرمان به بیگانگان اجازه داده شده بود که در دین خود باقی بمانند. لازم بتذکر است که در این دوره چنانکه در مبحث دین زردشت گفته شد ، باپیش گرفتن سیاستی جدید ، باهمه ادیان خارجی که در سابق از آزادی کامل برخوردار بودند، مخالفتی شدید آغاز گردید ، که مسلماً دینمانی نیز از این امر مستثنی نماند. ۹۵

اقوام ایغوری ترك نژاد ساکن آسیای مرکزی که در قرن هشتم میلادی سلطنتی بزرگ تشکیل داده بودند، باین دین گرویدند. چگونگی رسمی شدن مانویت در این سرزمین چنین بود که بین سالهای ۷۶۲ و ۷۶۳ میلادی، یکی از خاقانهای ایغور دینمانی را پذیرفت و بدنبال آن بزودی این آئین در سراسر مملکت رسمیت یافت، پس از آنکه در جریانات سیاسی نیمه قرن هشتم، ایغوریها به چین کمک نظامی کردند، نفوذ فرهنگی ایشان و در نتیجه نفوذ دینمانی در چین بیش از پیش افزون شد و در اواخر این قرن بنا بخواستۀ ایغورها در بعضی نقاط چین معابد مانوی تأسیس گردید.

پس از انقراض حکومت ایغور در مغولستان (۸۴۰ م) مذهبمانی پشتیبان بزرگ خود را در چین از دست داد، و با ضربتی که از سلسله تنگ بآن وارد آمد و ذکرش گذشت ، اعتبار سابق خود را از دست داد ، ولی کاملاً از بین نرفت ، بطوریکه در کتاب «من-شو» ۹۶ که متعلق به اواخر قرن ۱۶ میلادی است ، از معبدی مانوی در شهر «چوان-چو» ۹۷ ذکر کرده است. ۹۸

پراکندگی مانویان در شرق، سبب نشر تمدن و فرهنگ ساسانی در این منطقه وسیع گردید. تصاویر مانوی که در تورفان، و سایر نواحی ترکستان شرقی

۹۵- مذاهب ایرانی در چین : ص ۳۵

96. Men-shu

97. Chuan-chu

۹۸- مذاهب ایرانی در چین : ص ۳۶

بدست آمده، شخص را بیاد مینیاتورسازی ایران بعد از اسلام میاندازد، و حاکی از آنست که این هنر در ایران بسیار قدیم رایج بوده، و ظاهر آنرا مانویان از سرزمین ساسانیان بترکستان منتقل کرده‌اند، و بتدریج در آنجا توسعه یافته است.^{۹۹} زمانیکه پس از حدود ۶۰۰ سال مغولها به ایران حمله کردند، و تمدن آسیای مرکزی و شرق دور را با خود باین سرزمین آوردند، در لابلای آن هنوز نفوذ هنری ساسانی مشاهده میگردید، که بار دیگر بموطن اصلی خود باز گشته بود. دین مانی در سراسر آسیای صغیر، و روم نفوذ یافت. در قرنهای نهم و دهم میلادی به تیراکیه^{۱۰۰} واقع در شمال یونان رسید، و در ارمنستان نیز پیروان فراوان یافت. این آئین بوسیله روابط تجارتنی بجنوب فرانسه راه پیدا کرد، و موجب پیدایش فرقه مقتدر کاتار^{۱۰۱} گردید، که کلیسای کاتولیک بمخالفت شدید با آن برخاست، و مدت بیست سال بلوای عجیبی در ناحیه بزیه و کرکسون^{۱۰۲} بوجود آمد. این منطقه از جهت اختلافات مذهبی چنان آسیبی دید که سه قرن بطول انجامید تا خرابیهای آن مرمت گردد^{۱۰۳}.

دین مانی از راه سوریه و مصر در افریقای شمالی نفوذ کرد، و در آنجاییکه از روحانیون بزرگ و مبلغین دین مسیح بنام اگوستن قدیس^{۱۰۴} بدین آئین گروید، و مدت ۹ سال با آن وفادار ماند. مانویت در بین اعراب سرحدات غربی ایران نیز رسوخ یافت، و گذشته از آن مانی خود به هند مسافرت کرد و افکار خویش را در این سرزمین نیز نشر داد. بدین ترتیب اغراق نگفته‌ایم اگر ادعا کنیم که مانویت سراسر دنیای متمدن زمان را مسخر نموده بوده است. مزدک پیغمبر دیگری بود که در زمان ساسانیان ظهور کرد، و اولین فکر کمونیستی جهان توسط وی عنوان گردید، که اشتراك در مال، زمین، و زن

۹۹- کریستنسن، ص ۲۲۵ و ۲۳۰

100- Thrace

101- Cathar

102- Carcassonne و Bezier

۱۰۳- ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۱۷

104- Saint Augustin

اساس کار او را تشکیل میداد. این دین عکس العمل شدیدی بود در برابر نفوذ بی حد و حایان زردشتی، اختلافات طبقاتی، مشکلات اقتصادی و مسائل مختلف جامعه آن روز ایران که بصورت انقلابی بزرگ، نظام اجتماعی ساسانیان را درهم ریخت. دین مزدک نیز مسلماً از افکار شرق و غرب چون بودائی، و مسیحی در جهت اخلاقی آن متأثر بوده است.

آئین مزدک بخصوص در شرق رخنه‌ای شدید یافت، و نیم قرن بعد از ظهور پیغمبر، در حکومت ترکان ماوراءالنهر انقلاباتی پیاورد. پسر خاقان بزرگ حامی فقرا و محرومان شد، و بخارا را تصرف کرد، ولی دیری نپایید که این عصیان سرکوب شد. از طرف دیگر در حدود قرن هشتم میلادی برادرش خوارزم را بعصیان واداشت، که این شورش نیز بزودی سرکوب شد. ۱۰۵

از آنچه که تا بحال گفته شد میتوان چنین دریافت که ایران ساسانی از لحاظ فکری نیز بین دو نیروی شرق و غرب محاصره شده بود. دین بودائی در شرق و دین مسیحی در غرب، که هر یک گذشته از زندگی فکری، چنانکه گفته شد، در سیاست این دوره نیز بسیار مؤثر بوده است. دین بودائی که سراسر شرق را فرا گرفته بود، بخصوص از زمانی که کوشان تابعیت ایران را پذیرفت، در این سرزمین راه یافت. دین بودا گذشته از اینکه غیر مستقیم در افکار مذهبی زمان رسوخ یافت. پیروان فراوانی نیز در ایران بدست آورد، و اقلیت مهمی در ایالات شرقی تشکیل داد. در این منطقه معابد مهمی ساخته شد، و راهبان بودائی برای تبلیغ، و نگاهداری معابد باین سرزمین روی آوردند. ولی از طرفی پس از تماس یافتن دین بودائی با آئین مزدیسنا، از این دین الهاماتی گرفت، چنانکه اصل تثلیث را پذیرفت، و عده‌ای از دانشمندان معتقدند که در مترای ۱۰۶ بودائی اثر میتراى مزدیسنا نهفته است. ۱۰۷

۱۰۵ - ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۳۶۳

106- Maitreya

۱۰۷ - ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۴۱۷

(۳۶)

مسیحیت در ایران ساسانی یکی از مهمترین مسائل سیاسی، واجتماعی زمان را تشکیل میدهد. روم، و ایران مدت ۸۰ سال با یکدیگر در تماس بودند، و پس از ظهور مسیح، مسیحیت از همین طریق، و در اثر همین تماس در ایران رسوخ یافت، و پیروان فراوان گرد آورد. تا زمانی که دین عیسوی مذهب رسمی امپراتوری روم نشده بود، عیسویان ایران در آرامش بسر میبردند، ولی چون کنستانتین کبیر باین دین گروید، وضع تغییر کرد. رومیان سعی بسیار داشتند که از طریق مذهبی سیاست خود را در ایران نفوذ دهند، و هنگامیکه ارمنستان دین مسیح را بر رسمیت شناخت، بزرگترین موفقیت را در این راه بدست آوردند.

هنگامیکه مصالح شاهان ساسانی ایجاب میکرد برای نزدیکی با روم، عیسویان ایران را آزاد می گذاشتند، و کلیساها و صوامع جدید ساخته میشد. ولی زمانی که بعکس روابط دو مملکت خصمانه میشد، به آزار و اذیت آنان میپرداختند، و مسلماً روحانیان زردشتی در این امر دخالت فراوان داشتند. چنانکه مثلاً در زمان شاپور دوم که دوره جنگهای شدید ایران و روم است، عیسویان مورد اذیت و آزار بسیار قرار گرفتند، ولی زمان بهرام پنجم که بین ایران و روم صلحی برقرار شد، ایران بایشان آزادی مذهبی بخشید، و زردشتیان مقیم بیزانس نیز متقابلاً آزادی یافتند. در اوایل کار، فرقه‌های مختلف عیسوی این مملکت در نزاع با یکدیگر بسر میبردند، ولی در زمان بهرام پنجم (۴۳۸-۴۲۲ م.) فرقه عیسوی ایران یعنی فرقه «نسطوری» از کلیسای روم (فرقه یعقوبی) جدا شد، و در مورد مسیحیت ایران باب تازه‌ای گشوده شد. بدین معنی که ایران توانسته بود بین مسیحیان ساکن این مملکت، و روم تفرقه اندازد.

یکی از مراکز مهم مسیحیت شهر ادسا، واقع در جنوب شرقی تر کیه امروزی میباشد، که به اورفه معروف است، و در اواخر قرن دوم میلادی مرکز فرهنگی مسیحیت شرق گردید. در قرن پنجم میلادی بدنبال اغتشاشات مذهبی، مسیحیان

سریانی زبان نیز بدو دسته نستوری، و یعقوبی تقسیم شدند، و دسته نستوریان یا سریانیان شرقی زیر نفوذ ایرانیان، و یعقوبیها تحت نفوذ دولت روم قرار گرفتند. در نتیجه، نستوریان از دسا اخراج شدند و به نصیبین رفتند، و دست به فعالیت شدید دینی زدند. چنانکه دامنه این فعالیت بقدری وسعت گرفت که آئین نستوری و در نتیجه نفوذ زبان سریانی از طریق ایران تا جنوب هند، و چین و قسمتی از ترکستان کشیده شد. ۱۰۸

نستوریان تحت حمایت شاهان ساسانی، مقر پارت پارک خود را در شهر تیسفون دایر کردند، و در زمان خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸ م.) به شهرهای هرات و سمرقند نیز اسقف‌هایی فرستاده‌اند، و صوامعی تأسیس کرده‌اند.

سرانجام مشاهده میکنیم که مسیحیت از ایران و از طریق شمال شرقی مملکت در سال ۶۳۵ م. توسط شخصی بنام آ - لو - پن ۱۰۶ که کاملاً مشخص نیست ایرانی و یا سریانی بوده، به چین راه یافته، و ابتدا در این سرزمین بنام «مذهب ایرانی» خوانده شده است. این شخص از امپراتور سلسله تنگ اجازه تبلیغ آئین نستوری را گرفت، و در سال ۶۴۰ م. در شهر «چنگ - آن» بدستور امپراتور کلیسای نستوری بنا گردید. کتاب مقدس مسیح به چینی ترجمه شد، و از آن پس تعداد بسیاری از چینیها باین فرقه گرویدند. کتاب مقدس در چین بزبان پهلوی نیز ترجمه شد که امروزه تعدادی از این متون بدست آمده است؛ و بطور کلی در کتاب مقدس که در چین مورد استفاده بود، کلمات پهلوی یافت میشده و اسامی روزهایی که نستوریان در این سرزمین بکار میبرده‌اند، پهلوی بوده است. گذشته از آن کشیشان این فرقه در چین ازدواج

۱۰۸ - مقاله آقای دکتر زریاب خوئی تحت عنوان: «اهمیت دوره ساسانیان در تاریخ ایران و اهمیت منابع یونانی، لاتینی، و سریانی برای این دوره». کتاب مجموعه سخنرانیهای عمومی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸، ص ۸۷.

میگردند، که شاید دلیل آن نفوذ مذهب زردشت در نزد نسطوریان بوده باشد. فرقه نسطوری پس از چندی نام «مذهب ایرانی» را در چین از دست داد، و نام «مذهب رومی» گرفت، و در حدود سال ۸۴۵ م. مانند تمام مذاهب بیگانه این دوره مورد آزار و اذیت قرار گرفت، پیروانش پراکنده شدند، و بتدریج نفوذ خود را از دست داد. ۱۱۰

دین یهود نیز همچنان مانند گذشته اقلیت مهمی را تشکیل میداد، ولی گاهی اتفاق میافتاد که یهودیان تحت فشار قرار میگرفتند، و بیاد آزادی زمان اشکانیان حسرت میخوردند. چنانکه مثلاً شاپور اول چندان روی خوشی بآنان نشان نمیداد، و اصولاً در دوره اول عهد ساسانی، گاهی ناراحتی‌هایی برای آنان فراهم میگردد، ولی از آن پس یهودیان تحت حمایت شاهان ساسانی در صلح و آرامش میزیستند، و دارای اهمیت سیاسی چندانی نبودند. یزدگرد نسبت بایشان رفتاری خوش و ملایم داشت و حتی خود دارای زنی یهودی بود. یکی دیگر از ادواری که برای یهودیان خوش آیند نبود، زمان پیروز است، که مورد آزار و قتل و غارت قرار گرفتند، بخصوص در شهر اصفهان که مسکن جماعت کثیری از آنان بوده است. ۱۱۱

گذشته از ادیان مذکور میبایستی بدین برهمنائی نیز اشاره‌ای کنیم، که بعلت تماس نزدیک بین ایران و هند دارای پیروانی بوده است.

در هنر و ادبیات و علوم این دوره نفوذ متقابل شرق و غرب و ایران را در یکدیگر مشاهده میکنیم. امپراطوری ساسانی از هنرهای ایالات تابع در شرق و غرب برای ساختن هنر خود استفاده‌های فراوانی برده است، منتها هیچ‌زمانی را در تاریخ ایران نمی‌یابیم که تا این حد هنر بمرمبنای اصالت ملی بنا شده باشد، و تا این حد شکفتگی و عظمت یافته باشد. بطوریکه پرتو آن از یک

۱۱۰- آقای هاندا: مذاهب ایرانی در چین: ص ۳۷، ۳۸

۱۱۱- کریستنسن: ص ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۱۴

طرف تاچین ، و از طرف دیگر تا اقیانوس اطلس گسترش یافت، و حتی هنر قرون وسطای غرب ملهم از آن گردید . در روم ، فرانسه ، و ممالک اروپای مرکزی ، نمونه های این نفوذ هنری را مشاهده میکنیم . مثلاً هنر نقاشی ساسانی الهام بخش نقاشان آسیای مرکزی ، و نسا جان مصری و بیزانسی گردید .

ایران ساسانی مرکز تلاقی افکار شرق و غرب بوده است ، و بخصوص شاهان این سلسله توجه خاصی بترجمه آثار دانشمندان و ادبای یونانی ، لاتینی ، و هندی داشته اند . در نقل و انتقال افکار بین ایران و غرب مراکز کزی که در سرحدات مملکت واقع بوده اند ، سهم بسیاری داشته اند ، که سهم بیشتر از آن دانشمندان سریانی است که گنجینه های فرهنگی شرق و غرب را بزبان سریانی ترجمه کرده اند ، و بعلوم و ادبیات یونانی و شرقی توجه بسیار داشته اند . یک نفر عیسوی قسمتی از منطق ارسطو را بزبان سریانی ترجمه کرده بود ، و آنرا برای خسرو انوشیروان میخواند ، و در زمان اردشیر بابکان بهسقراط و افلاطون توجه بسیاری شده است . بطور کلی ادبیات ، و حکمت ، و فلسفه یونان در ایران و از این راه بشرق راه یافت . در زمان خسرو انوشیروان فرهنگ یونانی حیاتی تازه یافت ، و فیلسوفان یونانی که در موطن خود مورد آزار دستگاه حکومت قرار گرفته بودند ، به تیسفون آمدند ، و بوسیله ایشان افکار غرب و افکاری که از هند و بین النهرین آمده بود درهم آمیخت ، و افکار روشن فکران ایرانی را بازتر کرد و شخصیت هائی چون برزویه را پروراند . این دانشمندان که افکار فلسفی افلاطونی جدید را با خود بایران آوردند ، تأثیر بسیاری در شرق از خود برجای گذاشتند . سرپرستی انوشیروان از آنان و تأسیس مدرسه بزرگ طب جندی شاپور ، و ترجمه های متعددی که از یونانی و سانسکریت بزبان پهلوی و فرمان وی تهیه شد ، همه سبب گردید که حتی در مغرب زمین نیز معتقد شدند که یکی از شاگردان افلاطون بر اورنگ شاهی ایران تکیه زده است . ۱۱۲

آثار مورخین یونانی، ولاتینی مانند آثار پروکوپوس^{۱۱۳} و آمین-مارسلن^{۱۱۴} پر است از مطالب راجع بایران و ایرانیان، و از این رو خود بزرگترین و مهمترین منابع و مدارک ما را برای این دوره تشکیل داده اند. در قرن ششم میلادی که نسطوریان از روم طرد شدند، و بایران آمدند، بتشکیل مدارس و پرداختند، که بخصوص تدریس طب در آنها رواج داشت.

همچنانکه گفته شد، یکی از مهمترین مدارس دنیا در جندی شاپور تأسیس گردید، که در آن طب ایرانی با طب یونانی، و هندی درهم آمیخت، و کتابهای جالینوس تدریس میشد، و خلاصه مهمترین مرکز اشاعه علم طب بشمار میرفت. فرهنگ هندی نیز همگام با علوم این سرزمین به ایران راه یافت و کتبی چون کلیله و دمنه از هند بایران آورده شد، و شطرنج را ایرانیان از هندیان آموختند.

مهمترین روابط ایران با چین در دوره باستان را در زمان ساسانیان باید جستجو کرد، که هر یک از طرفین با بسط و گسترش حوزه قلمرو خود بیش از پیش بیکدیگر نزدیک شدند، و حکومتها و اقوام سر راه بهترین زمینه را برای ایجاد روابط نزدیک بین دو طرف بوجود آوردند. بزرگترین عامل این ارتباط مسائل اقتصادی در آن زمان بود که چین و ایران باتشویق تجار داخلی و خارجی و ایجاد تسهیلاتی برای تجارتهای بین المللی و ترمیم و امن کردن راهها بیش از پیش بتوسعه آن همت میگماشتند، و روم نیز که میبایستی از طریق ایران مالاتجاره های خود را به چین برساند، و کالاهای مورد لزوم چینی را دریافت دارد در تجارت بین المللی سهم عمده ای داشته است.

بدین ترتیب ایران در این دوره هم نقش واسطه را در تجارتهای بین المللی ایفا میکرده، و هم بطور مستقیم خود وارد عمل بوده است. چنانکه بعنوان مثال ابریشم که یکی از عمده ترین کالاهای تجارتهای زمان را تشکیل میداد،

113- Procopius

114- Amien Marcellin

ابتدا منحصرأ در چین تولید میشد، که از طریق ایران به روم میرسید، و خود ایران نیز یکی از مهمترین خریداران ابریشم چین بود که بعدها با تقلید از صنایع ابریشم چینی جزء مهمترین تهیه کنندگان و صادر کنندگان پارچه های ابریشمی و صنایع نساجی گردید.

بدین ترتیب مشاهده میشود که ابتدا تجارت باب مرآوده را بین طرفین گشود، و سپس بدنبال آن روابط سیاسی و در نتیجه روابط فرهنگی ایجاد گردید، و بتدریج بسط و گسترش یافت.

از ابتدای کار ساسانیان تا انقراض این سلسله مطالب متون متعدد چینی بطور متوالی وجود روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تمدنی را بین دو طرف ثابت و محرز میسازد، و همچنین کشف سکه های از شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ م)، اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م) و شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۷ م) در تورفان مؤید همین مسئله است. ۱۱۵

در این متون مضبوط است که در اواسط قرن پنجم میلادی در حدود ده هیئت سیاسی از ایران به چین رفته، و یک بار نیز هیئتی چینی بدربار ساسانی فرستاده شده است. در عهد قباد ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م) که به چینی «کو-هو-تو»^{۱۱۶} خوانده میشده، در رأس هیئتی سفیری به این سرزمین وارد شده، و پیامی با خود آورده است، بدین مضمون: «پادشاه مملکت بزرگ، پسر خداوند است. امیدواریم که ایالتی که آفتاب طلوع میکند، همیشه متعلق به امپراطور چین باشد. «کو-هو-تو» پادشاه «پو-سسو»^{۱۱۷} میلیونها کرنش و نیاز میکند.» امپراطور این پیام را با کمال میل پذیرفتند^{۱۱۸}.

۱۱۵- آقای هاندا: مذاهب ایرانی در چین.

116- Ku-ho-to

۱۱۷ - Po-Ssu ، چینی ها ب مملکت ساسانی پوسسو - میگفتند ، که آوانویس چینی پارس میباشد .

۱۱۸ - نقل از کتاب وی - شو جلد ۱۱۲، از رساله «معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان»

در مورد روابط سیاسی باید به پناهندگی پیرو زو پسرش نرسه بدر بار تنگ^{۱۱۹} نیز در سال ۶۷۳ م. اشاره کنیم، که توقف وی در چین در نقل و انتقالات فرهنگی بسیار مؤثر بوده است.^{۱۲۰}

سرانجام آخرین شاهنشاه ساسانی، یزدگرد سوم، در زمان سلطنت خود سفیری به چین فرستاد، و گربه‌ای بخاقان هدیه کرد، که مورد توجه بسیار واقع شد. فرار یزدگرد به ماوراءالنهر و انقراض دولت ساسانی در تواریخ چینی بطور مفصل مضبوط است. پس از اضمحلال این سلسله و هجوم اعراب بایران تعداد بسیاری از ایرانیان زردشتی به چین پناهنده شدند، و با زمینه‌ای که قبلاً روحانیان زردشتی در این سرزمین فراهم ساخته بودند، مناطق امنی برای سکنی گرفتن در آنجا یافتند، و در مبادلات فرهنگی بسیار مؤثر واقع شدند. نتیجه این روابط در گسترش و ترویج مذاهب ایرانی چون زردشتی و مانوی در چین که در مباحثی جداگانه بحث آن رفت، مشاهده گردید. زبان پهلوی از طریق مذاهب ایرانی و روابط بازرگانی به چین راه یافت، که مؤید آن کشف کتیبه‌ای باین خط و زبان در شهر «سی-آن» میباشد، بدین مضمون: «این انوشه روان شاهزاده خانم ماسیس دختر انوشه روان سردار «سی-زین سی»^{۱۲۱} از خاندان «سورن»....»^{۱۲۲}

مهمترین تواریخ چینی از قرن اول قبل از میلاد که دوره حکومت اشکانی را دربر میگیرد تا آخر حکومت ساسانیان بطور متوالی و مفصل مطالب مهمی راجع بایران دارند، که خواه مؤلفین این تواریخ خود بایران سفر کرده‌اند، و مشاهدات خویش را نقل کرده‌اند، و خواه از آنچه که در چین از ایران و مهاجرین و پناهندگان و هیئت‌های سیاسی دریافت‌اند نگاشته‌اند.

119- t'ang

۱۲۰ - رك: مبحث مربوط بدین زردشت .

121- Si-zin-si

۱۲۲ - «معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان» .

مهمترین متون برای دوره اشکانی و ساسانی بترتیب تاریخ تدوین عبارتند از: شی-چی (۱۴۵-۸۶ ق م) هان - شو (۳۳-۹۲ م) سان - کوو - چیه (۲۳۳-۳۹۷ م) هو-هان-شو (۳۹۸-۴۴۵ م) وی-شو (۵۰۶-۵۷۲ م) سوی-شو (۵۸۰-۶۴۳ م) چیو-تنگ - شو (۸۸۷-۹۴۶ م) وو - ینگ - هسیو (۱۰۰۷-۱۰۷۲ م) ۱۲۳ و تواریخ و متون متعدد دیگر.

مسئله برای تحقیق در تاریخ و فرهنگ دوره ساسانی، این منابع در درجه اول اهمیت قرار دارند، که متأسفانه تا بحال در ایران توجهی بآنها نشده، و امید است که در آینده مورد بررسی و استفاده کامل قرار گیرد. ۱۲۴

در اینجا بعنوان نمونه قسمتی از مطالب یکی از متون مورد بحث را راجع به ایران ساسانی نقل میکنیم: ۱۲۵ «پایتخت پو-سسو، شهر قلعه دار سو-لی ۱۲۶ است. این شهر دهلی ۱۲۷ مربع و بیش از صد هزار خانوار سکنه دارد. نهری از شمال به جنوب از میان شهر میگذرد. خاک مملکت مسطح، و طلا و نقره و توتیا و مرجان و کهر با و عقیق بعمل میآورد، و همچنین مرواریدهای بزرگ و شیشههای شفاف و تیره، و بلوروزمرد و الماس و منجوق قرمز و فولادومس و شنگرف و جیوه، و چندین نوع منسوجات ابریشمی و پنبه ای، قالی و قالیچه

123- San-hu'uw-chi'é, Han-shu, Shi-chi. Sui-shu, wi-shu, Hu-han-shu, Chi'u-Tang-shu, Wu-yeng-hsiu.

۱۲۴ - کتابی بنام «مجموعه منابع تاریخ روابط چین و مغرب زمین» در ژاپن موجود است، که مشتمل بر شش جلد میباشد. جلد چهارم آن تحت عنوان «روابط چین و ایران در دوران باستان» در دسترس است، که مطالب گوناگون مربوط باین دوره از تاریخ ایران، از کتب معتبر چینی در آن گردآوری شده است. جای آن دارد که روزی این اثر مهم و پرارزش بفارسی یا بزبانهای دیگر دنیا ترجمه شود، و مورد استفاده پژوهندگان این دوره از تاریخ قرار گیرد.

۱۲۵ - رساله «معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان»

۱۲۶ - Su-Li منظور سلوکیه است

۱۲۷ - Li - هرلی برابر با ۴۳۴ متر است.

وتافته وچرم گوزن قرمز، و کندر وزعفران وسایر موادخوشبووفلفل، شکر، خرمای ایرانی، گل تاج الملوك، هلیله، مازو و نمك وزرنیخ زرد، ومواد نظیر آنها را زیاد تولید میکنند. آب وهوای (این مملکت) بسیار گرم است وهر خانواده در خانه خود یخ نگاه میدارد. ریگزار زیاد وجود دارد، ومردم بواسطه نقل آب آبیاری میکنند. حبوبات پنجگانه و پرندگان وحیوانات (این مملکت) عموماً شبیه است به مال چین، ولیکن آنجا برنج و ارزن نیست. این سرزمین اسبهای فوق العاده عالی پرورش میدهد و همچنین خرهای بزرگ (قاطر) وشترهائیکه بعضی از آنها قادرند روزی ۷۰۰ لی راه بروند. خانوادههای ثروتمند چندین هزار رأس از این حیوانات دارند.

علاوه بر اینها در این مملکت فیل سفید وشیر نیز پرورش مییابند، و تخم مرغهای بزرگ. آنجا مرغی است که شکل آن شبیه شتر است: دوبرال دارد ولی نمیتواند بلند پرواز کند، وهم علف وهم گوشت میخورد، و همچنین میتواند آتش ببلعد. ۱۲۸

پادشاه روی تختی بشکل گوسفند طلائی مینشینند، تاج بر سر میگذارد، با پیرایه های طلائی، و قبائلی میپوشد زربفت که با مرواریدها و جواهرات مزین است. مردهاموی خود را کوتاه میکنند، و کلاههای سفید پوستی بر سر میگذارند، و پیراهنهای یقه باز میپوشند که سراز توی آن میگذرد، و در قسمت پائین از دو طرف باز است. ایشان عمامه و بالاپوش نیز دارند و پارچه های زری درست میکنند، از قماشهای بافته شده. زنها پیراهنهای گشاد و بالاپوشهای بزرگ میپوشند. گیسوان آنها از جلو سر بافته شده، و یک کیس ساخته میشود و در پشت سر باز گذاشته، و سرازیر انداخته میشود، و با گلهای طلائی و نقره ای آرایش داده میشود. از بالا و پائین آن یک رشته مرواریدهای رنگارنگ روی دوش آنان آویزان است. پادشاه در این مملکت غیر از پایتخت خود نزدیک به ده

۱۲۸- منظور شتر مرغ است، که از ایران به چین برده شده.

نقطه مقرهای کوچک دارد که بمنزله قصرهای تابستانی در چین است. (پادشاه) هر سال در ماه چهارم از پایتخت حرکت کرده در این قصر اقامت میکند، و در ماه دهم پایتخت برمیگردد. بعد از جلوس به تخت سلطنت پادشاه از میان فرزندان خود باهوشترین آنها را انتخاب کرده بطور مخفی اسم او را در سندی نوشته در خزانه خود نگاه میدارد. پسران و وزراء هیچیک مضمون سند را نمیدانند. هنگام فوت پادشاه، مجلس (شاهزادگان و وزراء) نامه را بیرون می آورند، و مضمونش را می بینند. کسیکه اسمش در آن سند مهور باشد بتخت نشانده میشود. سایر شاهزادگان بمنصب (فرمانداری) سرحدات معین میشوند، و باین ترتیب از آن پس برادران یکدیگر را نمی بینند.

از جمله رجال و مأمورین عالی رتبه آنها یکی کسی است که امور قضائی و جنائی را اداره میکند. دیگر شخصی است که امور خزانه در دست وی است. دیگر شخصی است که اسناد رسمی و سایر امور بعهده اش میباشد. بعد از اینها رئیس بیوتات سلطنتی است.

سپس شخصی که امور نظامی و سپاهی را در تمام مملکت اداره میکند. این مأمورین، عمالی در زیر دست خود دارند، که هر یک امور اداره خود را میگرداند.

سربازان زره و نیزه و سپرهای گرد و شمشیر و کمان و فلاخن دارند. آنها در نبرد از فیل هم استفاده میکنند که سوار آنها میشوند، و صد سرباز دنبال یک فیل برآه میفتد. در قوانین جنائی آنان مجازات قتل معمول است، و مقصر را آویخته تیرباران میکنند. مجازات درجه دوم حبس است؛ هنگامیکه پادشاه تازه بتخت مینشینند محبوسین را آزاد میکنند.

مردم خدای آتش و خدای آسمان را میپرستند. اگر در میان مردم دختری باشد که بالاتر از ده سال داشته و زیبایی خاصی داشته باشد، شاه وی را بحر مسرای خود میبرد تا او را بزرگ و تربیت کند. آنگاه در مقام بخشش و

انعام بکسیکه خدمتی کرده باشد میدهد.

جسد مرده‌ها عموماً بیرون گذاشته میشود، روی تپه‌ها، تا يك ماه لباس عزا میپوشند. خارج شهر کسانی هستند که جدا از دیگران زندگی میکنند، فقط آنان ترتیب دفن اموات را میدانند. این جمع را مردم نجس میگویند؛ اگر یکی از ایشان بشهر وارد شود باید با زنگوله حرکت کند تا مردم او را از سایرین تشخیص دهند.

روز اول سال نو در ماه ششم است. بزرگترین اعیاد آنان روز هفتم ماه هفتم است، و روز اول ماه دوازدهم. در این روزها مردم یکدیگر را بزیافت و جشن دعوت میکنند، که در آنجا موسیقی مینوازند و شادمانی و خوشگذرانی میکنند. بعلاوه در روز بیستم ماه اول، هر کس برای ارواح پدران خود قربانی میدهد» ۱۲۹

در منابع دیگر نیز بهمین دقت شرح اوضاع ایالات ساسانی و نحوه زندگی مردم آمده است، که گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی و بخصوص فرهنگی و تمدنی این دوره را روشن و آشکار میسازد.

نتیجه

از آنچه که گذشت میتوان چنین نتیجه گرفت که نقش هر يك از مناطق شرق و غرب را در ساختن و پرداختن فرهنگ دوره باستان بدرستی نمیتوان مشخص ساخت. هر يك با دانش و بینش خویش گوشه‌ای از کار را گرفت و سبب ایجاد تحولات فکری و علمی بسیار وسیعی در دنیای کهن گردید. ولی آنچه که مسلم است نقش مؤثری میباشد که در این میان بعهدہ ایران محول بوده است: ایران باوضع جغرافیائی خاص خود همواره چون پلی بر سر راه شرق و غرب قرار داشته، و این خصوصیت رسالتی بس عظیم و دشوار بعهدہ وی نهاده بوده است.

۱۲۹- نقل از وی - شو. ج-۱۰۲. رساله «معرفی منابع چینی مربوط بایران باستان».

این رسالت عبارت بود از حفظ ملیت‌ها و فرهنگهای شرق و غرب از تهاجم یکدیگر. چه بسا که روم با گذشتن از ایران بر شرق دست‌مییافت، و فرهنگ و تمدن شرق چیز دیگری غیر از آنچه که بود میشد، و بعکس امکان داشت که اقوام گوناگون آسیای مرکزی چون هیاطله، هونوها، خزرها و ترکها، از ایران میگذشتند و غرب را مسخر میساختند؛ و بدنبال آن فرهنگ و تمدن این منطقه را دگرگون میکردند. ایران مانند سپر بلا و یا سدی همواره در این میان قرار داشت، و هر یک از این تهاجمات را دفع میکرد.

مادی‌ها بانی اولین سلسله آریائی ایرانی این سرزمین را از ابتدای ورود بتاریخ خود در عرصه فرهنگهای جهانی وارد ساختند، و پایه‌های فرهنگ عظیم و درخشان ایران باستان را پی ریزی کردند، و مسلماً در همین دوره بود که فرهنگ بارور شاهنشاهی هخامنشی بذر افشان گردید.

در ادوار کهن هیچگاه تازمان هخامنشیان شرق و غرب در روابطی چنین نزدیک بایکدیگر بسر نبرده بودند، و هیچگاه فرهنگها و تمدنهای این دو منطقه تا این حد درهم نیامیخته بود. سبب ایجاد این وضع هخامنشیان بودند که با گردآوری ملل گوناگون تحت یک حکومت، و ایجاد روابط نزدیک با یونان، رهبری ملل شرق را در راه ساختن فرهنگی جهانی بعهده گرفتند.

اشکانیان بر گردن فرهنگ و تمدن ایران باستان حقی بزرگ دارند. چنانکه بر استقلال ملی آن. ایشان توانستند نفوذ مادی و سپس معنوی یونانیان را ریشه کن سازند، و فرهنگی اصیل و ملی جایگزین آن کنند. این سلسله چون سدی تمدن و فرهنگ کهن آسیا و اروپا را از تهاجم یکدیگر مصون داشتند. در دوره ساسانیان این فرهنگ به اوج عظمت و درخشش خود رسید، و هنگامیکه اسلام بر قسمت بزرگی از جهان مسلط شد، و عمر دنیای کهن بسر آمد پایه‌های فرهنگ و تمدن عصر جدید توسط ساسانیان ریخته شده بود، و هر جا که اسلام قدم نهاد این فرهنگ و تمدن بارور را نیز با خود بارمغان برد.

اگر ایران بهنگام هجوم اعراب مانند گذشته موفق به ایستادگی در مقابل حملات این قوم تازه نفس میگردید، مسلماً وضع دنیای اسلام نیز بطریقی غیر از آنچه که هست میشد. زمانیکه این سد شکست اوضاع فکری، سیاسی و اقتصادی دنیا نیز دگرگون گردید.

مآخذ

- ۱ - ایران در زمان ساسانیان : تألیف آرتور کریستنسن . ترجمه رشید یاسمی، چاپ تهران ، سال ۱۳۲۴
- ۲ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی : تألیف دکتر محمد معین . چاپ تهران ، سال ۱۳۲۶
- ۳ - تاریخ ادبی ایران، از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی، جلد اول: تألیف پرفسور ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، چاپ تهران، سال ۱۳۳۳
- ۴ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : تألیف امستد . ترجمه دکتر محمد مقدم، چاپ تهران ، سال ۱۳۴۰
- ۵ - تاریخ سیاسی پارت : تألیف نیلسون دو بواز : ترجمه علی اصغر حکمت چاپ تهران سال ۱۳۴۲
- ۶ - ایران از آغاز تا اسلام : تألیف رمان گیرشمن . ترجمه دکتر محمد معین ، چاپ تهران ، سال ۱۳۴۴
- ۷ - اشکانیان : تألیف دیاکونو . ترجمه کریم کشاورز . چاپ تهران، سال ۱۳۴۴
- ۸ - تاریخ ایران و ممالک همسایه در زمان اشکانیان : تألیف گوت اشمیت . ترجمه کیکاوس جهانگیری ، چاپ تهران سال ۱۳۴۵
- ۹ - تاریخ ماد : تألیف دیاکونو . ترجمه کریم کشاورز . چاپ تهران، سال ۱۳۴۵
- ۱۰ - کورش در روایات شرق : دکتر شیرین بیانی . سری مقالات مندرج در مجله یغما، ماههای شهریور ، مهر ، آبان ، آذر ، و دی سال ۱۳۴۷

- ۱۱ - معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان : کوائچی هاندا. رساله تحقیقی برای دوره فوق لیسانس تاریخ . تهران سال ۱۳۵۰
- ۱۲ - روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی و مذاهب ایرانی در چین : کوائچی هاندا ، رساله تحقیقی برای دوره فوق لیسانس تاریخ . تهران سال ۱۳۵۰ (قسمتی از این رساله در مجله بررسیهای تاریخی، شماره مخصوص ، شماره ۴، سال ششم، تحت عنوان « مذاهب ایرانی در چین از خلال منابع چینی. » چاپ شده است .)

اسناد و نامه های تاریخی

چند نامه
از حکیم الممالک

از :

حسین محبوبی اردکانی

چند نامه از حکیم الممالک

از : حسین محبوبی اردکانی

=۹=

خداوند گارا تعلیقہ مورخہ ہفدہم شہر محرم الحرام کہ مشعر بر سلامتی وجود عالی و متعلقان بود در بیست و ہفتم شہر صفر شرف وصول ارزانی داشت . شرحی از مراتب مراحم بی پایمان بند گمان اعلیٰ حضرت اقدس امپراطوری ادام اللہ اجلالہ و تآکیدات و تشویقات در خدمت محولہ بفدوی مرقوم فرمودہ بودند الحق جای آن دارد کہ زیادہ از حد فخر کنم و مشعوف باشم زیرا کہ ہر چہ تصور میکنم بھیج نوع خودم را قابل این بخت و سعادت نمیدانم بلکہ اولاً عمدہ سبب اصلی میل و مراقبت اولیای دولت علیہ را میدانم در ترقی دولت و ملت بخصوص در تربیت خانہ زادانی کہ تکوین و تولیدشان از یمن نعمت این سلطنت عظمی شدہ و مربیشان از اول میل شخصی و احاطہ کلی وجود مبارک اعلیٰ حضرت شاہنشاهی روحنا فداه بودہ و این مرحمت و مکرمت بمقتضای میلی است کہ در تربیت خانہ زادان مخصوص دارند . سبب دیگر از برای این سعادت فدوی حضور سرکار شما است در آستان کیران پاسبان کہ ہر وقت بزیارت آن وجود مبارک اعلیٰ شرفیابی حاصل

می کنید متذکر میشوید امثال و اقران ما بندگان را که از آستان حضرت خداوند گار ولسی النعمت خود دور شدیم . امیدوار هستم که خداوند انشاءالله سالها بشما عمر کرامت بفرماید که با نهایت سرافرازی و افتخار اوقات خود را صرف خدمت حضرت سلطانیه بفرمائید که اطاعت و خدمت او بر کافه مسلمین خصوصاً جمیع اهالی ایران واجبترین جمیع احکامات الهی است و همیشه از ظل مکرمت این ظل الله و حنا فدا سایه بر سر کو چکتران خود بیفک کنید .

واما در باب تحصیل جو یا شده بودند اگر چه در عریضجات سابق همه وقت مختصری عرض کرده ام لیکن حال هم چون میدانم طالب شنیدن هستید مفصلاً عرض میکنم . بعد از برگشتن از بروکسل مرافق اذن جناب جلالتمآب خداوند گاری تا بیستم محرم که هنوز مدرسه ها باز نشده بود دو نفر معلم گرفته یکی جهت درس زبان که سابق هم داشتم و دیگری در بعضی مطالب طیبیه . روزها را از ظهر تا غروب آفتاب مشغول تحصیل بوده و مابقی اوقات شب و روز خود را کمافی السابق در خدمت سرکار خداوند گاری میگذراندم تا بیستم محرم که بعضی مدرسه ها گشوده و درسهای مخصوص شروع شد . این بنده نیز مانند یکی از متعلمین در محله اطباء در مهمانخانه موسوم به منزل غربا که نزدیک است بمریضخانه ها و مدارس و اکثر طلاب این عالم در آنجا منزل دارند اطاقی پهلوی اطاق رفقا کرایه کرده با کمال گرمی و شدت مشغول تحصیل شده ام بدین قسم که صبحها رایعنی یکربع از طلوع گذشته از سفارتخانه بیرون آمده بمریضخانه بزرگ معروف به «هتل دیو»^{۲۳} و بمجمع حکم «نروسیو» که یکی از اولین حکمای فرانسه است حاضر شده بعد از اتمام عیادت مرضی و درسی که هر روز در سر هر ناخوشی میگویند در یکساعت و نیم بظاهر مانده بمنزل آمده و فی الجمله چیزی خورده یکساعت بظاهر مانده بمدرسه تشریح میرویم و در آنجا یکساعت مشغول درس ، دو ساعت مشغول عمل تشریح شده مجدد بمنزل میآئیم . دو و نیم از ظهر

۲۳ - Hétel - Dieu از قدیمترین بیمارستانهای پاریس که بوسیله سن لاندری

هشتمین اسقف پاریس تأسیس شده است .

گذشته معلم زبان می‌آید دو ساعت هم با او گفت و شنید کرده در ساعت پنج
 بسفارتخانه رفته تا ساعت شش هفت از شب رفته هم مواظب خدمت جناب جلال‌التمآب
 خداوند گاری هستم. هر گاه جائی تشریف ببرند فدوی نیز در خدمت بوده
 جناب ایشان هستم و اگر هم در منزل باشند که باز کمافی السابق مواظب خدمت
 خود هستم. بالاخره تا حال را که هر طور هست یا خوب یا بد مشغول هستیم اگر
 چه چند روز ابتدا در عمل تشریح بسیار بد گذشت و فدوی فی الجمله کسالتی
 بهم رساند لیکن لله الحمد حال عادت شده است و با مواظبت تمام مشغول هستم
 امیدوار هستم که انشاء الله طوای نخواستند که از تصدق خا کپای همایون
 حضرت اقدس شهر یاری روحنا فداء مستحق جزاهای نیک در مقابل این زحمات
 خواهد دید. تفصیل مجلس تشریح را اگر بخواهید از عالیجاه حکیم باشی جو یا
 بشوید مفصلاً نقل خواهند کرد خالی از شنیدن نخواهد بود. اما حسب الحکم
 اعلی در باب نوشتن روزنامه احوالات و اخبارات اشارتی فرموده بودید کلیه
 تفصیل روزنامه از قراری است که عرض میکنم بعد از مرخص شدن از خا کپای
 همایون تالی حرکت از اسلامبول آنچه واقع و ملاحظه شده بود فدوی ثبت
 مینمود لیکن بعد از آمدن بپاریس بواسطه آنکه خدمت این بنده زیاد شد و این
 خدمت متعلق به عالیجاه میرزا محمد حسین^{۲۴} منشی بود و خودشان هم زیاد مایل
 بودند جناب خداوند گاری نیز این خدمت را بایشان واگذار فرمودند. فدوی
 نیز آنچه نوشته بودم تسلیم ایشان کردم ولیکن باز شهرهای دیگر که تشریف
 بردند مثل لندن، بلژیک، روآن یا بعضی مجالس بزرگ که اتفاق میافتاد فدوی
 نوشته سواد او را بجهت ثبت در کتاب روزنامه بمیرزا میدادم و اکثر آنها هم
 دور نیست که در حضور مبارک بنظر سرکار شمارسیده باشد. خود عالیجاه میرزا-
 محمد حسین چون خالی از تبعی نیست و شوق زیاد دارد اکثر چیزها هم از
 خارج از احوالات فرنگستان ضبط نموده داخل روزنامه مینویسد الحق کتاب

۲۴- مراد حاج میرزا حسین سرابی گرانمایه منشی سفارت است پدر مؤید السلطنه

وجد خانواده‌های گرانمایه و مؤلف مخزن الوقایع

شایسته‌ای خواهد شد و دور نیست مطبوع نظر اعلی حضرت شاهنشاه ارواحنا فداه نیز بشود لیکن این مانع از آن نخواهد بود که فدوی نیز انشاء الله در وقت شرفیابی روزنامه‌چه‌ای از بعضی احوالات و اخبارات که میدانم پسند طبع حضرت ملوکانه است بحضور مبارك عرض کنم اگر چه خیال فدوی این است که بجای تکمیل این روزنامه روزنامه با حس و شعوری که خود با معنی تمام عرض اخبار در حضور همایون بکند و نمونه باشد از اصول آنچه فدوی در روزنامه درج خواهد کرد بیاورم لیکن اینهم فی الجمله خام بنظر می‌آید زیرا که از قراری که شنیده‌ام بندگان اعلی حضرت ظل الله جمجاه روحنا فداه با وجود آنکه جزء اعظم زبان فرانسه را با کمی وقت و مواظبت جزئی اخذ فرموده بودند ترك کرده اند در این صورت روزنامه من چندان تأثیری نخواهد داشت بلکه محتاج خواهد بود که فدوی مترجم روزنامه خود واقع شوم در آن وقت معلوم است با وجود ترجمه طراوت و اثر روزنامه ما بکلی تغییر خواهد یافت از آن گذشته این بی‌اعتنائی از وجود مبارك بزبان فرانسه مایه ناامیدی این بندگان خواهد شد. قطع نظر از همه اینها در همه جای پور و معروف است زبان دانی و اطلاع وجود مبارك سرکار شاهنشاهی و بخصوص سبب ترقی ملت ایران کاملیت وجود حضرت شاهنشاه را میدانند و میگویند در دول مشرق زمین ترقی مردم بسته به ترقی شخص سلاطین است زیرا که تأثیر وجود سلاطین مشرق بخصوص سلاطین ایران در وجود رعیت بیش از تأثیر آفتاب است چنانکه از ابتدای سلطنت این دودمان عظیم الشان تا بحال هیچکس خاطر ندارد که متجاوز از صد نفر زبان دان علاوه بر سایر چیزها در این مدت کم تربیت شده باشد معلوم است اینها همه از تأثیر وجود مبارك اعلی حضرت شاهنشاه است که بصحابت پیشکاران قابل خیر خواه در وجود مردم نشر می‌کند و بنا به اعتقاد کل مردم فرنگستان انشاء الله عمیقاً قریب در مدت بسیار کم آبادی مملکت و انتظام سلطنت ایران انگشت - نمای روی زمین خواهد شد انشاء الله مرا از جسارت این عرضها معاف خواهید فرمود زیرا که خودم جسارتی نکرده‌ام هر چه عرض کرده‌ام عقاید مردم و نقل

اخبار است. و اما در باب مخارج اشعاری فرموده اطمینان داده بودید که اگر خدای نخواستہ بقرض هم باشد فدوی را معطل نخواهد گذاشت این معنی بدیهی است که این بنده بعد از فضل خدا و اعانت سایه خدا بجز سرکار شما را کسی را ندارم که متحمل مخارج و زحمات من بشود اما منم امیدوار هستم که از مرحمت شما بقسمی تربیت شده باشم که چندین بی ملاحظه و شکم به آب زن نباشم و قسمی نکنم که خدای نخواستہ سرکار شما محتاج بقرض کردن بشوید گویا موافق نیک ذاتی سزاوار نباشد که با وجود این نوع مراقبت و مهربانی‌ها که سرکار شما میفرمائید چنانکه تا بحال بهیچ قسم بعد از تصدق خاکپای مبارک ولی النعم کل روحی و روح العالمین فداه فدوی را معطل نگذاشتید و بدون آنکه من عرض کنم و علاوه از مخارج کلی که باسم فدوی یعنی از برای متعلقان صرف میفرمائید بیش از دو بیست تومان نقد مرحمت فرموده اید باز فدوی بحدی بی اندازه و بی محابا باشم که خدا نکرده سرکار شما را ناچار کنم که خدای نخواستہ قرض کرده از برای من خرجی بفرستید و انشاء الله امیدوار هستم که هر طور باشد قسمی بکنم که با همین خرج و مواجب که دولت التفات میفرمایند هر طور باشد بگذرانم و همیشه از خدا درخواست میکنیم و اعانت میخواهیم که بتوانیم از عهده هزار یک حق نعمت اعلی حضرت ولی نعمت خود بر آئیم و صد یک عنایت اعلی حضرت ایشان و شمارا بر خود حلال کنیم. اگر از فقره سال گذشته بفرمائید سببش واضح است بعلت اینکه خرج من از جمیع اتباع سفارت بیشتر بود و از همه بمن کمتر مرحمت شد بالنسبه چنانکه مکرر تا بحال تفصیل او را خدمت سرکار شما عرض کرده‌ام و دیگر حالا لازم میدانم جسارت کنم هر چه بود گذشته است و خواهد گذشت اینها نقلی نیست اگر خدا خواست و ما قابل شدیم بی اندازه امیدواریم بمکرمات و عنایت حضرت ظل الله جمجاه روحنا فداه داریم اگر نشدیم که هر چه کمتر خرج دولت را تلف کرده باشیم روسفیدتر خواهیم بود. خرج بالای فدوی چیزی است معین جمع اتباع سفارت می‌دانند و یقین از هر کسی بپرسید از روی صدق بشما عرض خواهد

شایسته‌ای خواهد شد و دور نیست مطبوع نظر اعلی حضرت شاهنشاه ارواحنا فداه نیز بشود لیکن این مانع از آن نخواهد بود که فدوی نیز انشاء الله در وقت شرفیابی روزنامه‌ای از بعضی احوالات و اخبارات که میدانم پسند طبع حضرت ملوکانه است بحضور مبارك عرض کنم اگر چه خیال فدوی این است که بجای تکمیل این روزنامه روزنامه باحس و شعوری که خود با معنی تمام عرض اخبار در حضور همایون بکنند و نمونه باشد از اصول آنچه فدوی در روزنامه درج خواهد کرد بیاورم لیکن اینهم فی الجمله خام بنظر می‌آید زیرا که از قراری که شنیده‌ام بندگان اعلی حضرت ظل الله جمجاه روحنا فداه با وجود آنکه جزء اعظم زبان فرانسه را با کمی وقت و مواظبت جزئی اخذ فرموده بودند ترك کرده اند در این صورت روزنامه من چندان تأثیری نخواهد داشت بلکه محتاج خواهد بود که فدوی مترجم روزنامه خود واقع شوم در آن وقت معلوم است با وجود ترجمه طراوت و اثر روزنامه ما بکلی تغییر خواهد یافت از آن گذشته این بی‌اعتنائی از وجود مبارك بزبان فرانسه مایه ناامیدی این بندگان خواهد شد. قطع نظر از همه اینها در همه جای پور و معروف است زبان دانی و اطلاع وجود مبارك سرکار شاهنشاهی و بخصوص سبب ترقی ملت ایران کاملیت وجود حضرت شاهنشاه را میدانند و میگویند در دول مشرق زمین ترقی مردم بسته به ترقی شخص سلاطین است زیرا که تأثیر وجود سلاطین مشرق بخصوص سلاطین ایران در وجود رعیت بیش از تأثیر آفتاب است چنانکه از ابتدای سلطنت این دو دمان عظیم الشان تا بحال هیچکس خاطر ندارد که متجاوز از صد نفر زبان دان علاوه بر سایر چیزها در این مدت کم تربیت شده باشد معلوم است اینها همه از تأثیر وجود مبارك اعلی حضرت شاهنشاه است که بصحابت پیشکاران قابل خیر خواه در وجود مردم نشر می‌کند و بنا به اعتقاد کل مردم فرنگستان انشاء الله عما قریب در مدت بسیار کم آبادی مملکت و انتظام سلطنت ایران انگشت - نمای روی زمین خواهد شد انشاء الله مرا از جسارت این عرضها معاف خواهید فرمود زیرا که خودم جسارتی نکرده‌ام هر چه عرض کرده‌ام عقاید مردم و نقل

اخبار است. و اما در باب مخارج اشعاری فرموده اطمینان داده بودید که اگر خدای نخواستہ بقرض هم باشد فدوی را معطل نخواهد گذاشت این معنی بدیهی است که این بنده بعد از فضل خدا و اعانت سایه خدا بجز سرکار شما را کسی را ندارم که متحمل مخارج و زحمات من بشود اما منم امیدوار هستم که از مرحمت شما بقسمی تربیت شده باشم که چندین بی ملاحظه و شکم به آبرزن نباشم و قسمی نکنم که خدای نخواستہ سرکار شما محتاج بقرض کردن بشوید گویا موافق نیک ذاتی سزاوار نباشد که با وجود این نوع مراقبت و مهربانی‌ها که سرکار شما میفرمائید چنانکه تا بحال بهیچ قسم بعد از تصدق خاکپای مبارک ولی النعم کل روحی و روح العالمین فداه فدوی را معطل نگذاشتید و بدون آنکه من عرض کنم و علاوه از مخارج کلی که باسم فدوی یعنی از برای متعلقان صرف میفرمائید بیش از دو بیست تومان نقد مرحمت فرموده اید باز فدوی بحدی بی اندازه و بی محابا باشم که خدا نکرده سرکار شما را ناچار کنم که خدای نخواستہ قرض کرده از برای من خرجی بفرستید و انشاء الله امیدوار هستم که هر طور باشد قسمی بکنم که با همین خرج و مواجب که دولت التفات میفرمایند هر طور باشد بگذرانم و همیشه از خدا درخواست میکنیم و اعانت میخواهیم که بتوانیم از عهده هزار یک حق نعمت اعلی حضرت ولی نعمت خود بر آئیم و صد یک عنایت اعلی حضرت ایشان و شمارا بر خود حلال کنیم. اگر از فقره سال گذشته بفرمائید سببش واضح است بعلت اینکه خرج من از جمیع اتباع سفارت بیشتر بود و از همه بمن کمتر مرحمت شد بالنسبه چنانکه مکرر تا بحال تفصیل او را خدمت سرکار شما عرض کرده‌ام و دیگر حالا لازم میدانم جسارت کنم هر چه بود گذشته است و خواهد گذشت اینها نقلی نیست اگر خدا خواست و ما قابل شدیم بی اندازه امیدواریم بمکرمات و عنایت حضرت ظل الله جمجاه روحنا فداه داریم اگر نشدیم که هر چه کمتر خرج دولت را تلف کرده باشیم روسفیدتر خواهیم بود. خرج بالای فدوی چیزی است معین جمع اتباع سفارت می‌دانند و یقین از هر کسی بپرسید از روی صدق بشما عرض خواهد

کرد حالا هم خدا شاهد است از نوشتن این تفصیل منظوری ندارم مگر اطلاع سرکار شما از مخارج خودم .

۷ تومان	کرایه اطاق در ماه
۱ تومان	خدمتکار اطاق
۹ تومان	دو نفر معلم در ماه
۶ تومان	خرج نهار دورنگ چیز، روزی دو هزار
۱۳ تومان	کرایه کالسکه آمدن و رفتن به سفارتخانه...
۲ تومان	رخت شور

ملاحظه میفرمائید در ماهی ۳۸ تومان خرج معین است. علاوه از آن خرج لباس است که همیشه از همه بالاتر است. زمستان شروع میشود همه زغال است خرج چای است خرج حمام است که هر دفعه پنج هزار قیمت دارد .

کتاب . کاغذ و هکذا بله حالت یک شخصی که در مدرسه باشد و مضایقه نداشته باشد که ده سال بماند تا حال کسیکه میخواهد در دو سال ده سال تکمیل بکند تفاوت دارد خرجش هم ده مساوی است و انگهی این خرج منحصر بمن [نیست] آن دو نفر طبیب دیگر هم که اینجا هستند همین خرج را دارند بعینه منتهی بجای خرج کالسکه خرج شام دارند . خلاصه در این باب اینقدر جسارت هم زیاد بود انشاء الله خواهید بخشید . خداوند گارا در حاشیه کاغذ مخدومی شیخ- جلیل اشاره به پریرویان و سیم اندامان دختران گل عذار پاریس فرموده بودید فرمایش بسیار داشته بود و از آن التفات خیلی ممنون شدم اما خوشم میآید که سرکار شما هم از حالت این گلستان بی اطلاع نباشید بله پاریس است و از همه حیثیت اولین شهر روی زمین است باغی است پر از اشجار بارور و ثمرش همه دختران سیم برامچه کنم که معنی مضمون شیخ در اینجا بروز کرده است

تو درخت خوب منظر ، همه میوه ای ولیکن

چه کنم بدست کوتاه که نمیرسد به سیب

بلندی این درختها و کوتاهی دست امثال ماها بر همه کس معلوم است بجز نگاه به بالا کردن و کلاه از سر افتادن و حسرت خوردن از این باغ باغبان گل بهره بما نداده است. عیش پاریس تمام نمیشود برای هیچکس مگر بچهارچیز اول پول زیاد که در اینجا از همه چیز بی بهاتر است ولی يك روز بی او زندگی مجال

دوم لاابالی گری، سوم بیکاری و آسودگی بی اندازه، چهارم هزار چیز که من نمیتوانم حالا در عریضه شرح بدهم انشاءالله اگر زنده ماندم و شرفیاب شدم شفاهاً عرض خواهم کرد پر واضح است که اسباب مفصله هیچ يك در ماها وجود ندارد زیرا که آنکه ده مساوی ما همه چیز دارد از پول و وقت و پیشرفت کمال محرومیت را از این نعمات الهی دارد ما که جای خود داریم. از پشه لاغری چه خیزد.

باوجود همه اینها انشاءالله فدوی سعی خواهد کرد که لامجاله از برای اطاعت فرمایش سرکار شما بالمره محروم نباشد انشاءالله امیدوار هستم جسارتهای بنده را عفو خواهند فرمود از بس فرمودند مختصر عرض میکنم ایندفعه بحدی مفصل عرض کردم که میتراسم همه عریضه را نخوانید. باز هم عرایض دیگر داشتم دیگر جسارت نکردم در باب سفارش به مسیو گوپینو^{۲۵} شارژدفر دولت فرانسه استدعا کرده بودم اگر تا بحال نشده است یا ممکن نیست و مصلحت نمیدانید چندان ضرورتی ندارد اگر شده خیلی خوب زیاده بر این عرضی نداشته همه روز مترصد فرمایشات بوده و هستم.

حضرات حکماء یعنی میرزا رضا و میرزا محمد حسین سلام میرسانند و استدعا

۲۵ - مراد کنت گوپینوی معروف صاحب نظریه عدم تساوی نژادهاست که ابتدا بعنوان دبیر سفارت « بوره » تهران آمد و پس از او شارژدافر سفارت فرانسه در تهران شد. (۱۲۷۳) - پنجسال بعد نیز با سمت وزیر مختاری بایران آمد و مدت دو سال در ایران بود و کتابهای سه سال در آسیا و ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی. تاریخ ایرانیان و حکایات آسیائی او پراز مطالب مربوط بایران است.

میکند که چون همه وقت، اوقات صرف زحمات آنها فرموده حالا هم مرحمت نموده هرطوری هست موجب شش ماهه اینها را گرفته مال میرزا رضا را بفرستید و مال میرزا حسین به والدش بدهید. بسر خودت بحق خدا محرمانه عرض میکنم میرزا حسین عوض پولی که آنجا بمادرش داده میشود به نان و قهوه در نهار اکتفا میکند خداوند بحق پیغمبر (ص) وجود مبارك شما را حفظ کند. زیاده عرضی ندارم والسلام.

هو

= ۱۰ =

خدايگانا تعليقه مورخه سلخ ربيع الاول در هجدهم شهر جمادى الاول زيارت شد. شرحى در باب احكامات و تائيدات بندگان جناب اجلا كرم و اعظم اشرف خداوند گار نعمت مدظله العالى در خصوص خدمت محوله بقدوى خود مرقوم فرموده بودند. خداوند شاهد است كه هر چه تصور ميكنم نميدانم چگونه ويچه زباني از عهده شكر اين مرحمت برائيم سبحان الله چگونه ميتوانم باور كرد كه ذره از نظر آفتابى محو نشود هر چه خيال نميكنم سبب اين توفيق را نميدانم از طرفى بخت و عنایت حضرت پروردگار در حق غرباً وضعفاً بدانم يا حمل بر ميل مفرط بندگان حضرت ولي النعمى در تربيت افراد اهل ايران خصوصاً خانه زادن اعلي حضرت شاهنشاه عالميان پناه روحنا فداه كنم يا بواسطه قدمت خدمت و صداقت و حضور شما بشمارم كه در هر لحظه متذكر خاطر خطير بندگان حضرت ولي النعمى ميشويد كه بخيال خانه زاد جان نثار خود افتاده تائيد در التفات به تربيت او مي فرمايند والا گر از اين اسباب كه عرض شد چشم بپوشم چگونه ممكن ميشود دوسه نفر خانه زاد بى اسم و رسم كه دو هزار فرسنگ از آستان حضرت ولي النعم خود دور باشند هر روز بنظر مبارك ايشان آمده بيك نوع مكرمتى سرافراز آيند خداوند بعزت ائمه هدى عليهم السلام كه در هر آن بيفزايد شوكت و حشمت و قدرت اعلي حضرت حافظ اسلام روحنا فداه ادام الله جلاله و حفظ كند وجود مبارك جناب ولي النعمى را كه مظهر

لطف سایه خدا و محل عکس نور آفتاب اسلامند و قوه باین خانه زادان بدهد
 تالامحاله آنقدر بتوانیم زحمت بکشیم و خود را قابل کنیم که بواسطه خدمت
 و صداقت از عهده هزاریک این مراحم برآئیم. سرکار شما یقین داشته باشید
 که فدوی فی الجمله بی شعور نیست و هرگز سهل نخواهد شمرد این اسبابی
 را که بعد از فضل خدا از سعی پیشکار (سایه) خدا از برای این ناقابل چاکران
 فراهم آمده است و یقین راضی نخواهم شد که شجر ایشان بی ثمر باشد یا خدای
 نخواسته از گذشتن اوقات گرانبهای خود که صرف امورات این بندگان فرمودند
 ندامتی بهم رسانند نه تمامکن است راضی نخواهم شد که نعمت خداوند راضی
 خود را بر خود حرام کنیم بلکه راست است فدوی بعد از ورود به پاریس بچندین
 جهت که یکی از آن حفظ شأن سفارت اعلی حضرت ولی النعمت همایون خودم
 بود چنانکه جناب جلالتمآب خدایگان امین الملک نیز سابقاً بشما نوشته بودند
 در کار اصلی خود فی الجمله غفلت کرده و جزء سفارت مشغول خدمات محوله
 شدم لکن حال مدتی است یعنی از پانزدهم شهری حجه که با کمال مواظبت
 مشغول تحصیل بوده ام و همچو میدانم انشاء الله از کار و همگنان خود باز نمانده ام
 بدیهی است که این ادعای من در پرده نخواهد ماند عمماً قریب است که معلوم
 خواهد شد واضح است که اگر من از عهده خدمت مر جوعه خود بر نیامده باشم
 هرگز مستحق توقعاتی که از آقا و ولی النعمت خود دارم نخواهم شد. بلکه نتایج
 خیال من بر عکس خواهد شد آنقدر بدانید که اگر علی نقی در تهران میتوانست
 راهی بدست بیاورد که بدان واسطه بتقرب خود حضرت ولی النعمت خود
 بیفزاید یقین راضی نمیشد که با کمال راحت خود را بزحمت و ذلت و غربت
 گرفتار سازد.

پس معلوم است که بی غیرت نیست و از کار و مأموریت خود تغافل نخواهد کرد.
 در باب ماندن پاریس اشاره فرموده بودید بدیهی است که بدو جهت
 با کمال شغف می مانم یکی امتثال حکم بندگان حضرت خدایگان اعظم دام-
 مجده و یکی از برای اتمام خدمتی که رجوع فرموده اند یقین است که انشاء الله

تا از مجلس امتحان پاریس بیرون نیائیم از شهرش بیرون نخواهیم رفت هر قدر طول بکشد و بجلال الهی و نمک اعلی حضرت اقدس ارفع شاهنشاهی روحنا - فداه قسم است که جمیع عیش و راحت هائی که در آنجا متصور میشود بر خود حرام کرده ام تا روزی که انشاء الله این مقصود بعمل بیاید . انشاء الله امیدوار هستم هر حمت فرموده عرایض این بنده را خدمت جناب اشرف مدظله العالی معروض خواهید داشت و هم عرض خواهید کرد که همچو تصور نفرمائید که فدوی آنجا بجز تحصیل مصدر خدمتی دیگر نمیتواند شد رجوع خدمتی هیچ منافات بکار من نخواهد داشت چون سفارت دولت علیه چند روز دیگر خواهد رفت و در پاریس کسی دیگر نخواهد ماند هر گاه فرمایشی داشته باشند دور نیست فدوی بتواند از عهده آن بر آید. عرض نمیکنم که خدمت دولتی بمن رجوع فرمایند شخصاً هر گونه خدمتی باشد مثل نوشتن بعضی مطالب و اشتها آن در روزنامه یا فرستادن چیزی یا خبری امید هست بواسطه بصیرتی که تا حال پیدا کرده ام و آشنائی که با مردم پیدا شده است خوب بتوانم از عهده این خدمات برائیم البته مختار خواهند بود این فقره اخیر را هم بخصوص روزنامه راتنها بخودشان عرض کنید . زیاده جسارتی ندارم منتظر فرمایشات هستم .

= ۱۱ =

نامه حکیم الممالک به فرخ خان از پاریس به اسلامبول

خدایگانا بندگان پرورا از آنجائیکه بی لطفی ظاهری خدایگانان سبب تغییر ارادت فدویان نمیشود این عده نیز گاه گاه از برای اینکه بالمره از نظر شریف و جو نشوم اظهار حیاتی میکنیم از تصدق سر مبارک عالی هر طور هست زنده ایم یا خوب یا بد میگذرد و امیدوار هستم که انشاء الله طولی نخواهد کشید که از زیارت وجود مبارک عالی تلافی همه این زحمتها و مرارتها بشود. دیر روز از ابوی کاغذ رسید بیش از اندازه اظهار تشکر از التفاتهای سرکار عالی و سفارشاتیکه بمطاعی میرزا ملکم خان فرموده بودند و تحریرات مخصوص

سرکار عالی نموده بود همه کس میدانند که یکی از صفات جنابعالی ثابت بودن در وعده و فرمایش است که میفرمایند در این صورت این همه التفاتها از نتایج فطرت و لطف عام جنابعالی است و فدوی از عهده تشکر آن نمیتواند بر آید و هم از الطاف مخصوص نمیتواند بشمارد. لطف مخصوص آن بود که مدتی است موقوف فرموده اند نقلی نیست انشاء الله وجود مبارک عالی سالم باشد باز اگر زنده ماندم و شرفیابی حاصل کردم تلافی خواهد شد. در روز تعلیقه از سرکار خطاب بمخدومی موسیوبی برستن دیدم فرموده بود دیدیکماه دیگر تشریف فرما خواهید شد. امیدوار هستم در این فرمایش سعی خواهید فرمود جمعی از ملازمان شما بر آن اند که جنابعالی را در زود رفتن خیلی تعجیلی لازم نیست دیگر مختارند.

صلاح مصلحت خویش خسروان دانند. از اخبارات تازه این است که دو روز قبل آشنائی از وزارت تجارت نزد فدوی آمده با کمال تعجب گفت دیروز مسیو بارون پی تن قرارنامه دبلدر ۲۶ از جانب اولیای دولت علیه ایران نزد وزیر دول خارجه فرستاد که بوزارت تجارت پس بدهد این فقره بالمره حضرات را در تعجب و تحیر انداخته نتایج جمیع خیالات خوب خود را بر عکس میبینند بالمره از خیالاتیکه داشتند منصرف شدند. فدوی بیش از این مطلع نیست صحت و سقمش بر سرکار عالی واضحتر است. اگر بالتفات سابق برقرار بودید عرض میکردم مقرر بفرمائید فدوی را از این فقره مطلع سازند. زیاده جسارتی ندارم و همه روزه مترصد فرمایشات سرکار عالی هستم میرزا الکسنند زیاد زیاد اظهار ارادت و اخلاص میکند مسیو دبلد هم در پاریس نیست دیگر قابل عرض چیزی ندارم حضرات اطباء در اظهار تشکر و امتنان با فدوی شریک اند و بدعا گوئی وجود عالی مشغول و منتظر ارجاع خدمتی.

علینقی جمعه نهم محرم.

۲۶ - تاجر فرانسوی که میخواست کارخانه ابریشم کشی در ایران دایر کند و با فرخ خان خصوصیتی بهم رسانیده بود.

از نامه‌های جالب دیگر این مجموعه، عریضه‌ای است از آقا سلیمان -
خواجه عباس میرزا نایب السلطنه پسر محمدشاه که بشاهزاده نوشته و شاهزاده
بخط بچگانه‌ای از آقا اسمعیل (که با احتمال قریب بی‌یقین همان پدر حکیم الممالک
است) خواسته است که بعرض شاه رسانیده شود متن نامه و دستخط‌ها
از این قرار است:

هو

تصدقت کردم این کمترین بسیار مقروض و پیریشان میباشم و از دست
طلبکار بتنگ آمدم (کمترین فدوی آقا سلیمان خواجه نواب اشرف والا
نایب السلطنه) و مواجب این فدوی کفاف خرج بنده را میدهد قرض همیشه
بزمین است لهذا استدعا دارم که امسال خلعت نوروزی حکام ولایات بهر جائی
که مصلحت میدانند باین فدوی مرحمت کنند که چیزی عاید این فدوی شود
تا از کسالت قرض و پیریشانی برآیم و بآسوده خاطر بچانفشانی و خدمتگذاری
نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه نایب السلطنه مشغول و بجاروب کشی
آستان معدلت بنیان اشتغال نمایم حکم حکم سرکار آقایی ام.

دستخط عباس میرزا: آقا اسماعیل بشاه آقا قسیم عرض بکنید دستخط
التفات بفرمایند خلعت حاکم کردستان را به آقا سلیمان التفات شود.
(کلمات همه بی نقطه است غیر از کلمه سوم)

دستخط محمدشاه: فرخ خان وقت خلعت دادن سیاهه را بنظر برسان
اگر ممکن باشد بدهم چرا که بیست خلعت است هشتاد نفر خواهان دارد
از شاهزاده‌ها و عمله خلوت.

دستخط دیگر که احتمالاً از حاج میرزا آقاسی است یادستور مجدد
شاه: عالیجاه فرزندی فرخ خان از خلعت‌های شب نوروزیکی را بعالیجاه
آقا سلیمان بدهید از قرض مستخلص شود. نامه و دستخط‌ها مطلقاً تاریخ ندارد.

فداده کار بقیه در خدمت مکه کلام مشرب بر سر خود و ایستادگی در خدمت
 شده صوفی و صوفی را داشت شرع در دست مردم با پندار خدا که در خدمت
 را در مشرب لظهور اودام الله لعلهم و کتبات و توفیقات در خدمت خود لظهور
 گفتی ایانه لظهور در خدمت مکه و مشرب و نامش زیرا که چشم لظهور مکه به مکه
 این نجات و هدایت لظهور مکه در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 نعمت این سلطنت لظهور مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 در خدمت شاه هر دو من فقه لظهور مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 فانه اودان لظهور مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 کیلان پستان در هر وقت بزیارت آن وجه مبارک که در مکه و مشرب در مکه
 میشد مشرب و لظهور مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 که فداده انشا الله بپشتا مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 صرف خدمت لظهور مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 زیرا ان چه در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 سایر مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 سابق وقت مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه
 حوض مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه و مشرب در مکه

باستم عم و بنو زهرا با باز نشه و بعد از نوم گرفته که همه در زبان از استیسا
 و دیگر در بعضی مطالب طبع روز از روز نشه خود که قاتب شهنشاه هم در آن
 شود و در محفل خانه ابی در وقت طهارت و نماز و سایر امور باستم عم و بنو زهرا
 کتفم و در آن وقت شرح شد این بنیاد نیز منتهی که در کتب در عهد طهارت در محفل
 مسوم بمنزل خواهر نزد است بریضی نه او در آن وقت که در کتب با این عمل که منزل
 لطیف است رفتند و ایام کرده با طهارت که مردن است شهنشاه شد و لم به حج قسم و صلوات
 یعنی در طلوع گذشته از زمانه بیرون که با بریضی نه بزرگ بود و شهنشاه در محفل
 کعبه نزدیک که از اولین طهارت است که شده به لذت تمام است و شهنشاه در کعبه
 هر روز در سر درها نشوید و در یک وقت در کعبه بمنزل آنکه در کعبه شهنشاه بوده
 یک وقت بعد از آنکه شرح میروم و در آنجا یک وقت شهنشاه در سر در محفل شهنشاه
 شده و بعد بمنزل بر آنم و هم از آنکه شهنشاه در زبان سر در محفل شهنشاه و شهنشاه
 در محفل بیضا در خانه رفته تا محفل شهنشاه از آن وقت که در محفل شهنشاه
 به تمام شده که در محفل شهنشاه با شهنشاه بر نه خود شهنشاه در محفل شهنشاه
 و اگر در منزل شهنشاه باز همان ابی در محفل شهنشاه با شهنشاه تا شهنشاه که در محفل
 با خوب یا شهنشاه اگر چه روز است او در محفل شهنشاه با شهنشاه و فردن شهنشاه
 که شهنشاه در کعبه که در محفل شهنشاه و با طهارت تا شهنشاه امیر و در محفل شهنشاه
 طهارت شهنشاه در کعبه و در محفل شهنشاه که در محفل شهنشاه و در محفل شهنشاه
 جزا از آنکه در وقت آن رخاات تمام به نظر شهنشاه با شهنشاه که در محفل شهنشاه
 بود و شهنشاه در محفل شهنشاه که در محفل شهنشاه که در محفل شهنشاه که در محفل شهنشاه

چندانی فرقی ندارد اگر چه در بعضی کتاب رفیع بر این حضرت آمده اند و در اکثر

فوائد به هم وصل باشد

حضرات ملک فیض بردارند و میرزا قهرمانی سلام برسانند و گفته اند که
که چیزی هم وقت اوقات حرفات آنها رفیع صلوات الله علیه
در طرز استمداد است ایشان را گرفته اند و در زمان نبوت و در
عاشق به دلها این است بر عفت یکی نذر عمارت و حق می آید بر زهره
پد که با یکدیگر در مشقه به نام و آنها در اندر آن گفته اند و از آن یکی
و جو مبارک تمام در حفظ کند رفیع و حضرت درم و سلام

فدایا قتیقه مورفہ سخی ربیع الاول در کعبه شریف بمکه مبارک
 شرم و دلخاکات تا کیدات بنده کمان جناب امیر اکرم حضرت
 خداوندگار کثرت مد ظله العالی در حضور حضرت محمد بن عبد الوهید
 خداوند شایسته است که هر چه نظر من بنده این مکرر و کج زبان را جسد
 اینجاست برایم بماند مگر نه مرا نام باور گو که ذره از نظارت حق
 بچو خلیف منکر است اینجاست زنی سواد نام از نظر حق و عنایت حضرت پروردگار
 در حق جناب و صفای او با هر چه ملاحظه بنده کمان حضرت و انتم در بیت
 اهل و اولاد آمدن حضرت صاحب فائز در دکان حضرت شایسته کمال
 بنده روح فدایم یا رب طهارت و سعادت و طهارت و سعادت
 که در هر لحظه تکرار خاطر نظیر بنده کمان حضرت و انتم شیعیان بنده کمان
 جان من حضرت همه تا که در اتفاقات به تیرت و بیخوابی بنده و در روزان
 بسیار و وقت چشم به پریشم بکنم کنش شیعیان بنده کمان حضرت و انتم شیعیان
 در روز غمناک از ایستادن حضرت و انتم شیعیان بنده کمان حضرت و انتم شیعیان
 در ایستادن حضرت و انتم شیعیان بنده کمان حضرت و انتم شیعیان
 بیقرار است که در حثت و سعادت حضرت و انتم شیعیان بنده کمان حضرت
 گفته و در مبارک جناب و انتم شیعیان بنده کمان حضرت و انتم شیعیان
 اسلامه و شایسته با بیخ فائز در دکان بنده تا الله تعالی انقذت برانیم و انتم شیعیان

پس معلوم است که در غیرت نیست و در کار و ما برت نه قافله بخود که در با
 مانند آن را بسوزانند و فرموده بگوید بهر است که به و هت با هر نفس از کس
 بنام علم بنده که آن حضرت خدا را جان عظیم و امان بدارد و کجا از خدا آنگاه که سر
 در روح و نغمه اند یعنی است که آن را از زلفش آنگاه که سر و کون
 نیایم که از شدت بیرون نگذاریم رفت بر قدر طهر شده و بکمال بهتر و نیک
 محض است آنچه در دفع شدت هر دو صفا فرموده است که هیچ غیر و در جهاد
 و در اینجا سحر و جادو بر خود فراموش کردیم تا روزی که کشت آنکه از آن سحر و جادو
 بیاید نه آنکه امید داریم برکت فرموده عملی است که بنده سوره که خطاب
 به فرموده طهارت و سرفروغی از او می شود و من خواهم که در آنچه هر روز فرموده
 که هر روز اینها بخواند که بعد از هر مرتبه که از آن سوره روح فرستد که منافات
 با کفر ندارد و اینهاست که هیچ نفاست و در توبه چند روزی از آن خواند هر روز که در روز
 کسی بگوید که او را در هرگاه فریاد می شنیدند که در وقت خود در برانند از خدا آن
 بر آید و حق فرموده که در وقت و در هر روز که فریاد می شنیدند که در هر روز که
 زشتی بجز بصره را و اشتهای آن در روزها بسیار فرستاد و نیز از حضرت فرموده است
 بواسطه بصیرت که تا هر یک که امده اند و اشتهای که با هم آمده اند است
 محض عملی است که در هر روز که با آنکه خدا را خواندند و با حق تبارک و تعالی
 بجز در روزنامه و اشتهای آن در وقت که در هر روز که فریاد می شنیدند که در هر روز که

بگو ای مردم که در این راه گمراه شده اند
بگو ای مردم که در این راه گمراه شده اند
بگو ای مردم که در این راه گمراه شده اند

صافیه، شریف، پروردگار تو یک پدر

طاهر صافیه، بخت پروردگار تو شرف

انچه بنام تو گاه که در بر او نشکر

مردم اهل دنیا را که در حق تو

زندگی ایم، جز با پروردگار تو

ملا شکر است از او است و همه

هوانچه هست او است بشه درین راه

بیشتر از آنکه از آنکه شکر از آنکه

بگو ای مردم که در این راه گمراه شده اند
بگو ای مردم که در این راه گمراه شده اند
بگو ای مردم که در این راه گمراه شده اند

صافیه، شریف، پروردگار تو یک پدر

طاهر صافیه، بخت پروردگار تو شرف

انچه بنام تو گاه که در بر او نشکر

مردم اهل دنیا را که در حق تو

زندگی ایم، جز با پروردگار تو

ملا شکر است از او است و همه

هوانچه هست او است بشه درین راه

بیشتر از آنکه از آنکه شکر از آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

موضع خان
سید سلطان
سید سلطان
سید سلطان
سید سلطان
سید سلطان

نقدت کردم
این کمترین بسیار مغروری و پیرایه
کبر خرد در آن سبک خوانم در آن طرف والدان اب الطلم
طریق نیک آدم دو واجب این فخر کفایت
حق همیشه بر حق است اندر دستند ما در رم که در

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
نزدکات حق در آن میرایم و با بود و کارهای
نزدکات بلایف والدان و فرزانه نایب السلام
و باروب کبریا نایب مکرز نایب ارتقا نایب علم

اما اصل بی مال و عویس
بکسر و کحل العیاب و بایند طبع
فکر کردی سلطان انا سلطان السعید بود

بخش دوم

تفصیلاً در مورد این کتاب
در صورت تمایل به اطلاع
مراجعه به کتابخانه مرکزی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
میدان ولیعصر (عج) تهران
کتابخانه مرکزی - طبقه دوم - کتبخانه
تلفن: ۸۸۰۰۰۰۰۰ - ۸۸۰۰۰۰۰۱
پست الکترونیک: info@nlai.ir

کتابهای رسیده :

انجمن آثار ملی در کنار فعالیتهای پرارزش خویش همواره کوشیده است با امکانات وسیعی که در اختیار دارد با انتشار کتابهای سودمند در بالا بردن فرهنگ عمومی و معرفی گوشه‌هایی از تاریخ پرارج ایران سهم بسزائی داشته باشد. از اینرو و بمناسبت برگزاری جشنهای شاهنشاهی ایران سلسله کتابهای جالبی منتشر نموده و در دسترس علاقمندان به تحقیق قرار داده است. مجله بررسیهای تاریخی در این شماره بمعرفی دو کتاب از این سلسله انتشارات پرداخته است.

« ۱ »

در دربار شاهنشاهی ایران

نوشته انگلبرت کمپفر Engelbert Kaempfer

ترجمه کیکاووس جهاننداری

سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۸۱) تهران شهریور ۱۳۵۰

قطع وزیری ۳۸۶+۲۴ ص - جلد زرکوب

☆☆☆

انگلبرت کمپفر پزشک، طبیعی‌دان، سیاح و نویسنده آلمانی (۱۶۵۱-)

۱۷۱۶-م) از آنجائیکه علاقه فراوانی بدیدن شگفتیهای خاور و کوشش در شناسائی تاریخ ریشه‌دار و تمدن درخشان خاور زمین داشت پس از تکمیل تحصیلات خویش در بیستم مارس ۱۶۸۳ میلادی همراه هیأت سفارت سوئدی از استکهلم سفر طولانی خود را بسوی شرق آغاز نمود. کمپفر در این سفر از روسیه، ایران، هندوستان، جاوه و ژاپن دیدن کرد.

اقامتش در ایران از همه این سرزمینها طولانی‌تر بود و بیش از دو سال بطول انجامید. سرانجام وی در سال ۱۶۹۴ از این سفر طولانی بموطن خویش بازگشت نمود.

کمپفر با علاقه فراوان کلیه مطالب جالب و دیدنیهای سفر خویش را یادداشت کرده است. زیرا علاقمند بوده مشرق زمین را کاملاً و راستی به اروپائیان بشناساند. او امیدوار بود که بلافاصله پس از بازگشت بوطن یادداشتهای خویش را منتشر کند.

چنانکه در مقدمه کتابش اشاره کرده مینویسد: « فقط چند ماه فرصت لازم دارد تا بتواند مطالب جمع‌آوری شده را تنظیم و آماده چاپ سازد، اما مشکلات فراوان، بخصوص در گیریهای مادی مدتهای مدید این آرزوی او را بتأخیر انداخت. به‌ویژه آنکه یادداشتهای وی گراورهای زیادی نیز ضمیمه داشته است. خودش در این باره میگوید: « این نوشته‌ها با کمال تأسف تا کنون در این صندوقها ماند تا اینکه من این اواخر در اثر فراغ از خدمت اندکی وقت و در نتیجه جسارت و تصمیم لازم را یافتم تا دست‌نویس‌های خود را که طعمه کرم و بیید شده، کپک گرفته و از شکافهای کشتی آب دیده و ناخوانا شده، از زوال برهانم.»

کمپفر مضامین یادداشتهای خود را که بزبان آلمانی تهیه شده بود به زبان لاتین ترجمه کرد و برای اینکه صورت تحقیقی به نوشته‌های خود بدهد آثار درجه اول و قابل اعتماد و قبل از همه سفرنامه‌های دلاواله، تاورنیه، شاردن، تهونو و دیگران را نیز از نظر دور نداشته است.

سرانجام در سال ۱۷۱۲ میلادی این کتاب بزرگ و مهم که خود در آغاز نام «عجایب ممالک خارجی» را بدان داده بود تحت عنوان «نوادر دلپسند» در پنج دفتر و بیش از نهصد صفحه انتشار داد و در حالیکه خود در اثر نامرادیهای حاصله از زندگی زناشوئی و درگیریهای مادی و تحمل مشقات و بلائی دیگر بکلی از پا درآمده بود، در بیست و چهارم اکتبر ۱۷۱۶ میلادی در سن ۶۵ سالگی در گذشت.

از آنجا که قسمت اعظم سفر کمپفر - یعنی بیش از دو سال - در ایران گذشته بزرگترین بخش کتاب وی نیز اختصاص به توصیف ایران دارد. سراسر دفتر اول و چهارم کتاب، بیش از نیمی از دفتر دوم و یک چهارم دفتر چهارم یعنی رویهمرفته چهل و سه قسمت از مجموع شصت و یک قسمت کتاب ویژه ایران است. و بقیه را نیز به توصیف ژاپن اختصاص داده است.

در سال ۱۹۳۸ میلادی هیأتی بسرپرستی و تشویق پروفیسور والتر هینتس این کتاب را به زبان آلمانی ترجمه کرد. کتاب «در دربار شاهنشاه ایران» در حقیقت ترجمه دفتر اول سفرنامه کمپفر است که بخاطر فشردگی و داشتن اطلاعات مفید از سایر قسمتها مهمتر است. انگلبرت کمپفر از فاصله سالهای (۱۶۸۳-۱۶۸۵) در ایران اقامت داشته است و این زمان مصادف با دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ) بوده است.

چنانکه میدانیم دوره سلطنت پادشاهان صفوی بویژه دوره سلطنت شاه عباس کبیر یکی از درخشانترین و شکوفاترین دوره های تاریخ ایران بشمار می آید. امنیت جاده ها ، شکفتگی اقتصادی ، فتوحات نظامی و قدرت سیاسی مملکت موجب گردید که سیاستمداران و جهانگردان ، سفرا و بازرگانان متعددی تقریباً از کلیه کشورهای اروپائی به اصفهان روی آورند . بطوریکه نویسندگان اروپائی درباره هیچ دوره از تاریخ ایران مدار کی دقیقتر و مفصل تر از مدارک این دوره در دست ندارند. سفرنامه کمپفر نیز اطلاعات جامع و دقیقی از این دوره بدست میدهد از این رو بعضی از صاحب نظران کتاب وی را از بسیاری جهات همپایه سفرنامه شاردن دانسته اند . در این کتاب اطلاعات بسیار جامع و جالبی راجع به ساختمان اجتماعی ایران و چگونگی حکومت و اوضاع دربار شاه سلیمان داده شده است . و همچنین از مطالب بسیار متنوعی چون اخبار و اطلاعات درباره دریای خزر ، باکو و منابع نفتی آن (که در آن عصر بکلی ناشناخته بود) ، برجی که آنرا در اصفهان از شاخ شکار ساخته بودند ، مقابر پادشاهان هخامنشی و کاخهای آنها در تخت جمشید و نواحی اطراف آن و آرامگاه سعدی و حافظ در شیراز سخن رفته و همچنین اطلاعات بسیار دقیقی درباره اوضاع طبیعی ایران ، کشاورزی و محصولات ایران و حتی امور طبیی ارائه داده است و از این نظر میتواند برای بسیاری از علاقمندان این دوره تاریخ ایران مفید باشد . اما در مطالعه این کتاب بعضی نکته ها را نیز نباید از نظر دور داشت . مثلاً اینکه وقایع و حوادث مذکور در این سفرنامه در عصر شاه سلیمان یعنی اواخر دوره صفویه که تقریباً زمان انحطاط حکومت این سلسله است رخ داده و بهمین دلیل نباید آن اوضاع و احوال را به ادوار

دیگر تعمیم داد و حتی نمی‌توان آنرا آئینه تمام نمای دوران حکومت شهریاران صفوی بشمار آورد. با این وجود روش حکومت صفویه و شکوفائی اقتصادی و رفاه مردم آن زمان تابدان حد بوده که کمپفر گاه مقتضیات حاکم بر کشور ایران در روزگار شاه سلیمان را با آنچه در آلمان و اروپا رایج بوده مقایسه کرده و آرزو داشته که در کشور وی نیز وضع بدان منوال میبود. مثلاً مینویسد: «... در مدارس که از طرف شاه وقف شده حقوق مدرس به یکصد تومان (۱۷۰۰ تالر) بالغ میشود و در سایر مدارس نیز این حقوق کمتر از حدود پنجاه تومان (۸۵۰ تالر) نیست ولی باید دانست که این حقوق درست در روز مقرر و بدون کم و کاست تأدیه میشود. کاش در آلمان نیز به استادان، این فروزندگان چراغ دانش، چنین موهبتی ارزانی میشد.» (ص ۱۴۱ متن کتاب)

نکته دیگر این که کمپفر، در گزارشهای خود، همواره دید شخصی داشته است. و بدین دلیل از عقاید او نمی‌توان به عنوان سند و مدرک استفاده کرد. زیرا مسلماً وی نیز در بیان نظریات خویش مرتکب اشتباهاتی شده است. ولی با وجود این مسائل، چنانکه اشاره شد کتاب فوق‌الذکر از ارزش تحقیقی نسبتاً فراوانی برخوردار است.

آقای کیکاووس جهانداری مترجم دانشمند و فاضل کتاب «نوادر دلپسند» با رعایت امانت، دقت و صحت در ترجمه، دفتر اول کتاب کمپفر را که والتر هینتس به آلمانی برگردانده بود با نشر شیوائی تحت عنوان «در دربار شاهنشاه ایران» در شانزده فصل که مطابق با صفحات ۱-۲۵۰ چاپ اصلی کتاب است و یک مقدمه با دیباچه آن به زبان فارسی برگردانده‌اند. زیرا دفتر اول را می‌توان مهمترین و اساسی‌ترین بخش کتاب کمپفر دانست. فصل بندی کتاب

بشرح زیر است.

دیباچه :

مقدمه :

- ۱- دفتر اول از کتاب «نوادر دلپسند» شاه ایران و دربار وی
- ۲- تاجگذاری شاه سلیمان
- ۳- سلطنت شاه سلیمان
- ۴- وزیر اعظم
- ۵- قشون ایران و فرمانده آن
- ۶- برجستهترین کار کنان دربار که در مجالس حق نشستن دارند
- ۷- مستوفیگری ممالک و مستوفیگری خاصه
- ۸- روحانیون و بقاء متبر که
- ۹- تأسیسات داخلی دربار و بیوتات سلطنتی
- ۱۰- اداره ایالات و شهرها
- ۱۱- خصوصیات مهم دربار ایران
- ۱۲- اصفهان پایتخت ایران
- ۱۳- کاخها و باغهای اصفهان
- ۱۴- حرمرای پادشاه
- ۱۵- موكب شاه ایران
- ۱۶- پذیرائیهای رسمی دربار
- ۱۷- نامهها و طرزباریافتن سفیران خارجی

(۲)

نگاهی به شاهنامه ، تناور درخت خراسان

نوشته : پروفیسور فضل الله رضا

سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (۸۲) - تهران شهریور ۱۳۵۰ قطع

وزیری - ۳۵۱ + ۱۸ ص - جلدزرکوب

☆☆☆

تقریباً تمام خوانندگان بامقام علمی والای پروفیسور رضا نویسنده دانشمند کتاب آشنا هستند. وی با همان تیزبینی و دید علمی و فنی ویژه خویش در ریاضیات و علوم طبیعی کوشیده است که در این کتاب بررسی دقیقی از نکات معنوی گوناگون شاهنامه به عمل آورد.

کشور ایران دارای فرهنگی عمیق و سخت ریشه دار است و شعرا و نویسندگان بزرگی هر یک بنوعی نمایانگر ژرفای فرهنگ معنوی ایران بوده اند و شناسائی اندیشه های آنان وظیفه هرایرانی علاقمند به کشور خویش است ولی متأسفانه تا کنون در بررسی و نقد علمی آثار متفکران بزرگ اقدامات شایسته و کافی بعمل نیامده و جز معدودی، بقیه اندیشه وران این مرز و بوم هنوز برای دوستان زبان ناشناخته مانده اند و جا دارد که از طرف مطلعین و صاحب نظران این خلاء پر شود. کتاب پروفیسور رضا را در حقیقت باید کوشش ارزنده ای در این زمینه محسوب داشت. زیرا فردوسی و شاهکار وی شاهنامه را باید خورشیدی تابناک در آسمان ادب ایران بشمار آورد هر چند که خوشبختانه استثنائاً در مورد فردوسی و شاهنامه تا کنون دهها کتاب بزبانهای

(۷)

مختلف نوشته شده ولی باز هم جادارد که بیش از پیش این شاهکار بزرگ ادبی و تاریخی بررسی شود زیرا بی تردید شاهنامه یک اثر جهانی است و فردوسی شاعری است جهانی. او بایمانی ساده و دلکش حماسه‌ای چنان شکوهمند بوجود آورد که نمایشگر تمامی ویژگیهای یک جامعه در طول تاریخ و نیز نشان‌دهنده تمام خصایص و آرزوها و خواسته‌های انسان‌بی‌توجه به قیود زمان و مکان است، قهرمانان جاویدان او چون رستم، اسفندیار، سهراب، زال، رودابه، سیاوش، کیخسرو، قهرمانان ابدی بشریت اند و «ضد قهرمانها»ی وی نیز چون افراسیاب، شغاد، و ضحاک ماربدوش نیز مظاهر مجسم شرارت انسانی‌اند.

فردوسی شاهکاری آفرید برای تمامی قرون و اعصار که هرگز فنا نمی‌پذیرد.

همه مرده از روزگار دراز شد از گفت من نامشان زنده باز
بر افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
نگشته زمانه بفرسایدیش نه این رنج و تیمار بگزایدیش

گذشته از محتوی، فرم شاهنامه نیز از شاهکارهای فناپذیر هنری است و در والاترین حد شعر ناب قرار دارد.

آقای پروفیسور رضا کوشیده است که از این دریای ژرف گوهری چند به ارمغان آورد و الحق نیز موفق شده است. کتاب «نگاهی بشاهنامه...» با نثری شیوا و تیزبینی و دقت و وسواسی خاص یک مغزریاضی، بسیاری از نکات تاریک شاهنامه را روشن کرده است. از این رهگذر مطالعه این کتاب ارزشمند بکلیه علاقمندان هنر و تاریخ ایران توصیه میشود.

پیام مجله

مجله بر سر آثار تاریخی مقالات نوشته، تحقیق دست اول تاریخ مربوط به ایران و اسلام

استند بر مدارک باشد با اقتضای و سپاسگزاران از همکاران و نویسندگان محترم میزبان

مسئولیت مندرجات مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است

چشم مطالب مقالات عقاید و نظریات نویسندگان است مجله بر روی تاریخ در قیاس

عقاید نویسندگان مسئولیت نخواهد داشت

مقاله در هر دفتر مجله در سه متر و شصت

مجله در چاپ و یارده مقاله در هر دفتر مجله در سه متر و شصت است

در ترتیب تقدم و تاخر مقالات جرح و عتاب وضع مجله و شکست چاپی غیر عیب خواهد بود

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سربنگ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی - بررسی های تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارک

نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »

تلفن ۲۲۴۲۲

بهای هر شماره مجله }
برای نظامیان و دانشجویان ۳۰ ریال
برای غیر نظامیان ۶۰ ریال

بهای اشتراك سالانه ۶ شماره }
برای نظامیان و دانشجویان ۱۸۰ ریال
برای غیر نظامیان ۳۶۰ ریال
در ایران

بهای اشتراك در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذکر جمله « بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را بانشرانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشی های ، طهوری - شعبات امیر کبیر - نیل
و سایر کتابفروشی های معتبر

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ÉTAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه
ستاد بزرگ ارتش تاران

اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی



Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commander's Staff

Tehran - Iran



چاپخانه ارتش شاهنشاهی